



مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی

- خصوصیات سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران.
- شعار استراتژیک مرحله ای جنبش انقلابی ما
- عملیات قهر آمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی
- خصوصیات عمده اپورتونیزم در جنبش ما

فدائی خلق بیژن جزنی



سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - پاییز ۱۳۸۲

سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصیتی دارد؟

چه عواملی باعث می شود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی در غرب به شیوه دموکراسی متوسل شود بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود.

آیا شیوه ای که فعلا رژیم در پیش گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگر نیز می تواند باشد؟

دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منافعی است؟

شعار استراتژیک مرحله ای جنبش انقلابی کدام است؟

مبارزه مسلحانه چیست و چه خصوصیتی دارد؟

به چه دلیل عملیات قهر آمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است؟

مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا نمی توانیم از راه های مسالمت آمیز به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم؟

شرایطی که مبارزه مسلحانه در آن ظهور و رشد کرده است.

تاثیرات تجارب انقلابات جهانی در تعیین شکل مبارزه در ایران

شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است؟

مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد.

اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته

اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیست های حامی آنها

نتایجی که مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ به جای گذاشته

خصوصیات عمده اپورتونیزم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست؟

گرایش های چپ روی در جنبش مسلحانه

سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصاتی دارد؟

با توجه به اینکه روابط فئودالی در ایران ملغی شده آیا هنوز می توانیم این سیستم را نیمه مستعمره- نیمه فئودال بنامیم؟ اصولاً رفرم ارضی و تغییرات همراه آن چه نتایجی بیار آورده است؟

سیستم حاکم بر ایران را می توان سرمایه داری وابسته نامید. این سیستم حاصل تکامل جامعه تحت سلطه ماست. قبل از الغای مناسبات فئودالی (که در ایران به نام روابط ارباب- رعیتی شناخته می شود) یک سیستم ناقص که حاصل ترکیب مناسبات سرمایه داری و فئودالی بود طی بیش از نیم قرن بر ایران حاکم بود. در این سیستم، به استثنای دوره هائی کوتاه (از جمله دوره زمامداری دکتر مصدق) فئودال ها و بورژوازی کمپرادور با همکاری و حمایت امپریالیست ها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و از این لحاظ می توانیم این سیستم را فئودال- کمپرادور بنامیم. در واقع این سیستم همان است که نیمه فئودال- نیمه مستعمره نامیده شده است.

بطور کلی ظهور این سیستم ها، نتیجه سلطه مستقیم یا غیر مستقیم استعمار بر بخش مهمی از جهان است. با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم مناسبات استعماری ادامه یافته در جامعه های تحت سلطه اثرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طولانی بر جای گذاشته است. در نتیجه این عامل مهم، کشورهای تحت سلطه از سیر تکاملی طبیعی و گذراندن مراحل رشد در فورماسیون های اقتصادی- اجتماعی کلاسیک بازمانده و از مرحله فئودالیسم تا سوسیالیسم را در مسیری خاص می گذرانند. حاصل این نحوه رشد ظهور فورماسیون های ناقص و در حال گذاری است که از جمله آنها می توان سیستم مستعمره، نیمه فئودال- نیمه مستعمره (یا فئودال- کمپرادور) و سرمایه داری وابسته را نام برد که همگی تحت سلطه اند. همچنین دموکراسی های ملی و دموکراسی های توده ای ادامه تکامل این سیستم ها پس از رهائی از سلطه امپریالیسم اند.

سرمایه داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال- کمپرادور در جامعه به شمار می رود. اینکه جنبش رهائی بخش در مراحل طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا- دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیست ها و حاکمیت فئودال ها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمی توانست به این معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل باز بماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علیرغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که می تواند حاصل یک انقلاب باشد، اثر تکامل دهنده خود را در تکامل جامعه بر جا گذاشته است. به این ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز می شود، در یک پروسه طولانی و پرفراز و نشیب به مرحله رفرم و الغای روابط فئودالی می رسد.

طی دهه قبل از رفرم (سال های ۳۲ تا ۴۱) شرایط اقتصادی و اجتماعی برای این رفرم فراهم گشت و موقعیت سیاسی به بخشی از طبقات حاکم امکان داد که در یک پروسه تدریجی و تحت کنترل، از بالا دست به عمل بزنند و حاکمیت بورژوازی کمپرادور و گسترش همه جانبه مناسبات سرمایه داری را در جامعه مستقر سازند. رشد سریع بورژوازی کمپرادور، تضعیف و کانالیزه شدن بورژوازی ملی، کانالیزه شدن آهسته فئودال ها در جهت بورژوازی کمپرادور، نقش بازدارنده روابط فئودالی و شرکت فئودال ها در حاکمیت که مانع ادامه رشد کمی و کیفی بورژوازی کمپرادور شده و به صورت بحران اقتصادی در آستانه رفرم ظاهر شده بود و ضعف نیروهای خلق که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار شکست استراتژیک شده بودند عوامل داخلی ای بودند که رفرم را ضروری و ممکن ساخت. امپریالیست ها که برقراری سرمایه داری وابسته را برای گسترش مناسبات نو استعماری و ادامه سلطه خود ضروری می دیدند، به ویژه امپریالیسم آمریکا که رفرم را عامل تعیین کننده ای در تامین برتری خود بر رقبایش در ایران می دید و از تجارب جهانی در ضرورت اجتماعی و نتایج رفرم (به خصوص در آمریکای لاتین) برخوردار بود نقش حامی رفرم را بازی کردند. به این ترتیب، بخشی از مناسبات تولیدی (و نه همه آن) در جامعه ما تغییر یافت و راه رشد بورژوازی کمپرادور و همراه با آن طبقه کارگر برای یک دوره گشوده شد. از آنجا که بورژوازی کمپرادور در دوره قبل در حاکمیت سهم بود و نقش او طی هر

مرحله نسبت به فنودال ها افزایش یافته بود و از آنجا که امپریالیست ها عامل فائقه بوده و منافع آنها در حرکات متحدین داخلی آنها اثر قاطعی به جا می گذاشت، فنودال ها به کانالیزه شدن تدریجی و از دست دادن موقعیت قبلی خود تمکین کردند و مناسبات سرمایه داری که در دوره قبل در کنار مناسبات فنودالی به رشد خود ادامه می داد توانست در شرایطی مناسب به سرعت در دهه اخیر گسترش یابد. به این ترتیب در حالی که بقایای مناسبات فنودالی (اریاب- رعیتی) در بخش هائی از ایران و در بخش هائی از تولید کشاورزی هنوز دیده می شود، این مناسبات بقایائی رو به نابودی به شمار رفته و نقش تعیین کننده ای در سیستم اقتصادی و اجتماعی حاضر ندارد.

سرمایه داری وابسته پدیده ای نیست که تنها به جامعه ما اختصاص داشته باشد، این سیستم می تواند در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مستقر شود و به نظرها در تعدادی از این کشورها تاکنون مستقر شده است. ما این سیستم را سرمایه داری می نامیم زیرا مناسبات تولیدی بطور کلی در این سیستم سرمایه داری است. و آن را وابسته می نامیم زیرا در اینجا سرمایه داری وابسته به انحصارات امپریالیستی است و درک پدیده های اقتصادی در این سیستم جدا از پدیده های سرمایه داری در کشورهای متروپل غیر ممکن است.

پیدایش و رشد سرمایه داری در جامعه های مستقل (رشد کلاسیک سرمایه داری) در هر کشور ویژگی های خود را داشته است لیکن پیدایش و رشد سرمایه داری وابسته در جامعه های تحت سلطه، علاوه بر ویژگی های هر کشور، نسبت به رشد کلاسیک تفاوت های چشمگیری دارد که می توان آنها را جمع بندی کرد. به هر حال آنچه برای ما ضرورت دارد شناخت خصوصیات عمده سرمایه داری وابسته در ایران است. اولین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران رشد کمی و کیفی بورژوازی کمپرادور است که این قشر از بورژوازی را به آن درجه از تکامل می رساند که قادر می شود نقش یک طبقه حاکم را به تنهایی به عهده بگیرد. در نتیجه امپریالیسم می تواند بر این «طبقه» تکیه کند و با همکاری او نه تنها به سلطه خود ادامه دهد بلکه استثمار خود را در زمینه های متنوع گسترش دهد. رشد کمی بورژوازی کمپرادور به معنی افزایش بی سابقه سرمایه اوست. از این حیث طی دو دهه اخیر سرمایه کمپرادورها چندین ده برابر رشد کرده است. رشد کیفی بورژوازی کمپرادور به معنی پیدایش قشرهای جدیدی است که مناسبات سرمایه داری را در سطح جامعه می گستراند. بورژوازی کمپرادور که چندین دهه به صورت قشرهای اداری (بوروکرات) و تجاری رشد کرده بود در سال های قبل از رفرم نطفه قشرهای صنعتی، مالی و کشاورزی را از بطن قشرهای قبلی (به ویژه از بطن بورژوازی تجاری کمپرادور) به وجود آورد و این قشر های جدید در دهه اخیر با وجود این، ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده است که سرمایه های دولتی و در رابطه با آن قشر بوروکرات کمپرادور در سیستم نقش عمده ای داشته باشد. به این ترتیب در اینجا ما بجای بورژوازی کلاسیک با بورژوازی کمپرادور روبرو هستیم. بورژوازی کمپرادور «طبقه» ای است که زندگی و رشد خود را در گرو وابستگی به انحصارات امپریالیستی می بیند. بنا بر این در راه رشد خود، در راه تراکم ساختن هر چه بیشتر سرمایه برای خود، بسان زنبور عسل، سود عظیمی را به کیسه سرمایه های خارجی می ریزد. این خصلت به امپریالیست ها امکان می دهد که بدون درد سر روابط نو استعماری را در اینجا جایگزین روابط کهنه استعماری سازند.

رشد و سلطه کامل بورژوازی کمپرادور، نتایج مهمی در کل جامعه بیار می آورد که از آن جمله است رشد و تکامل اقتصادی طبقه کارگر. طبقه کارگر که در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد بر اثر هجوم کالاهای مصرفی ساخت خارج و ورشکستگی صنایع داخلی و تعطیل رشته های مهمی از تولید عقب مانده کارگاهی از رشد بازمانده بود و تعطیل نسبی پالایشگاه آبادان (به خاطر تکیه بر صدور نفت خام) و اوتوماسیون این صنعت به ستاد کارگران صنعتی آسیب رسانده بود، پس از برقراری سیستم سرمایه داری وابسته، در رابطه با رشد بورژوازی کمپرادور صنعتی گسترش صنایع دولتی و سرمایه گذاری های مهم خارجی، در دهه اخیر به سرعت رشد کرده است. این رشد سریع در تمام طول رشد طبقه کارگر بی سابقه بوده است. در حال حاضر نزدیک به یک میلیون و هفتصد هزار (۱۷۰۰۰۰۰) کارگر روزمزد در قشرهای مختلف طبقه کارگر (یعنی کارگران صنعتی، کارگران کارگاه های سنتی، و کارگران ساده) را تشکیل می دهند. به این ترتیب باید بدانیم که اولاً اکثریت قاطع طبقه کارگر ایران جوان است و در سال های

اخیر از میان دهقانان و قشرهای زحمتکش خرده بورژوازی برخاسته است. ثانیاً باید این رشد اقتصادی و اجتماعی را با رشد سیاسی طبقه کارگر تفاوت بگذاریم زیرا که طبقه کارگر تنها در پروسه مبارزه اقتصادی و سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی و رشد سیاسی دست می یابد. در شرایطی که دیکتاتوری سلطنتی رژیم مانع بزرگی در راه حرکت اقتصادی و سیاسی مردم و بخصوص طبقه کارگر است، طبقه کارگر جوان ایران به دشواری به سوی آگاهی طبقاتی پیش می رود.

دومین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران، وابستگی به انحصارات خارجی است که عمدتاً از طریق استقرار مناسبات نو استعماری بین انحصارات امپریالیستی و جامعه تحت سلطه ما عمل می کند. مناسبات نو استعماری حاصل عواملی است که مهمترین آن عبارتست از: رشد و گسترش جنبش های رهایی بخش در کشورهای تحت سلطه که ادامه مناسبات کهنه را با مقاومت جدی روبروی می سازد- افزایش قدرت کشورهای سوسیالیستی و کشورهای آزاد شده که سرکوب بی قید و شرط این جنبش ها را از جانب امپریالیست ها، آنهم به صورت تهاجم نظامی مستقیم مشکل می سازد- تکامل جامعه های تحت سلطه و رشد بورژوازی کمپرادور در آنها که قادر است جای فئودال ها را بطور کامل بگیرد و بالاخره تکامل سیستم سرمایه داری جهانی در کشورهای متروپل که ضرورت صنعتی شدن کشورهای تحت سلطه و نوعی تقسیم وظایف تولید را بین متروپل و کلنی (تولید مواد خام و کالاهای ساده و اولیه در کلنی و کالاهای پیچیده که نیازمند تکنولوژی پیشرفته و کارگر متخصص و ماهر است در متروپل) ضروری می سازد.

خصوصیت کلی روابط نو استعماری در اعمال سلطه غیر مستقیم امپریالیسم و انحصارات جهانی است. در این روابط دخالت سیاسی و نظامی خارجی جای خود را به دخالت غیر مستقیم از طریق بورژوازی کمپرادور و رژیم می دهد. همچنین روی وابستگی اقتصادی تاکید می شود و در حقیقت این وابستگی پایه و اساس وابستگی سیاسی و نظامی می شود. در اینجا لازم است مکانیسم این وابستگی اقتصادی را در ایران یاد آور شویم. اولین عامل وابستگی اقتصادی تکیه سیستم بر اقتصاد یک پایه (و یا در آینده دو پایه سرمایه) است. ایران در حال حاضر یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت خام در جهان است و صادرات مواد نفتی اکنون بیش از ۹۵٪ کل صادرات را تشکیل می دهد. نه تنها این صادرات که تحت کنترل انحصارات جهانی است از نظر بازار محتاج جلب موافقت امپریالیست ها است بلکه مهمتر از آن نقشی است که ارز حاصل از این صادرات در به گردش آوردن کل اقتصاد ایران بازی می کند. می توان ادعا کرد که اگر این صادرات بیمار گونه قطع شود یا به سختی آسیب ببیند تمام چرخ های صنعتی، بازرگانی و حتی سازمان اداری و نظامی ایران فلج می شود.

دومین مکانیسم وابستگی در وابستگی صنعتی است. صنایع ایران بخصوص در رشته های مصرفی از طریق سرمایه و وام و اعتبار، ماشین آلات، تکنولوژی و خدمات صنعتی، حق الامتیاز و درصد مهمی از مواد و کالاهای مورد نیاز یا قابل مونتاز به سرمایه های انحصاری امپریالیستی وابستگی دارد. این پدیده که مختصراً صنایع مونتاز نامیده می شود حلقه محکمی برای حفظ وابستگی سیستم به انحصارات جهانی است سومین عامل وابستگی، سرمایه گذاری سنگین خارجی است که در زمینه های مختلف از صنایع نفت و گاز گرفته تا کشاورزی و دام پروری با مشارکت سرمایه های دولتی و یا بخش خصوصی به عمل می آید.

و بالاخره چهارمین مکانیسم، کنترل بازار خارجی مورد نیاز تولیدات و صنایع مشترک است. صنایع وابسته برای رشد خود از طریق شرکای خارجی به بازارهای منطقه یا جهان دست می یابند. بورژوازی کمپرادور از این راه سهم دلالتی خود را می گیرد و صمیمانه خواستار گسترش این رابطه است. به این ترتیب فرمول تولید تک محصولی و تک مشتری جای خود را به فرمول تولید مواد محدود و بازار تحت کنترل می دهد. از طریق این کانال ها انحصارات امپریالیستی استثمار بی حد و حصر منابع و کار را گسترش می دهند و چندین بار بیش از آنچه در مناسبات قبلی عاید شان می شد مردم ما را غارت می کنند. از آنجا که بورژوازی کمپرادور با این وابستگی تضاد عمده ای ندارد (و تنها گاه بر سر سهم خود چانه می زند) در آینده، مادامی که این سیستم برقرار است وابستگی به انحصارات امپریالیستی ادامه می یابد. به این ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه یک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار می کند بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش

تعیین کننده ای بازی می کند. از اینجا است که خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر «بورژوازی» قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور- هر دو به عنوان عوامل استثمارگر- روبروست. همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیر سلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک به حیات رو به نابودی خود ادامه می دهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل می دهد. به این ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته تضاد اساسی سیستم تضاد کار با سرمایه بطور مطلقه نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است.

هم از این جاست که جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمی گیرد و خصلت رهایی بخش انقلاب آن را نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار می دهد. به این ترتیب ما به دو خصلت مهم این سیستم اشاره کرده ایم. این دو خصلت مهمترین عناصر ساخت اقتصادی سیستم را بیان می کند معذک خصلت های عمده دیگری نیز باید مورد توجه قرار بگیرد.

سومین خصلت سیستم سرمایه داری وابسته در موقعیت خاص روستا و وضع دهقانان قرار دارد. رفرم ارضی مناسبات فئودالی را بطور عمده از روستاهای ایران برانداخت و بقایای این مناسبات دیگر نقش تعیین کنند های در مناسبات تولیدی روستای ایران ندارد. تولید سرمایه داری در بخش کشاورزی با خصوصیات عمده زیر مشخص می شود:

مالکیت بزرگ زمین (به تقریب از یکصد هکتار تا چند ده هزار هکتار)، کار روزمزد، تولید برای بازار (تولید کالائی) و استفاده از ابزار و ماشین های صنعتی، خصوصیات فرعی دیگری مثل سیستم آبیاری مدرن، اصلاح بذر، نشاء و نژاد دام، استفاده از کود شیمیائی و دفع آفات و ایجاد صنایع کشاورزی را می توان برشمرد. این سیستم در حال حاضر در مزارع مکانیزه و واحدهای کشت و صنعت و مجتمع های گوشت و لبنیات بطور کلی دیده می شود. گرچه آغاز این نحوه تولید به سال های قبل از رفرم باز می گردد ولی طی دهه اخیر این سیستم در ارضی مستعد مناطق سنتی روستائی و در اراضی جدید گسترش و تکامل یافته است. برخی از مالکان بزرگ قبل یا بعد از شروع رفرم توانستند اراضی با ارزش خود را زیر عنوان مزارع مکانیزه از شمول قانون تقسیم خارجی سازند. این زمین ها در دست بورژوازی کشاورزی بنا بر سیستم تولید سرمایه داری کشت می شود.

سیستم خرده مالکی زمین دو منشاء دارد:

اول ادامه مالکیت خرده مالکان قدیمی که قشری از آنها با داشتن چند ده هکتار زمین خرده مالک مرفه به حساب می آیند. منشاء دوم تقسیم اراضی است که بنا بر منطقه از دو تا ده هکتار زمین به هر خانوار دهقان داده است. خرده مالکان مرفه اغلب از کار روزمزد و کشت نیمه مکانیزه (استفاده از تراکتور، استفاده ناقص از کود شیمیائی و غیره) استفاده می کنند و محصول را اساسا برای فروش در بازار تولید می کنند. در عین حال در برخی نواحی هنوز مناسبات ارباب- رعیتی در قلمرو خرده مالکان مرفه برقرار است. منشاء ادامه این روابط اغلب سلطه «پدرانه» ارباب و عقب ماندگی دهقانان است.

خرده مالکان کم زمین و میانه حال (اعم از قدیم و جدید) اساسا متکی به سیستم تولید خانوادگی هستند. این قشر از دهقانان که بزرگترین رقم جمعیت روستائی ایران را (در حدود ۲ میلیون خانوار) تشکیل می دهند مرکز ثقل طبقه در حال تجزیه دهقانان به شمار می روند. بخش اعظم مناطق کشاورزی سنتی ایران اینک قلمرو این قشر است. دهقانان خرده مالک اینک هدف سیستم پیچیده و چند جانبه استثمار بورژوازی کمپرادور و در عین حال طعمه مناسبی برای بورژوازی کوچک است. این قشر از دهقانان به علت ضعف سرمایه قادر نیست حتی تمام زمین خود را کشت کند. هم اوست که زیر بار «مساعد» سلف خر و واسطه های فروش قرار دارد. اوست که وام های کوچک و غیر اقتصادی از بانک ها می گیرد و از این راه نیز بازار صنایع وابسته را گسترش می دهد. قسط زمین، آب بهای سنگین و انواع عوارض دولتی را اوست که می پردازد. و بالاخره اوست که یکی از بزرگترین نقطه ضعف های سیستم سرمایه داری وابسته را از نظر اقتصادی و اجتماعی به وجود می آورد. دهقانی که نه می شود او را یکشنبه در طبقه کارگر تحلیل برد و نه راهی برای رشد او و تبدیلهش به بورژوازی روستا وجود دارد. سیستم تولیدی ای که نه قادر است نیاز روز افزون

جامعه را به محصولات کشاورزی پاسخ گوید و نه می توان آن را با بخشنامه و زور و قلدری منحل کرد. حتی درآمد عظیم نفت نمی تواند این گره کور را بگشاید. اینجا است که مساله ارضی و مساله دهقانان روی دست رژیم مانده است.

در حال حاضر باید بگوئیم که سیستم سرمایه داری بیش از آنچه در شیوه تولید روستاهای سنتی اثر گذاشته باشد در سیستم مبادله گسترش یافته است. سیستم تولید خانوادگی که چهره عمده روستاهای ایران است در مرحله مبادله زیر سلطه مناسبات سرمایه داری قرار می گیرد. هم از این راه است که طی دهه اخیر اقتصاد در شهر و روستا در ایران وحدت بی سابقه ای یافته است. قیمت ها و دستمزدها تقریباً با هم در شهر و روستا نوسان می کنند. بحران ها و نوسان های اقتصادی به نحو یکسانی در شهر و روستا اثر می گذارد. اینها دلیل گسترش مناسبات سرمایه داری در روستاست.

در حالی که سیستم تولید سرمایه داری با سرعت در قلمرو کشاورزی رشد می کند سیستم خرده مالکی و تولید خانوادگی وابسته به آن در حال رکود بسر می برد. مزارع بزرگ مکانیکی، واحدهای کشت و صنعت و بالاخره سیستم شرکت های سهامی زراعی این سیستم عقب مانده را رو به نابودی می کشاند. شرکت های سهامی زراعی در زیر پوشش «تعاونی» مالکیت دولتی و خصوصی بر زمین را تلفیق کرده عملاً به سلب مالکیت از خرده مالکان منجر می شود. در این شرکت ها اساس بر میزان مالکیت بر زمین است نه بر بازوی کار. بوروکرات های حاکم بر این شرکت ها، اختیاراتی کمتر از فنودال ها ندارند و در این شرکت ها زمینه بکری برای گسترش استثمار بورژوازی بوروکرات می یابند.

قشر دیگر دهقانان، دهقانان بی زمین است که قریب یک میلیون خانوار را تشکیل می دهند. این قشر که در تقسیم اراضی چیزی نصیب نشده طبعاً محروم تر از خرده مالکان است. معذالک این قشر با سیستم استثمار پیچیده بورژوازی کمپرادور مستقیماً و دائماً طرف نیست. دهقان بی زمین تنها فروشنده نیروی کار خود است و به اصطلاح پرولتاریای روستا محسوب می شود. این قشر از دهقانان اغلب در حال انتقال و مهاجرت برای یافتن کار هستند و حتی آنها که منطقه خود را عوض نمی کنند در سال پیایی روی یک زمین به کار گماشته نمی شوند تا هیچگونه حقوق و ادعائی مطرح نباشد. نداشتن وابستگی به زمین و حرکت دائمی به دنبال بازار متغیر کار اغلب باعث می شود که این دهقانان از همبستگی و وحدتی که خرده مالکان به سبب درگیری با مسائل و مشکلات یکسان در یک منطقه از آن برخوردارند، بی نصیب بمانند. این خصوصیات باعث این شده است که این قشر از دهقانان گرچه محروم تر از خرده مالکان هستند معذالک با سیستم حاکم در شرایط فعلی برخورد کمتری داشته باشند. می توان گفت که پرولتاریای روستا در آخرین مراحل، هنگامی که انقلاب در آستانه است به جنبش انقلابی می پیوندند. اینک وقتی ما از افزایش فشار استثمارگران طی سال های اخیر در روستا سخن می گوئیم به این معنی نیست که سطح در آمد دهقانان (اعم از خرده مالکان و دهقانان بی زمین) از دوره قبل از رفرم پائین تر رفته است. در ده سال گذشته تولیدات معدنی و صنعتی در جامعه به سرعت رشد کرده است. در بخش کشاورزی این رشد بسیار کند بوده به طوریکه این رشد بهیچوجه پاسخگوی نیازهای کل جامعه نیست. معذالک در این مدت روزهای کار در طی سال در روستا نزدیک بدو برابر رشد کرده است. این پدیده از یکسو بدلیل کاهش نسبی جمعیت روستا نسبت به شهر است (طی دوره پس از رفرم بیش از ۲۰٪ از جمعیت روستا نسبت به شهر کاسته شده) و از سوی دیگر به دلیل پیدا شدن یک رشته فعالیت های فرعی در منطقه روستائی و یا در شهرها برای دهقانان است. در تحلیل نهائی افزایش قدرت خرید دهقانان و گسترش بازار صنایع وابسته به روستاها دلیل ارتقای سطح زندگی خانواده روستائی است. افزایش اشتغال و کاهش بیکاری پنهان به این معنی است که دهقانان بیشتر کار کرده اند، بیشتر تولید کرده اند و بیشتر استثمار شده اند و در عین حال به این معنی است که از این تولید سهمی هم نصیب خودشان شده است.

اینک به جاست که پرسیم آیا بالا رفتن سطح زندگی دهقانان به این معنی است که نارضائی در روستا کاهش یافته؟ باید بدانیم که نه در مورد دهقانان بلکه در مورد همه زحمتکشان شهر و روستا، تعیین میزان نارضائی آنان از راه تعیین میزان درآمدشان به طور مطلق انجام نمی گیرد. تکامل سیستم تولیدی باعث افزایش تولید (خواه از راه تکامل ابزار تولید و خواه از راه افزایش اشتغال همراه با تکامل مناسبات و ابزار) می شود. این تولید اضافی بین طبقات و قشرهای جامعه تقسیم می شود. بنا بر این باید میزان رفاه یک

طبقه را نسبت به افزایش رفاه در دیگر طبقات و قشرها سنجید. به این حساب رفاه دهقانان در مقایسه با بورژواها و حتی قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده افزایش نیافته است. طی سال های اخیر اقلیتی از خرده مالکان مرفه به ثروت خود افزوده اند. کسبه و معامله گران روستا نیز سال های درخشانی را پشت سر گذاشته اند. اینها همه نتیجه حذف استثمار فئودالی از روستا بوده است. میزان در آمد و رفاه دهقانان را باید نسبت به رفاه این قشرها و در مجموع نسبت بدر آمد عظیم و رفاهی که نصیب بورژوازی و صاحبان امتیاز شده است سنجید. اما برای تعیین میزان نارضائی باید عوامل پیچیده دیگری را نیز به حساب آورد از جمله افزایش نیازها و خواسته ها که با استقرار مناسبات جدید و یکپارچه شدن اقتصاد شهر و روستا رابطه دارد. الغای روابط ارباب- رعیتی بندھائی را گسسته است که در پروسه تکامل سیستم فعلی نیازها و توقعات بی سابقه ای را در دهقانان برمی انگیزد. علاوه بر این عنصر آگاهی، خواه نتیجه عمل جنبش انقلابی باشد، خواه نتیجه برخورد طبیعی و خود بخودی دهقانان با شرایط در افزایش نارضائی نقش موثر دارد. با این ضوابط نارضائی در روستا در حال افزایش است. این نارضائی با تشدید فشار سرمایه های بزرگ در بخش کشاورزی و دامداری و با بحران های اقتصادی سیستم به سرعت رشد خواهد کرد.

واقعیت این است که «رعیت» سال های نخست بعد از رفرم به تکه زمین سخت امید بسته بود، آزادی از قید بهره مالکانه، بیکاری، سورو سات و جور و ستم ارباب و مباشران او برای رعیت امید بخش بود. ولی هر چه از عمر سیستم جدید گذشت این امید کاهش یافت. بخصوص برای نسل جوانی که طعم «رعیتی» را نچشیده است، فاصله زیادی بین نیازها و پاسخی که به آنها داده می شود افتاده است. با همه اینها درک سیستم پیچیده استثمار بورژوازی کمپرادور محتاج رشد بیشتر تضاد و عمیق تر شدن و حاد تر شدن آن همراه با جریان های آگاه سازنده است. باید توجه داشته باشیم که آنتاگونیسم تاریخی دهقانان با فئودال ها حتی در آستانه رفرم تحت تاثیر مجموعه عوامل عینی و ذهنی تکامل اجتماعی تبدیل به برخورد حاد و خشن طبقاتی نشده بود. حال آنکه درک رابطه استثمارگرانه فئودالی برای دهقانان بسیار ساده بود. اینکه نابجاست که انتظار داشته باشیم طی این چند سالی که از رفرم گذشته است تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور خواه در چهره تضاد با رژیم و سازمان های آن و یا موسسات خصوصی به آن درجه از رشد و عمق رسیده باشد که دهقانان را علیرغم عقب ماندگی و ناآگاهی آنان آماده حرکت و برخورد شدید با سیستم کرده باشد. در عین حال از دیدگاه جنبش انقلابی از دست دادن شعار استراتژیک «زمین برای دهقانان» در شرایط فعلی به آسانی قابل جبران نیست. گر چه در گذشته نیز ما شاهد جنبش های وسیع و حاد دهقانی نبودیم اما مناسبات فئودالی شرایط بسیار مناسبی برای فعال کردن هر چه حاد تر آنتاگونیسم دهقان و فئودال به وجود آورده بود. امروز نیز برای دهقانان شعارهای اقتصادی پیرامون زمین (برای دهقانان بی زمین) و روابط استثمارگرانه سرمایه داری وابسته مطرح است ولی این شعارها قدرت خرد کننده «زمین برای دهقانان» را در نابودی سیستم فئودال کمپرادور ندارد.

نتیجه این بحث این است که دهقانان علیرغم این که با الغای فئودالیسم طبقه ای در حال تجربه به شمار می روند و علیرغم رشد طبقه کارگر و قشرهای خرده بورژوازی، سالیان دراز نقش تاریخی خود را به عنوان متحد عمده طبقه کارگر و وسیع ترین نیروی انقلاب دموکراتیک توده ای حفظ خواهند کرد. حل شدن دهقانان در طبقه کارگر و یا تبدیل شدن آنها به کارگر کشاورزی و مهاجرت به شهرها و تبدیل شدن به کارگران صنعتی و ساده بیش از دو نسل در سیستم سرمایه داری کلاسیک به طول انجامیده است. در سیستم سرمایه داری وابسته مساله دهقانان امری لاینحل به نظر می رسد. از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی مساله دهقانان و نقش ویژه ای که این طبقه در سیستم سرمایه داری وابسته بازی می کند (و تفاوت اساسی که نقش دهقانان در سرمایه داری وابسته با سرمایه داری مستقر در جوامع سرمایه داری کلاسیک دارد) موقعیت روستا و دهقانان را به عنوان سومین خصلت عمده سیستم به شمار می آوریم. چهارمین خصلت سرمایه داری وابسته رشد نامتناسب بخش خدمات در برابر بخش تولید است این پدیده که خود عمدتاً محصول در آمد ناشی از سیستم تک محصولی (درآمد هنگفت نفت در کشورما) است باعث می شود که یک جامعه اقلیت مرفه مصرف کننده به وجود آید که نقش آن عبارت است از مصرف بخش مهمی از درآمد نفت به صورت مصرف انواع کالاهای ساخت صنایع وابسته و یا کالاهای مصرفی وارده از خارج. از نظر اقتصادی این جامعه مصرف کننده حلقه ای است که دایره صدور

نفت، دریافت ارز خارجی، ورود کالاها و مواد صنعتی در مقابل این ارز خارجی و مصرف این مواد و کالاها در بازار را تکمیل می کند. این جامعه مصرف کننده از قشرهای مرفه خرده بورژوازی و بورژوازی تشکیل شده است. قشر مرفه خرده بورژوازی عمدتاً از کارمندان عالی رتبه، افسران ارشد، صاحبان مشاغل آزاد مثل پزشکان، مهندسان، وکلای دادگستری، هنرمندان پر درآمد، کسبه مرفه و واسطه های مرفه بازرگانی تشکیل یافته است و تفاوت عمده اش با صاحبان سرمایه در این است که تقریباً تمام درآمد خود را مصرف می کنند در حالی که بورژواها علاوه بر مصرف (که بخش کوچکی از درآمدشان را تشکیل می دهد) دست به تراکم هر چه بیشتر سرمایه می زنند. در حال حاضر مصرف کنندگان کالاهای لوکس و گران قیمت، داخلی و خارجی، استفاده کنندگان از هتل ها کازینو ها، شاه راه ها، هواپیمائی کشوری، خارج کنندگان ارز برای جهانگردی، تحصیلات خارج از کشور و بسیاری خدمات و کالاهای دیگر عمدتاً همین قشر مرفه و ممتاز خرده بورژوازی است. این قشر که نقش اقتصادی اش ایجاد و گسترش بازار کالاهای پیچیده و گران خارجی است در شرایط معین و در طول زمان می تواند به خاطر امتیازات خود طرفدار ادامه وضع موجود بشود. لکن در شرایط فعلی حتی این قشر نیز از دیکتاتوری فردی ناراضی است. افراد جامعه مصرف کننده که شرایط مادی لازم برای پذیرفتن فرهنگ نو استعماری متروپل را دارند و بیش از هر قشر و طبقه دیگری تحت تاثیر این فرهنگ که بورژوازی کمپرادور مدافع آن است، قرار گرفته اند. در برخورد با مساله دیکتاتوری دلشان اغلب در گرو دموکراسی بورژوائی غربی است و در حالیکه برای کل سیستم سرمایه داری وابسته مانع و معارضی به شمار نمی روند، حداقل مخالفان خاموش دیکتاتوری فردی هستند.

آیا در سیستم سرمایه داری وابسته بورژوازی کمپرادور نمی تواند قشرهای خرده بورژوازی را به دنبال خود بکشد و با اتکا به آنها حداقل بخش مهمی از زحمتکشان را بفریبد و از حمایت سیاسی آنها مثل بورژوازی در کشورهای سرمایه داری غرب بهره مند شود؟ آیا آنچه در مورد این قشرهای مرفه گفته شد در مورد کل خرده بورژوازی صادق نیست؟

شناخت موقعیت تاریخی خرده بورژوازی در ایران (و بطور کلی در اغلب کشورهای تحت سلطه) در شناخت زمینه های اجتماعی جنبش انقلابی اهمیت زیاد دارد. آنچه در مورد نقش دو گانه و متزلزل و نوسان های سیاسی خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری کلاسیک گفته می شد و عیناً در جامعه تحت سلطه چه در سیستم فئودال - کمپرادور و یا در سرمایه داری وابسته صادق نیست. در جامعه سرمایه داری، خرده بورژوازی در برابر تضاد اساسی سیستم یعنی تضاد کار (پرولتاریا) با سرمایه (بورژوازی) موقعیتی دو گانه و متزلزل دارد. خرده بورژوازی از یک سو صاحب وسیله تولیدی مختصری است و از سوی دیگر صاحب نیروی کار است. به این دلیل نمی تواند با قاطعیت یک طرف را انتخاب کند. خرده بورژوازی بنا بر اینکه خطر را از کدام سو متوجه خود ببیند به سوی دیگر تمایل نشان می دهد. این منشا نوسان و تزلزل خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری است. در عین حال خصلت دو گانه استثمارگری و استثمار شونده گی به خرده بورژوازی خصلت های محافظه کاری، تنگ نظری، تفرّد، تردید و موهوم پرستی را می بخشد. مجموعه این خصوصیات اساسی که به بورژوازی امکان می دهد که خرده بورژوازی را به سوی احزاب و جریان های سیاسی خود جلب کند و با وساطت آن حتی به بخش هایی از طبقه کارگر دست یابد. موقعیت و ساختمان فعلی احزاب بورژوائی غرب نشان دهنده این واقعیت است. حتی چند دهه پیش در ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا، این قشرهای وسیع خرده بورژوازی بودند که به دنبال شعارها و برنامه های برتری جویانه آنان به حرکت در آمدند و توده های عقب مانده طبقه کارگر را نیز حتی به دنبال خود کشاندند. ادامه دموکراسی بورژوائی بر این اصل استوار است که احزاب و جریان های سیاسی تحت رهبری بورژوازی قادرند برای دوره های طولانی اکثریت رای دهندگان را به دنبال خود بکشند.

در جامعه تحت سلطه ما خرده بورژوازی نقش ویژه ای دارد. این ویژگی در پدیده های زیر نهفته است:

اولاً - در اینجا عقب ماندگی بورژوازی صنعتی و سپس نقش اقتصادی نفت باعث رشد نامتناسب خرده بورژوازی شده و در حال حاضر نیز بخش هایی از خرده بورژوازی با رشد سرمایه داری وابسته بطور نامتناسبی نسبت به طبقه کارگر رشد می یابند. اگر این پدیده از نظر اقتصادی اهمیت دارد، اهمیت نقش خرده بورژوازی در چیز دیگری است. در جامعه ما نه در گذشته و نه در امروز

تضاد اساسی تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است. در اینجا در گذشته تضاد اساسی تضاد مرکبی بوده است که در یک سوی آن امپریالیسم، فتودال ها و بورژوازی کمپرادور قرار داشته و در سوی دیگر مردم یعنی طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی. در حال حاضر از آن سوی تضاد فتودال ها حذف شده اند و در این سو بورژوازی ملی تضعیف شده است. در تضاد بین خلق و امپریالیسم و متحدانش خرده بورژوازی موضعی دوگانه و در حال نوسان ندارد. خرده بورژوازی از آغاز سلطه استعمار تا پایان سلطه آن یعنی تا پیروزی جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی بطور ثابت در طرف خلق قرار دارد و بخش مهمی از آن به شمار می رود. به این ترتیب در حالیکه خرده بورژوازی بطور کلی خصلت های محافظه کارانه خود را که از موقعیت تولیدی و شرایط مادی آن ناشی می شود از دست نمی دهد ولی با همان ظرفیت و امکانی که این موقعیت به او می بخشد در تمام مراحل جنبش رهایی بخش شرکت می کند.

در دهه اخیر قشرهایی از خرده بورژوازی به موازات رشد سرمایه داری وابسته در معرض نابودی قرار گرفته اند. کسبه، پیشه وران، واسطه های کوچک و خرده پا و قشر پائینی دستگاه مذهبی از این جمله اند. این قشرها نه تنها در هنگامیکه در سیستم حاضر بحران آغاز می شود رو به نابودی می گذارند، بلکه در دوره شکوفائی آن، هر چند سرمایه های بزرگ رشد می کنند، هر قدر سیستم توزیع در جهت سرمایه داری تکامل می یابد عرصه را برای زندگی اقتصادی خود تنگ تر می بیند. این قشرها علیرغم دیکتاتوری رژیم از امکانات ویژه خود استفاده کرده می کوشند بر ضد سیستم اعتراض کنند. بسیاری واقعیت های دهه گذشته این نتیجه گیری را تایید می کند. این قشرها در سال های اخیر نسبت به دیگر قشرهای خرده بورژوازی (به استثنای روشنفکران) از خود فعالیت بیشتری نشان داده اند.

در برابر این قشرهای در حال زوال قشرهای در حال رشد خرده بورژوازی قرار دارند. کارمندان دولت و بخش خصوصی، فروشندگان فروشگاه های بزرگ، نیروهای مسلح صاحبان مشاغل آزاد (هنرمندان، پزشکان و مهندسان و غیره) و بالاخره دانشجویان و محصلان قشرهای در حال رشد را تشکیل می دهند. این قشرها مانند طبقه کارگر با رشد سیستم رشد می یابند و با آغاز اولین بحران ها تحت فشار اقتصادی قرار گرفته به سوی حرکت رانده می شوند. نیروهای خرده بورژوازی خود منشا جریان های سیاسی مستقل از بورژوازی و طبقه کارگرند، در حالیکه بخشی از این نیرو قادر است ایدئولوژی طبقه کارگر را بپذیرد. در شرایط ضعف بورژوازی ملی، خرده بورژوازی مبارزه جو وارث سنت های سیاسی تاریخی بورژوازی ملی می شود که طی چند دوره طولانی رهبری مبارزه ضد استعماری را به دست داشته است. جریان های پیشرو خرده بورژوازی در این مرحله می کوشند میراث مبارزه ملی را با دیدگاه طبقاتی طبقه کارگر به هم بیامیزند و خلأ ناشی از ضعف بورژوازی ملی را پر کنند. خطری که این جریان ها را تهدید می کند این است که بدنبال روی از گرایش های نومیدانه و واپس نگر قشرهای در حال زوال دچار شوند و از حرکتی انقلابی در جهت بسیج نیروهایی که نقش تعیین کننده در دفن کردن سیستم سرمایه داری وابسته دارند باز مانند. در فرهنگ سیاسی این دنبال روی به صورت در پیش گرفتن شیوه های ماجراجویانه و توطئه گرانه می تواند مشخص شود. حال آنکه نه تنها جریان های وابسته به طبقه کارگر بلکه جریان های مترقی خرده بورژوازی وظیفه دارند این قشرهای در حال زوال را با ایدئولوژی انقلابی مجهز ساخته به آنان بقبولانند که راهی به سوی گذشته ندارند و تنها راه نجات آنان در این است که به نیروهایی پیوندند که قادرند سیستمی مترقی تر را جانشین سرمایه داری وابسته بنمایند.

آنچه تا اینجا در مورد خصوصیات سرمایه داری وابسته در ایران گفتیم خطوط عمده خصلت های اقتصادی و اجتماعی این سیستم را مشخص می کند. در اینجا از خصلت سیاسی سرمایه داری وابسته سخن می گوئیم. روبنای سرمایه داری وابسته دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور است که با حمایت امپریالیست ها در طول حیات سیستم پاسدار مناسبات نابرابر اجتماعی است. دیکتاتوری با اشکال مختلف آن، شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سیستم سرمایه داری وابسته ممکن نیست. این یکی از وجوه اختلاف سرمایه داری وابسته با سرمایه داری کلاسیک است در جامعه های سرمایه داری دموکراسی بورژوازی با همه توفانی بودن آن و با همه دوز و کلک هایش شیوه ای است که می تواند برای ده ها سال سیستم را بر پا نگهدارد. در اینجا هیچگاه دموکراسی

بورژوائی به صورت جامع آن دیده نخواهد شد و دوره های کوتاهی از شبه دموکراسی در فاصله های دیکتاتوری های طولانی، همچون دقایقی برای تنفس در میان ساعات درس امکان ظهور دارد. همانطور که در جامعه های سرمایه داری تحت شرایط معینی، مثلا هنگامی که طبقه کارگر به جان آمده و توده های ناراضی را به دنبال خود کشیده حکمیت بورژوازی را به خطر می اندازد و یا هنگامی که بورژوازی برای به دست آوردن منابع و بازارهای لازم برای ادامه حیات سیستم نیاز به نظامی کردن جامعه و دست زدن به تجاوزات وحشیانه به کشورهای دیگر دارد، دیکتاتوری به صورت حکومت های فاشیستی جانشین دموکراسی بورژوائی می شود.

در اینجا امپریالیست های غارتگر و متحدان مرتجع آنها تنها هنگامی زنجیرها را شل می کنند که احساس می کنند ادامه دیکتاتوری موجودیت سیستم را به خطر انداخته و یا هنگامیکه عوامل خارج از کنترل آنها مانع ادامه دیکتاتوری می شود. از کودتای ۱۲۹۹ تا امروز تنها در شهریور ۲۰ تا ۳۲ (با وقفه ای از سال ۲ تا ۲۹) چیزی شبیه دموکراسی غربی در ایران وجود داشته. این دوره با ورود ارتش های خارجی به ویژه با نقش ارتش شوروی آغاز شد و در دوره حکومت مصدق نیز با دیگر تا حدودی حقوق سیاسی به مردم داده شد. فرصت سال های ۳۹-۴۲ نیز در مقیاس کوچکتر و با شناخت کمتری به دموکراسی غربی از همین لحظات کوتاه تنفس به شمار می رود. بقیه سال های این نیم قرنی که گذشته ایران در زیر سلطه دیکتاتوری خشن و لجام گسیخته ای قرار داشته است. ممکن است گفته شود که این دیکتاتوری طولانی حاصل حاکمیت نسبی فئودالیسم بر جامعه ماست. یا به عبارت دیگر ادعا شود که سرمایه درای وابسته ماهیتا نیاز به دموکراسی بورژوائی دارد و ادامه دیکتاتوری در سال های پس از رفم از بقایای فئودالیسم و یا وجهی از «فئودالیسم اداری» است. کسانی که این برداشت را از سیستم دارند ماهیت بورژوازی کمپرادور و خصلت های سرمایه داری وابسته را نمی شناسند و آن را با بورژوازی کلاسیک و سیستم سرمایه داری اشتباه می گیرند. دیکتاتوری پنجاه سال اخیر استبداد فئودالی نبوده است.

استبداد فئودالی در انقلاب مشروطیت شکل تاریخی خود را از دست داد. کودتای ۱۲۹۹ کودتای فئودال ها نبود و حکومت سیاه بیست ساله منشا ظهور و رشد بورژوازی کمپرادور اداری نظامی ایران به شمار می رود. امپریالیسم انگلیس با کمک یک دارو دسته نظامی دست به کودتائی زد که ده ها نمونه آن در آمریکای لاتین قبل و بعد از کودتای ۱۲۹۹ دیده شده است. بدیهی است حکومت سیاه رضا خان مرکز ۳ وحدت بود: وحدت امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور. گرچه رضا خان و دارو دسته اش طی بیست سال تبدیل به بزرگترین زمینداران شدند معذلت رهبری حکومت با فئودال ها نبود. حتی حکومت به حکومت محلی فئودال ها یا به اصطلاح خانجانی ضربات سنگین وارد کرد. کودتای ۲۸ مرداد نیز با دخالت جدی امپریالیست های آمریکائی و انگلیسی و با وحدت کمپرادورها و فئودال ها به نتیجه رسید. بورژوازی کمپرادور رشد خود را مدیون همین سال های سیاه دیکتاتوری است. بدون پامال کردن حقوق اساسی مردم ممکن نبود که جنبش ضد امپریالیستی ایران مهار شود. در شرایط ادامه و گسترش جنبش رهائی بخش زندگی و رشد بورژوازی کمپرادور از دیکتاتوری و بخصوص از شکل جمعی یا اشرافی دیکتاتوری که در آن تنها مردم هستند که هیچگونه حق رای و اعتراض ندارند و قشرها و جناح های بورژوازی کمپرادور و جناح های امپریالیستی متحد آنها حق مبارزه با یکدیگر و استفاده از تربیون های مختلف و اهرم های سیاسی گوناگون را برای خنده حفظ کرده اند، همواره سود برده است. تردیدی نیست که «دولت» در سیستم سرمایه داری وابسته نسبت به دوره قبل تکامل می یابد و همچنانکه وسائل و تکنیک تولید و سازمان آن پیشرفت می کند، دولت نیز تجدید سازمان شده و قدرت و تمرکز و کاربری آن افزایش می یابد. اما این پدیده درست آن چیزی است که دیکتاتوری سرمایه داری وابسته را سازمان یافته تر و خطرناک تر می سازد.

چه عواملی باعث می شود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی در غرب به شیوه دموکراسی بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود، عمل کند؟

به این عوامل بطور ضمنی اشاره شده است اما پاسخ روشن به مساله چنین است: در جامعه سرمایه داری با حاکمیت بورژوازی، برای یک دوره نسبتاً طولانی نیروهای تولیدی جدید امکان رشد می یابند و بورژوازی کلاسیک به نیازهای اقتصادی جامعه مدتها با کفایت پاسخ می دهد. از سوی دیگر بورژوازی استعمارگر از همان آغاز با غارت سرزمین های عقب مانده جهان ثروت بیکرانی را به سوی متروپل سرازیر می کند که در نتیجه آن استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان بطور کلی و تا حدودی تعدیل شده و به اصطلاح «کره ای روی نان کارگران نیز مالیده می شود». تعدیل استثمار ورشد و تکامل وسائل تولید امکان بالا رفتن سطح زندگی را در کل جامعه سرمایه داری باعث می شود. این عامل به نوبه خود اجازه می دهد که بورژوازی بتواند موسسات سیاسی خود را در رقابت با سازمان های طبقه کارگر ایجاد کرده توده های نسبتاً راضی را به دنبال این موسسات بکشد و زمینه رشد مبارزه طبقاتی را تضعیف کرده تضادهای طبقاتی را از برخورد های شدید به دور نگهدارد. این پدیده زمینه مادی شیوه حاکمیت بورژوازی و یا دموکراسی غربی است.

در جامعه تحت سلطه ما عواملی وجود دارد که درست خلاف عوامل یاد شده عمل می کنند. اولاً، در اینجا روابط استعماری و نو استعماری به معنی استثمار وحشتناک خارجی است که در نتیجه آن استثمار زحمتکشان چند برابر می شود. این استثمار خارجی که در آغاز توأم با زور و همراه با تحقیر مردم تحت سلطه است نه تنها از نظر اقتصادی زندگی آنها را دشوار می سازد بلکه تحقیر و ستم امپریالیستی مردم مرفه و حتی سرمایه داران ملی را به واکنش بر ضد این سلطه می کشاند. ثانیاً در این سیستم، سطح تولید همواره نسبت به جامعه متروپل بسیار عقب است. صنایع وابسته تنها بخش کوچکی از ارزش را تولید می کنند و در قلمرو کشاورزی همانطور که قبلاً گفتیم شیوه کهنه ادامه می یابد. این عامل در پایین نگهداشتن سطح زندگی زحمتکشان نقش مهمی دارد. ثالثاً در این سیستم بورژوازی کمپرادور فاقد خصوصیات انقلابی بورژوازی کلاسیک است و در مقایسه با آن سخت بی کفایت است. این بی کفایتی که حاصل خصلت دلالتی بورژوازی کمپرادور و ضعف تاریخی قشرهای تولیدی آن در برابر قشر اداری و تجاری است به فساد ناشی از تراکم سرمایه از راه های غیر قانونی و از طریق غارت درآمد هنگفت نفت افزوده می شود و بخصوص در سازمان اداری سیاسی جامعه انحطاط و فساد علاج ناپذیری را به وجود می آورد که هر گونه زمینه موافق برای حکومت را در بین مردم از بین می برد و خود انگیزه ای می شود برای تهاجم سریع مردم برای نابود کردن حکومتی فاسد و نالایق. به این ترتیب عامل وابستگی به امپریالیسم که به معنی تشدید ستم و استثمار خارجی است مهمترین مانع ثبات سیاسی دولت در شرایط دموکراسی یا شبه دموکراسی و ضعف اقتصادی و فساد اداری عوامل تشدید کننده آن به شمار می روند. در کشور ما تجربه نشان می دهد که در دوره هایی که حداقل حقوق سیاسی به مردم داده شده نیروهای خلق به سرعت علیه حکومت بسیج شده و احزاب دولتی و دارو دسته های ارتجاعی به هیچ وجه قادر نیستند مردم را به دنبال خود بکشند. آخرین تجربه در سال های ۳۹ تا ۴۲ نشان داد که حتی در غیاب یک جریان سازمان یافته انقلابی و پیشرو و با حداقل امکان برای حرکت سیاسی چگونه مردم به ضد رژیم بسیج شدند و سرانجام پس از بارها توسل به قهر و تجاوز پلیسی و نظامی، تنها به قیمت یک قتل عام توانستند بار دیگر مردم را به زنجیر بکشند.

به این عوامل قدیمی که اعمال دیکتاتوری تحت سلطه امپریالیسم را در کشور ما ضروری می سازد، در سالهای پس از رفرم عامل جدیدی نیز افزوده شده است. الغای مناسبات فئودالی و حذف فئودال های از حاکمیت سیاسی در سطح کل جامعه موجب رشد طبقه کارگر، رها شدن دهقانان از قیود فئودال، رشد سریع روشنفکران و در نتیجه افزایش خواسته های این نیروهای مترقی شده است. مطالبه مردم برای دریافت حقوق اساسی با تأمین شرایط بهتر زندگی برای آنها رابطه دیالکتیکی دارد. هر چه از عمر سیستم می گذرد این نیاز در توده ها افزایش می یابد و فشار برای دریافت حقوق تشدید می شود. در این شرایط رژیم جبران برداشتن موانع اقتصادی و اجتماعی از جلو رشد این نیروها را با افزودن به سنگینی دیکتاتوری و هر چه بیشتر سازمان دادن این دیکتاتوری تأمین می کند. به این ترتیب در آغاز دهه اخیر در ازای رفرم ارضی دیکتاتوری مخوف و بی سابقه ای بر توده ها تحمیل می شود. اینها ست عواملی که باعث می شود شیوه حاکمیت بورژوازی کمپرادور عمدتاً و اساساً دیکتاتوری باشد و نه دموکراسی و شبه

دموکراسی غربی. هر گونه اشتباه در این مساله، هر گونه توقع بیجا از این سیستم به صورت گرایش های سازشکارانه در جریان های سیاسی انعکاس می یابد. آنها که منتظرند تا در ایران ضرورتا دموکراسی بورژوازی حاکم شود و راه برای فعالیت سیاسی آزادانه باز شود، بیهوده انتظار می کشند. این جریان ها باید با پذیرفتن واقعیت دیکتاتوری، آنهم خشن ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری فردی شاه، فعالانه در دگرگون ساختن شرایط موجود شرکت کرده به انتظار غیر فعال و منتظر حوادث و پدیدارهایی مانند - که خود هیچ گونه نقشی در تکوین آن ندارند - خاتمه دهند.

با توجه به آنچه در مورد روبنای سیاسی این سیستم گفته شد آیا شیوه ای که فعلا رژیم در پیش گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگر نیز می تواند مطرح باشد؟

همانطور که قبلا گفتیم در اینجا اعمال دیکتاتوری ضرورتی است که از ماهیت سیستم ناشی می شود. معذالک در شرایطی رژیم ممکن است ناگزیر شود تا حدودی حقوق اساسی مردم را رعایت کند. در این صورت چیزی شبیه دموکراسی بورژوازی یا کاریکاتوری از این نوع دموکراسی دیده خواهد شد. خطرات ناشی از عکس العمل شدید مردم نسبت به دیکتاتوری، تضاد درونی قشرهای حاکم، جناح بندی های امپریالیستی و بالاخره اثری که اوضاع منطقه و جهان در ایران می گذارد می تواند عواملی باشند که جناح هایی از سیستم را به طرفداری از این دموکراسی نیم بند بکشاند. از این گذشته باید توجه داشت که حداقل دو گونه دیکتاتوری در ایران سابقه دارد: دیکتاتوری اشرافی یا جمعی طبقه یا طبقات حاکم و دیکتاتوری فردی. این دو شکل دیکتاتوری در کشورهای تحت سلطه دیگر نیز قابل تفکیک است. منظور از دیکتاتوری جمعی یا اشرافی آن شکل از حکومت است که طبقات ممتاز و عوامل حاکم در حالیکه حقوق اساسی مردم را سلب کرده اند برای جناح های داخلی خود حق رقابت و اظهار نظر را قائلند. در این صورت تربیون ها و اهرم های متعددی برای اعمال حاکمیت و تقسیم قدرت به چشم می خورد. سال های نخست پس از کودتای ۱۲۹۹، اختناق سال های ۲۷ تا ۲۹ و بالاخره دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۴۲ دوره هایی از دیکتاتوری اشرافی به شمار می روند. در این دوره ها فتودال ها، هیات وزرا، مجلس، فرماندهی نیروهای مسلح، احزاب ارتجاعی و صاحبان جرائد و روسای روحانی و بالاخره دربار و شخص شاه قدرت حاکمه را بین خود تقسیم کرده بودند. جناح های مرتجع داخلی و امپریالیست های خارجی برای تامین منافع خود و مصالح خود از تربیون ها و اهرم های مختلف استفاده می کردند. در این شرایط کرسی های شوروی و سنا بین فتودال ها و کمپرادورها، بین انگلیس و آمریکا تقسیم می شد. فرماندهان عالی ارتش و روحانیون بزرگ و دربار نیز تربیون هایی برای خود به دست می آوردند. در این موقع مجلس شوروی به راستی مجلس نمایندگان بود ولی نه نمایندگان مردم بلکه نماینده جریان ها و جناح های ارتجاعی داخلی و خارجی. در دیکتاتوری اشرافی امراء ارتش در تعیین سیاست رژیم مستقیما دخالت می کردند. روزنامه نویس ها باج می گرفتند و به سوی این یا آن دسته جنجال به راه می انداختند. فتودال ها به مثابه حکامی مقتدر تمایلات خود را تحمیل می کردند. نمایندگان امپریالیست ها در بیرونی خانه آیت الله ها به دست بوس می رفتند و حاصل همه اینها به منزله تقسیم قدرت بود. جناحی برتری می یافت و با رقابت جناح دیگر روبرو می شد. در دیکتاتوری اشرافی یک نظامی، شاه یا رئیس جمهوری قدرتمند بر همه این تربیون ها و اهرم ها حکم نمی راند. در سال های ۳۲ تا ۴۲ سپهبد زاهدی، علا، اقبال و امینی کمتر از شاه در تعیین سیاست کشور دخالت نداشتند. دربار و شخص شاه در این دوره یکی از مراجع قدرت به حساب می آمد و نه همه آن.

در دهه آخر حکومت بیست ساله رضا خانی دیکتاتوری اشرافی هر چه بیشتر جای خود را به دیکتاتوری فردی داد. تمام اهرم ها زیر سلطه بی چون و چرای دربار پهلوی قرار گرفت و رضا خان سلطنت مطلقه را به سیستم تحمیل کرد. در سال های ۴۲ به بعد هر روز قدرت شاه افزایش یافت. دیکتاتوری فردی شاه همه مراجع دیگر را به تصرف خود درآورد. فرماندهان نظامی که ممکن بود خطری به وجود آورند تصفیه شدند و اصولا در راس نیروهای مسلح هیچکس مدت مدیدی نمی ماند. مجلسین تبدیل به یک صحنه نمایش خسته کننده شد و نمایندگان به کارمندان ساده حکومت مبدل شدند. روحانیون بزرگ تنها به شرط فرمانبری بی

چون و چرای دربار می توانند مقام خود را حفظ کنند. هیات دولت فاقد شخصیت سیاسی است و بیشتر به کارگزاران امور شهرداری شبیه است تا کسانی که مسوولیت اداره کشور را به دست دارند. محمد رضا شاه شخصا سیاست اقتصادی، داخلی و خارجی را تعیین می کند. عده ای مشاور که حقوق و اختیارات آنها به مراتب کمتر از مشاوران دربار قاجار است پیرامون او را گرفته اند. یک دار و دسته کوچک نقش خواجه سرایان را دارند و زیر فرمان مستقیم شاه کشور را اداره می کنند. شاه در کوچکترین امور شخصا دخالت می کند، خواه این امر کاشتن فلان نوع درخت در کویر باشد، یا خرید فلان کالا از فلان شرکت خارجی. شاه به عنوان مالک مطلق کشور منابع ملی را بین امپریالیست ها تقسیم می کند، به این یا آن جناح امپریالیستی نزدیک می شود و جاه طلبی های بی حد خود را از راه صرف میلیاردها دلار درآمد نفت در جهت تامین منافع امپریالیست های متحدش ارضاء می کند. در یک کلام استبداد مطلقه شاه روی رژیم های باتیستا، پاپادولک، تروخیلو، و فرانکو را سفید کرده و رژیم تزاری در برابر آن رژیمی معتدل به شمار می رود. در حال حاضر دیکتاتوری فردی شاه، که خشن ترین و ارتجاعی ترین شکل دیکتاتوری است بر ایران حاکم است. این دیکتاتوری نه تنها خلق را به شدت در زیر فشار پلیسی و نظامی خود خفه می کند بلکه حق رای را از تمام جناح ها و مراجع داخلی سیستم سلب کرده و خود راسا حاصل غارت توده ها را بین آنها تقسیم می کند. اینک به جاست اگر سوال شود که:

دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منافی است؟

به نظر ما دیکتاتوری شاه در درجه نخست مدافع مناسباتی است که سرمایه داری وابسته بر آن استوار است و در این سطح متحد امپریالیست ها و بخصوص آن امپریالیستی است که حامی این دیکتاتوری بوده و قدرت امکان آن را دارد که به جاه طلبی های شاه در منطقه جامه عمل بپوشاند. در درجه بعد مدافع آن دسته از سرمایه دارانی است که در رابطه متقابل با دیکتاتوری بیشترین سودها را به زیان رقبای خود می برند. و بالاخره مدافع منافع دارو دسته حاکم و منافع شخص خانواده سلطنتی و منافع شخص خود است. تا آنجا که وظائف دیکتاتوری شاه با پاسداری کل سیستم مربوط می شود. این دیکتاتوری نماینده تمام قشرهای بورژوازی کمپرادور و امپریالیست های ذینفع در ایران است. و از آنجا که پای منافع یک امپریالیسم و بخش های معینی از بورژوازی کمپرادور به میان می آید این وظائف می تواند تضادهای درونی سیستم را تشدید کند. از آنجا که تمام اهرم ها و تریبون ها در دست شاه قرار گرفته در آن واحد نمی تواند منافع متضاد همه امپریالیست ها و همه جناح های بورژوازی کمپرادور را برآورده سازد و در نتیجه بر خلاف گذشته که این جناح ها با استفاده از اهرم های مختلف با یکدیگر تصفیه حساب می کردند، در حال حاضر همه نارضائی های درونی سیستم متوجه شخص شاه می شود. از این جاست که در یک روز شاهد دعوای شاه با وزارت خارجه آمریکا هستیم و یک روز دیگر شاهد فحاشی شاه به «بی.بی.سی.» بریتانیای کبیر. یک روز سرمایه دارهای فرانسوی در پشت «لوموند» مطالبه سهم بیشتری می کنند و روز دیگر چانه زدن شاه با آمریکا بر سر قیمت نفت در جرائد منعکس می شود.

در تعیین سیاست اقتصادی داخلی نیز شاه قادر نیست منافع همه قشرهای بورژوازی کمپرادور را رعایت کند. اغلب بین بوروکرات ها و بخش خصوصی بر سر این سیاست کشمکش است. در این کشمکش ها بورژوازی بوروکرات دست بالا را دارد. بر سر نحوه تقسیم منافع نفت همیشه بین قشرها و جناح های داخلی کشمکش است. شاه می خواهد در جهت تثبیت موقعیت رژیم بخش های خصوصی را بدون هیچ چون و چرا زیر فرمان داشته باشد. شاه حتی قوانین عینی اقتصادی سرمایه داری را نیز بزیر مهمیز می کشد. او می خواهد به زور پلیس و دادگاه نظامی به جنگ تورم برود. خودکامگی شاه نه تنها طبقه کارگر و بقیه خلق بلکه حتی صاحبان سرمایه را نیز گاه عذاب می دهد. ضرب المثل «کارد دسته اش را نمی برد» در مورد دیکتاتوری فردی صادق نیست. دیکتاتوری محمد رضا شاه علاوه بر قتل عام وحشیانه خلق، خدمتگزاران خود را چه نظامی و چه غیر نظامی باشد و چه صاحبان سرمایه از حق تعیین سرنوشت سیستم محروم می سازد. در این شرایط حتی بزرگترین سرمایه داران جرئت اظهار نظری خلاف نظر شاه را ندارند. چنین است ماهیت و نحوه عمل دیکتاتوری شاه در حال حاضر. به این ترتیب نه تنها دیکتاتوری خفقان آور شاه مهمترین مانع حرکت توده است بلکه در درون طبقه حاکم و امپریالیست های حامی آن نیز نارضائی هائی به وجود آورده است. ادامه این

دیکتاتوری می تواند موجودیت کل سیستم را به خطر اندازد. از این جاست که حرکت جنبش انقلابی بر ضد دیکتاتوری نه تنها توده ها را به مبارزه می خواند بلکه تضادهای درونی هیات حاکمه را تشدید می کند. این جناح ها خواستار ادامه حیات سیستم هستند و نه الزاما خواستار ادامه دیکتاتوری شاه به قیمت نابودی کل سیستم. جناح های مخالف وضع موجود فکر می کنند می توانند با دیکتاتوری اشرافی و یا حتی با توسل به دموکراسی نیم بند به حیات سیستم ادامه دهند.

دیکتاتوری رژیم که آن را دیکتاتوری فردی شاه می نامیم در تعیین شرایط مبارزه ما چه نقشی دارد و رابطه آن با تضاد اساسی سیستم سرمایه داری وابسته چیست؟

دیکتاتوری شاه به مثابه اعمال حاکمیت سیاسی بورژوازی کمپرادور و نماینده سلطه امپریالیستی است. در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل می دهند اما در شرایط معین ممکن نیست هر سه عامل به طور مساوی نقش داشته باشند. هنگامی که امپریالیسم دست به اعمال قدرت مستقیم (خواه سیاسی یا نظامی) می زند این عامل در سرکوب خلق و ایفای نقش ارتجاعی اهمیت درجه یک پیدا می کند. (مثلا در ویتنام و یا فلسطین). هنگامی که شیوه شبه دموکراسی برقرار است مثلا در سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ فتودال ها و سرمایه داران غیر ملی به کمک دولت می شتابند و خود نقش سرکوب را به عهده می گیرند. نمونه کامل این حالت در سال های ۳۰ تا ۳۲ دیده می شود که حتی بخشی از قدرت حاکمه در دست بورژوازی ملی قرار دارد. و اما در شرایط دیکتاتوری و به خصوص در حالت دیکتاتوری فردی، رژیم یعنی دیکتاتوری شاه نقش عمده را به عهده دارد، دو عامل دیگر از طریق آن نقش ضد خلقی خود را بازی می کنند.

در حالی که این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند در شرایط معین یکی از آنها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عمل عمده به شمار می رود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است. از آنجا که در حال حاضر سلطه و استثمار خارجی به طور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و سرمایه های وابسته عمل می کند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیستی روبرو نیستیم و از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) تمام تریبون ها را و اهرم های قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده ترین مساله ای که سد راه جنبش رهایی بخش شده دیکتاتوری شاه است. نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آنان نشان می دهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساسا ضد دیکتاتوری است. اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی، حرکات روشنفکران و جریان های وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در دهه گذشته علیه دیکتاتوری بوده است. آنچه جریان های پیشرو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتا همین دیکتاتوری شاه بوده است. و همه اینها به این معنی نیست که ماهیت طبقاتی دیکتاتوری شاه و وابستگی آن به امپریالیست ها مورد تردید قرار گیرد. بحث بر سر این است که ماهیت جنبش رهایی بخش در مرحله فعلی دقیقا شناخته شود و نیروهای خلق در زیر شعارهای مبهم و نارسا هدر نرود. در اینجا تقلید شعار جبهه دمکراتیک ویتنام جنوبی یعنی «مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ های زنجیرش» می بایست تبدیل به «مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش» شود. در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده ای نمی تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد. طبقات و قشرهایی که عمده ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک توده ای هستند (یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان) هنوز بسیج نشده اند. در حالی که تکامل اجتماعی در جامعه ما به مرحله ای رسیده است که برای انقلاب دمکراتیک توده ای می بایست تدارک ببینیم.

معذالک هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است. **به نظر ما جنبش حاضر که مرحله ای است از جنبش رهایی**

بخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می شود. در زیر این شعار است که نیروهای حاضر متحد می شوند و باز در زیر این شعار است که هر گونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده ای تبدیل می شود. به این ترتیب لازم است که شعارهای اقتصادی برای هر طبقه، قشر و صنف در رابطه با این محتوای سیاسی انتخاب

شود. از این راه است که نیروهای عمده انقلاب دمکراتیک بسیج می شوند و تنها در آن هنگام است که شعارهای انقلاب دمکراتیک توده ای از جانب پیشاهنگ طبقه کارگر که رهبری مبارزه با دیکتاتوری شاه را به دست گرفته است و خلق را در یک جبهه متحد کرده است می تواند توده ها را به سوی خرد کردن تمامی سیستم هدایت کند. با این تحلیل است که می گوئیم در شرایط حاضر تضاد اسای جامعه ما یعنی تضاد خلق با بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم در حال حاضر به تمامی، تضاد عمده محسوب نمی شود و دیکتاتوری رژیم که وجهی از این تضاد است نقش عمده را ایفا می کند. در پروسه مبارزه با این عامل عمده است که تضاد اصلی و اساسی به تمامی عمده می شود. در چنان شرایطی ما در آستانه انقلاب قرار خواهیم داشت و یا به عبارت دیگر شرایط ضروری برای انقلاب فراهم خواهد بود.

برای عده ای از ما که همواره از انقلاب صحبت کرده ایم، ممکن است این نحوه برخورد با مساله ثقیل جلوه کند. پس به اختصار توضیحی می دهیم: آنچه مرحله انقلاب را تعیین می کند اساساً سطح تکامل تولید جامعه و ساخت اقتصادی و سیستم حاکم بر آن است. تضاد اساسی سیستم به ما نشان می دهد که محتوای انقلاب که باید این تضاد را حل کند در چه مرحله ای است. با این تعریف کشور ما از اوایل قرن در مرحله انقلاب بورژوا- دمکراتیک قرار داشته است و در دوره های اخیر هر گاه پیشاهنگ طبقه کارگر قادر به تامین رهبری خلق می بود، این انقلاب می توانسته به مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای تکامل یابد. ولی آیا تعیین مرحله انقلاب به این معنی است که شرایط ضروری برای انقلاب نیز آماده است؟ و یا می توان ادعا کرد که در تمام این دوران تضاد اساسی جامعه در عین حال تضاد عمده بوده است؟ هر دو پاسخ به نظر ما منفی است. در طی دوره های مختلف وجوه مختلفی از تضاد های موجود عمده شده و نیروهای خلق در زیر شعارهای استراتژیک عمده ای که مشخص کننده مرحله ای از جنبش انقلابی است بسیج شده اند. مثلاً مبارزه با شرکت نفت انگلیس یا ملی کردن نفت از جمله این شعارها بود که نشان می داد تضاد عمده در آن موقع بین خلق و امپریالیسم انگلیس است. به همین دلیل حتی امپریالیست های آمریکائی و کمپرادورهای متحد آنان نیز از این شعار حمایت می کردند. در مراحل نیز تضاد اساسی عیناً عمده شده و موقعیت انقلابی فراهم شده است. مثل شرایطی که به انقلاب مشروطیت منجر شد و یا شرایط یک ساله سی ام تیرماه تا ۲۸ مرداد که تمام نیروهای خلق علیرغم اختلاف های درونی خود در یکسو فتودال ها، کمپرادورها و امپریالیست ها متحداً در سوی دیگر صف آرائی کرده بودند و توده ها وسیعاً از خود گرایش انقلابی نشان می دادند.

در چین قبل از انقلاب از هنگامی که انقلاب بورژوا- دمکراتیک منجر به حاکمیت کومین تانگ شد انقلاب دمکراتیک توده ای (و یا انقلاب بورژوا- دمکراتیک نوین) مرحله انقلاب شد. اما تا سال ۱۹۴۶ که چین در آستانه چنین انقلابی قرار گرفت چند مرحله طی شد. در هر مرحله تضاد عمده با مرحله بعد تفاوت داشت. مثلاً هنگامی که ژاپن حمله سراسری خود را آغاز کرد تضاد عمده تغییر کرد، با دشمنان قبلی خود یعنی با بورژوازی سازشکار، فتودال ها و امپریالیست های متحد آنان (آمریکا و انگلیس) متحد شدند. در زیر شعار جنگ ضد ژاپنی بود که خلق چین برای انقلاب دمکرات بسیج شد و حزب کمونیست توانست هژمونی خود را تامین کند. در فرانسه جنگ دوم جهانی، طبقه کارگر و بورژوازی فرانسه ناگزیر بر ضد مهاجمان آلمانی با یکدیگر همکاری کردند حال آنکه تضاد اساسی جامعه فرانسه تضاد طبقه کارگر با بورژوازی بود. اینجا ما در صدد اتحاد با جناح های ارتجاعی درون سیستم بر ضد دیکتاتوری شاه نیستیم و به این اتحاد نیازی نداریم. اما مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری عملاً از امتیازهایی که ناشی از تضادهای درونی سیستم است نیز برخوردار خواهد شد. همانطور که ژاپن امپریالیست بود و مبارزه ضد ژاپنی مبارزهای ضد امپریالیستی ولی نه بر ضد همه امپریالیست ها بود، در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزه ای رهائی بخش است و ماهیت دمکراتیک دارد ولی در برگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیست ها و همه مترجعین داخلی متحد آنها) نیست. مبارزه با دیکتاتوری رژیم برای ما در حد معینی نقش جنگ ضد ژاپنی را بازی می کند و یا شبیه تر به آن، همان نقشی را دارد که مبارزه با دیکتاتوری باتیستا برای خلق کوبا داشت. در آنجا مبارزه با دیکتاتوری شعار استراتژیک جنبش ۲۶ ژوئیه بود. دیکتاتوری باتیستا در راه حفظ خود آنقدر اصرار ورزید تا کل سیستم را با خود به نابودی کشاند. در اینجا دلیل نیست که قطعاً مبارزه با

دیکتاتوری مستقیماً منجر به نابودی تمامی سیستم شود. هیچکس نمی تواند چنین پیشگویی پیغمبر مآبانه ای بکند. آنچه مهم است و قطعی این است که در حال حاضر مبارزه با دیکتاتوری است که به ما نیرو می بخشد و نه تنها محتوایی است که شکل مبارزه ما یعنی مبارزه مسلحانه را می بایست تثبیت کند بلکه رشد جریان های پیشرو و وصول به پیشاهنگ واحد و انقلابی طبقه کارگر می بایست چنین مسیری را بپیماید. این احتمال وجود دارد که سیستم در راه حفظ خود در شیوه اعمال حاکمیت تغییری بدهد، در این صورت نیروهایی که این تغییر فرم را به رژیم تحمیل کرده اند در شرایط جدید نیز به سیر تکاملی خود ادامه خواهند داد. در عین حال احتمال دارد که شاه و دارو دسته اش مانند باتیستا در حفظ وضع موجود اصرار بورزند و دیکتاتوری ها روش وحشیانه ای را ادامه دهند، در این صورت جریان های انقلابی در پیکار با دیکتاتوری وابسته به امپریالیست ها خلق را بسیج کرده، به پیش می روند و فعلاً در تسریع و تدارک شرایط انقلاب نقش خود را ایفا کرده در یک انقلاب تمامی سیستم را به نابودی می کشانند.

در این مرحله از جنبش باید نقش نیروهای بالفعل و بالقوه را به درستی باز شناخت و راه دست یافتن به نیروهای عمده را از راه نیروهای موجود پیدا کرد. نه تنها در حال حاضر بلکه در تمامی مراحل که تا انقلاب می پیمائیم باید از اهمیت نیروهای متحد طبقه کارگر و از نقش عظیم آنان به ویژه در کشور ما غافل نشد. در اینجا برخورد مطلق با «پرولتاریا» و تاکید یک جانبه بر نقش آن نه تنها یک پدیده انقلابی نیست بلکه نوعی اکونومیسم به شمار می رود. در اینجا مانند جامعه سرمایه داری غرب، پرولتاریا به تنهایی در برابر بورژوازی قرار ندارد. اینجا مساله بر سر خواسته های اقتصادی طبقه کارگر جدا از جنبش رهایی بخش مطرح نیست. امر مبارزه با دیکتاتوری شاه امر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیست. دیکتاتوری شاه پیش از همه مانع حرکات طبقه کارگر حتمی برای تامین شرایط بهتر کار و زندگی است. زحمتکشان در زیر این فشار کوچکترین حقی برای مطالبات اقتصادی و سیاسی خود ندارند. کافی است کارگران و دهقانان به کوچکترین اعتراض دست بزنند تا سر نیزه رژیم را روی سینه خود لمس کنند. رهایی طبقه کارگر از استثمار سرمایه های وابسته تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است. بنا بر این وظیفه تمام جریان های پیشرو طبقه کارگر است که مبارزه اقتصادی و آگاه سازی طبقه کارگر را با جنبش رهایی بخش که در حال حاضر چهره آن ضد دیکتاتوری است وحدت بخشند. هر کارگر آگاهی امروز باید درک کند «مبارزه در راه رهایی طبقه اش از مبارزه با دیکتاتوری فردی (پهلوی) تزاری جدا نیست».

کم بها دادن به مبارزه بر ضد دیکتاتوری، عدم درک ضرورت این مبارزه و نقش استراتژیک آن برای جریان های پیشرو طبقه کارگر به معنی عقب ماندگی از جنبش رهایی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است. برای ما که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داریم توجه به این اصل اهمیت حیاتی دارد: تثبیت مبارزه مسلحانه تنها در گرو فرم آن نیست. محتوای آن که باید بازگو کننده عمده ترین ضرورت ها باشد ضامن تثبیت این مبارزه است.

با اینکه از ظهور و تولد مبارزه مسلحانه در جامعه ما چند سال می گذرد این ضرورت به چشم می خورد که این مبارزه را باز بشناسیم تا تعبیرها و تعریف های گوناگون از این مبارزه جای خود را به برداشتی واحد و صحیح از آنچه مبارزه مسلحانه نامیده می شود بدهد.

مبارزه مسلحانه چیست و چه خصوصیاتی دارد؟

ظاهراً این مساله عجیب به نظر می رسد که بگوئیم چند سال است «مبارزه مسلحانه» در سرزمین ما شروع شده ولی هنوز اتفاق نظر در باره تعریف آن وجود ندارد. واقعیت این است که در همین سال ها برداشت های متفاوتی، خواه رسمی یا غیر رسمی، از مبارزه مسلحانه ارائه شده که نه تنها در حیطه نظر مسائل جدی را به وجود آورده بلکه در جریان عمل نیز نتایج مهمی به سود یا زیان مردم به وجود آورده است. بنا بر این طبیعی است که نیاز به باز شناسی مبارزه مسلحانه داشته باشیم.

مبارزه مسلحانه یک معنی خیلی عام دارد و آن اعمال قهر به هر صورت علیه دشمن است. با این تعریف تمام عملیات قهر آمیز از کوچکترین عمل فردی تا نبردهای وسیع توده ای در بر گرفته می شود. بدیهی است چنین تعریف کلی نمی تواند گرهی از مشکل ما بگشاید. در شرایط معینی که جامعه ما دارد مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه ای است که اساس متکی بر اعمال قهر بر ضد دشمنان

خلق است. این مبارزه در هر مرحله محتوایی دارد و فرم آن با تغییر محتوای آن تغییر می کند. در مرحله ای که جنبش نقش مقدماتی دارد یعنی هدف هائی را دنبال می کند که با رسیدن به آنها مقدمات انقلاب تدارک می شود ماهیت مبارزه مسلحانه با ماهیت این مبارزه در مرحله ای که انقلاب آغاز شده یعنی توده ها بسیج شده اند و در زیر یک رهبری انقلابی به تغییر حاکمیت و نابودی سیستم حاکم دست زده اند تفاوت دارد. در مرحله فعلی عملیات مسلحانه از سوی جریان های پیشرو با توجه به محدودیت کمی این جریان ها در مقایسه با نیروی خلق و همچنین با توجه به کیفیت نسبتا عالی آنها نسبت به عقب ماندگی توده، به کار گرفته می شود. این عملیات در حال حاضر اساسا ماهیت آگاه سازنده دارد، به کار گرفته می شود. این عملیات در حال حاضر اساسا ماهیت آگاه سازنده دارد، حال آنکه در پروسه انقلاب حرکات قهر آمیز توده ها هدفی جز انتقال قدرت حاکمیت و نابود کردن سیستم موجود به خاطر جانشین ساختن سیستم جدید ندارد. برای شناخت دقیق مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی باید خصوصیات آن را هم از نظر شکل و هم از نظر محتوی تعیین کنیم. به نظر ما خصوصیات این مبارزه در محتوی از این قرار است:

۱- جنبش در مرحله مقدماتی و تدارکاتی خود است. یعنی نیروهای مبارز در حال حاضر می کوشند به عوامل ضروری برای انقلاب برسند. این مبارزه نمود نقش تاریخی جریان های پیشرو مردم یا به معنی عام پیش آهنگ « در تسریع شرایط انقلاب است » پیشاهنگ در پروسه تشدید تضادها و بسیج توده ها عملا خود را به مثابه بخشی از شرایط انقلاب تکامل می بخشد.

۲- شروع مبارزه مسلحانه به معنی این نیست که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده و با آغاز این مبارزه انقلاب آغاز شده است. از آنجا که این مبارزه ضرورت تدارکاتی دارد لازم نیست شرایط ضروری برای انقلاب آماده باشد تا پیشاهنگ حق داشته باشد دست به اعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده ها به مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. برای دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط و موقعیت معینی ضروری است که ما این شرایط را در بیان ضرورت مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. برای دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط و موقعیت معینی ضروری است که ما این شرایط را در بیان ضرورت مبارزه مسلحانه و تحلیل عواملی که این شکل از مبارزه را الزام آور می سازد سخن خواهیم گفت. مشی مسلحانه هر گونه برخورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار می سازد مردود می شناسد. همانگونه که در شرایط معینی نیروهای پیشرو از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی می کوشند نقش تسریع کننده پیشاهنگ را در تکامل اجتماعی و به معنی دقیق تر تسریع و تسهیل شرایط انقلاب بازی کنند. در شرایط موجود پیشاهنگ تاکتیک های نظامی را اساس و محور مبارزه خود قرار می دهد و همان نقش را ایفا می کند.

۳- در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون ساختن دیکتاتوری شاه است. از آنجا که دیکتاتوری سلطنتی عمده ترین وجه تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است در مرحله فعلی شعار ضد دیکتاتوری می تواند نقش وحدت بخش در جنبش داشته باشد. اگر بخواهیم محتوای مرحله فعلی جنبش رهائی بخش را تعیین کنیم باید بگوئیم که جنبش ضد دیکتاتوری شاه، و در عین حال توجه داشته باشیم که دیکتاتوری شاه با سلطه امپریالیست ها و مناسبات سرمایه داری وابسته وحدت ارگانیک دارد. این به این معنی نیست که ما امپریالیست ها و مناسبات سرمایه داری وابسته را فراموش کنیم. شناخت تضاد عمده به ما نشان می دهد که چگونه می توان بر ضد امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور در حال حاضر به طور موثر مبارزه کرد. به عبارت دیگر مبارزه علیه امپریالیسم و کل سیستم امروز اساسا در رابطه با مبارزه با دیکتاتوری شاه مطرح است و مادام که این دیکتاتوری نقش عمده را ایفا می کند این قانون به جای خود معتبر است. به این ترتیب جنبش مسلحانه در این مرحله نمی تواند با تکیه بر شعارهای انقلاب دموکراتیک توده ای که مهمترین آن حاکمیت خلق زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر است نیروهای موجود را متحد ساخته به حمایت توده ای برسد.

۴- اگر محتوای جنبش در مرحله فعلی مبارزه ضد دیکتاتوری است، این دیکتاتوری برای همه مردم عینا به یکسان عمل نمی کند. دیکتاتوری بر مناسبات طبقاتی است. زحمتکشان در زیر فشار این دیکتاتوری ناگزیر شده اند به زندگی دشواری تن در دهند و حق

هیچ اعتراض و یا کوششی برای بهبود شرایط اقتصادی خود نداشته باشند. گرچه اختناق فاشیستی رژیم مردم را وادار به سکوت کرده ولی همین مردم مادامی که اعتراض نکرده و دست به حرکتی نزده اند از درک مستقیم و ملموس اختناق محروم می مانند. توده می تواند چهره خشن رژیم را در سرکوب فاشیستی جریان های پیشرو ببیند ولی هنگامی که خود سرنیزه رژیم را روی سینه اش لمس کند جدی بودن اختناق و ضرورت مبارزه با رژیم را به خوبی درک می کند. از این روست که شعار سیاسی ضد دیکتاتوری باید با شعارهای اقتصادی که به مسائل زندگی روزمره هر طبقه، قشر یا صنف مربوط می شود تلفیق گردد. جنبش باید به زندگی مردم و نیازهای مبرم آنها توجه کند و با تمام امکانات موجود بکوشد مردم را به اعتراض ها و مطالبات اقتصادی بکشانند. این نه یک وظیفه فرعی و کمکی بلکه یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. بنا بر این مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ای است از جنبش رهائی بخش مردم که با اتکا به شعار وحدت دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تاکید بر خواسته های اقتصادی مردم می کوشد نیروهای انقلابی را بسیج کرده و رهبری آنان را در یک انقلاب دموکراتیک بر عهده بگیرد.

حال ببینیم از نظر شکل خصوصیات مبارزه مسلحانه کدامند: مشی جنبش انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی، سیاسی و اقتصادی مبارزه که در آن شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی می کند. مبارزه مسلحانه به معنی مطلق گرفتن تاکتیک های نظامی نیست. به کار گرفتن تاکتیک های مسالمت آمیز در کنار تاکتیک های نظامی صرفا از جهت تقویت تاکتیک های نظامی اهمیت ندارد. این تاکتیک ها نقش مهمی در فعال کردن توده ها و پیوند دادن پیشاهنگ به توده دارد. همچنین تاکتیک های نظامی در این مرحله ماهیت آگاه سازنده و تبلیغی دارد. پس لازم است آنچه را که در این چند جمله گفتیم شرح دهیم:

۱- به چه دلیل عملیات قهر آمیز اساسی و محور دیگر اشکال مبارزاتی است؟

در شرایطی که از راه مبارزه صرفا سیاسی امکان ادامه حیات و رشد هیچ جریان انقلابی میسر نیست و فشار و اختناق فاشیستی بنا بر تجربه طولانی تاریخی در جامعه ما امکان رشد و تکامل به پروسه های سیاسی پنهانی نمی دهد و آنها را به خرده کاری، بی عملی و سرانجام به پوسیدگی و یا نابودی می کشاند، گروه ها و سازمان های پیشرو مردم که متعهد ایفای نقش پیشاهنگی هستند تنها در شکل سیاسی- نظامی آن می توانند به رسالت تاریخی خود عمل کنند و در پروسه مبارزه از نظر کمی و کیفی به رشد لازم برسند. از این حیث اعمال قهر انقلابی که عنصر اساسی سازمان سیاسی- نظامی است نسبت به فعالیت سیاسی تکیه گاه و محور محسوب می شود.

در شرایطی که حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم پراکنده، با فاصله ای طولانی و بدون جهت واحد و معین آنها در مقیاس های کوچک به چشم می خورد و در برابر اعمال قهر ضد انقلابی رژیم سرکوب شده توده را به نومیدی و تسلیم می کشاند، مبارزه جوئی نیروهای پیشرو و اعمال قهر انقلابی آنها قادر است توده را از نومیدی مطلق و تسلیم باز دارد، حرکات مردم را وسعت و شدت بخشد و از این حرکات موضعی پراکنده یک جنبش عمومی بر ضد رژیم به وجود آورد. از این حیث اعمال تاکتیک های نظامی در برابر تاکتیک های سیاسی و اقتصادی نقش تعیین کننده و محوری دارد. اگر مبارزه مسلحانه در برابر رژیم قرار نداشته باشد رژیم به راحتی قادر است با مبارزات سیاسی و اقتصادی با اعمال قهر و خشونت مقابله کند.

از آنجا که سیستم تحت سلطه سرمایه داری وابسته برای بقای خود محتاج اعمال دیکتاتوری است، از آنجا که توده های تحت ستم با رژیم سراپا مسلح متحد امپریالیست ها تنها در یک پیوسته قهر آمیز می توانند مصاف داده در یک پروسه نبرد توده ای به پیروزی برسند، مبارزه مسلحانه در طی مراحل مختلف جنبش رهائی بخش ادامه و تکامل یافته در حرکت تکاملی خود پیشاهنگ واحد و انقلابی مردم را که قادر است توده ها را در یک انقلاب به پیروزی رساند خلق خواهد کرد. با این مفهوم مبارزه مسلحانه در تمام مراحل، حتی در شرایطی که رژیم به اشکالی شبه دموکراتیک به طور موقت متوسل شود، اهمیت اساسی خود را حفظ خواهد کرد. از این حیث مبارزه مسلحانه محور استراتژیک جنبش رهائی بخش به شمار می رود. به این ترتیب مبارزه مسلحانه اساسا متکی به

عملیات قهر آمیز بوده و هم به این دلیل «مبارزه مسلحانه» نامیده شده و الا در این شکل از مبارزه از اشکال مسالمت آمیز نیز استفاده می شود.

اهمیت کاربرد تاکتیک های سیاسی و اقتصادی (یا اشکال غیر نظامی) مبارزه در شرایط فعلی در چیست؟ یک اصل کلاسیک حاکمیت که مارکسیست-لنینیست ها از همه تاکتیک ها و اشکال مبارزه استفاده می کنند. این اصل مورد قبول است اما در هر جنبش نوع معینی از تاکتیک ها نقش عمده و اساسی دارند. شکل مبارزه از ضرورت های اجتماعی و سیاسی معینی ناشی می شود و هر گاه انواع تاکتیک ها به طور مساوی بها داده شوند به معنی این است که مبارزه فاقد استراتژی است. زیرا تاکتیک های محوری نقش ستون مهره ها را در مبارزه بازی می کنند و امکان بهره برداری از دیگر تاکتیک ها را در ارتباط با استراتژی به وجود می آورند. بنا بر این فقدان محور به معنی فقدان یک استراتژی جدی است و نمودی است اپورتونیستی که به صورت خرده کاری، بی هدفی و انتظار کشیدن غیر فعال در جنبش ظهور می کند.

در مبارزه قهر آمیز، حتی در شکل وسیع و توده ای آن توجه به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه منتفی نمی شود. در اینجا عده ای از طرفداران مبارزه مسلحانه به همین گونه با مساله برخورد می کنند و می گویند استفاده از تاکتیک های سیاسی و اقتصادی و یا خیلی ساده تر، استفاده از تبلیغات علاوه بر عملیات نظامی مفید است و می تواند به مبارزه ما کمک کند همانطور که در ویتنام، در اوج نبرد توده ای استفاده از این وسائل فراموش نشده است. به نظر ما، این نحوه برخورد با مساله نادرست بوده نشانه ای از عدم درک مرحله فعلی جنبش و ماهیت مبارزه مسلحانه است. در این برخورد اشکال غیر نظامی تنها نقش کمکی آن هم با ارزشی کوچک دارند. این برخورد در حقیقت تخفیفی است در موضع نادرست قبلی این افراد که اصولاً منکر استفاده از تاکتیک های غیر نظامی بوده و حتی توده ها را از توسل به این تاکتیک ها منع می کردند زیرا تصور می کردند که با این منع مردم بلا درنگ به ندای پیشاهنگ مسلح پاسخ داده سلاح بر می گیرند. اهمیت مساله به نظر ما در این است که در شرایط فعلی توده ها قادر نیستند به فرمان پیشاهنگ دست به مبارزه مسلحانه بزنند. اعمال قهر انقلابی در این مرحله از تاکتیک هائی تشکیل می شود که تنها جریان های سازمان یافته و پیشرو می توانند آنه را به کار ببندند. مبارزه چریکی شهری و هسته های چریکی در مناطق روستائی در این مرحله پیشاهنگ را در بر می گیرد و نه مردم را. این مبارزه گرچه روی مردم اثر جدی می گذارد و ضعف مطلق آنان و به قدرت مطلق رژیم پایان می دهد معذالک قادر نیست که آنان را در صفوف نظامی خود جای دهد. نه تنها پیش بینی های قبلی که در آنها به نقش محوری عملیات مسلحانه و لزوم سازماندهی حرکات سیاسی و اقتصادی مردم توجه شده این واقعیت را درک کرده است بلکه تجربه چند سال اخیر آن را اثبات کرده است. مساله این است که در چنین شرایطی تکلیف توده ها چیست؟ آیا باید آنها تماشاچی مبارزه پیش آهنگ با رژیم بمانند و از مسوولیت خود دور شوند؟ اعمال قهر انقلابی و افشاگری پیشاهنگ مردم را به مبارزه با دشمن برمی انگیزد، مردم که جسارت مطالبه حقوق خود را باز می یابند می خواهند دست به حرکت بزنند. آنها چه راهی را بر می گزینند؟ شکل مسلحانه را یا اشکال اقتصادی و سیاسی را؟ مردم در شرایطی دست به مبارزه قهر آمیز بر ضد رژیم می زنند که اولاً، ادامه وضع موجود برای آنها غیر ممکن شده باشد و این نشانه رشد نهائی تضادها و عمق و حدت بی سابقه آنها ست و ثانیاً، قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و این بستگی دارد به نقش پیشاهنگ انقلابی آنها و ثالثاً، درک کرده باشند که رسیدن به خواسته های سیاسی و اقتصادی آنان از راههای آسانتر یعنی راههای مسالمت آمیز ممکن نیست. بنا بر این مادامی که چنین شرایطی فراهم نشده مردم به فرمان پیشاهنگ، آنهم پیشاهنگ در کمیت و کیفیت فعلی آن، برای نبرد مسلحانه پاسخ نمی دهند. به همین دلیل است که ما می گوئیم مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی محتوای مقدماتی و تدارکاتی دارد و به اصطلاح این مبارزه «تدارک قهر انقلاب» است. در شرایط فعلی توده ها گرایش دارند که با اشکال آشنای قبلی که امکان به کار بستن آنها را در خود می بینند دست به حرکت بزنند. دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن نمایش های اعتراضی به راه می اندازند و در هر سال چند بار دانشکده ها و مدارس عالی به علل سیاسی تعطیل می شوند. کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بی حد خشونت رژیم بیش از سال های پیش دست به اعتصاب های اقتصادی می زنند. حرکات و گرایش های اعتراضی از سوی دیگر قشرها همچنان دیده می شود.

بی شک عملیات مسلحانه و خون هائی که در این چند سال ریخته شده در تشدید و تکرار این حرکات اثر گذاشته است. آیا پیشاهنگ می تواند نسبت به این حرکات بی اعتنا بماند؟ جنبش باید به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه به مثابه کانال هائی که قادر است توده ها را به حرکت در آورد بها داده و وظیفه سازماندهی و رهبری خود را نسبت به مردم از این راه نیز اعمال کند. بی توجهی به این اشکال به معنی بی توجهی به نقش توده ها علیرغم اهمیتی است که ما برای آن قائلیم. برای جلوگیری از اشتباه تاکید می کنیم ضرورتی ندارد یک گروه یا واحد چریکی در درون خود دست به تشکیل هسته ها و شبکه هائی برای سازماندهی حرکات سیاسی و صنفی مردم بزند. این بیشتر می تواند به معنی مخلوط کردن اشکال مختلف مبارزه باشد تا تلفیق دیالکتیکی این اشکال. برای یک سازمان ایجاد شاخه های مجزا با وظائف معین ضرورت دارد و برای جنبش ایجاد یک جناح سیاسی، جناحی که به مثابه پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود. در این صورت جنبش بر دو پا حرکت خواهد کرد و به پیش خواهد رفت.

کاربرد تاکتیک های سیاسی و اقتصادی در جنبش به مراتب چیزی بیش از «تبلیغات سیاسی» توسط یک واحد سیاسی- نظامی است. در شرایط فعلی ما منکر هر گونه امکان برای کار سیاسی یا حرکت جمعی نیستیم. این امکانات حتی در شرایطی دشوارتر نیز کاملاً قطع نمی شود. آنچه مهم است این است که اختناق پلیسی و نظامی امکان رشد و تکامل به این حرکات را نمی دهد. می تواند محفلی تشکیل داد و کتاب خواند یا اعلامیه ای پخش کرد اما این محفل امکان ادامه حیات و رشد تا تبدیل به سازمان و سپس به حزب را پیدا نمی کند. دانشجویان می توانند دست به اعتراضی موضعی بزنند و علیرغم کنترل رژیم، کارگران یک کارخانه یا بخشی از یک صنف می توانند دست به اعتصاب، اعتصابی که غالباً نافرجام است، بزنند ولی این اعتراض های پراکنده و اعتصاب های کوچک گاه و بیگاه نمی تواند تبدیل به جنبشی توده ای، تبدیل به موجی از اعتراض هدف دار و امواج اعتصابات اقتصادی شود. جنبش که اساساً بر اعمال قهر انقلابی متکی است قادر است از این حرکات پراکنده مردم جنبشی توده ای و متحد به وجود آورد که مستقیماً رژیم را مورد حمله قرار دهد. این اشکال مسالمت آمیز مبارزه که مردم با آنها آشنا هستند و در همین مقیاس محدود امکان و توان بکار بستن آن را دارند باید زیر رهبری پیشاهنگ که در حال حاضر شکل سیاسی- نظامی دارد قرار بگیرند. به این تلفیق اشکال غیر نظامی با شکل نظامی مبارزه به مراتب اهمیتی بیش از نقش کمکی دارد و راهی به شمار می رود که می توان از آن برای پیوند یافتن مادی توده و پیشاهنگ استفاده کرد و به وسیله آن به غیر فعال بودن مردم در این مرحله از جنبش خاتمه داد. اگر عملاً مردم قادر نباشند حرکتی در حمایت از پیشاهنگ از خود به ظهور رسانند، اگر آنها، ولو قلباً طرفدار جنبش باشند، نقش تماشاچی را در مبارزه ما با رژیم بازی کنند و ما علی رغم اعتقادی که به نقش توده ها در سازندگی تاریخ داریم، عملاً دچار پدیده ای آوانگاردیستی شده و خود را به جدائی از توده و شکست محکوم کرده ایم. بنا بر این تمام راه هائی که به «مردم» ختم می شود باید با مراقبت کامل مورد توجه قرار گیرد و در این میان اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه علی رغم محدودیت امکانات، جای مهمی دارد. تردیدی نیست که ما به آینده این اشکال در شرایطی که هر روز خشونت و دیکتاتوری رژیم آشکارتر و شدید تر می شود با واقع بینی می نگریم. گر چه جنبش قادر است از یکسو با رهبری و سازماندهی این حرکات و از سوی دیگر با گسترش عملیات قهر آمیز خود به وسعت و کارائی این حرکات توده ای بیفزاید، با وجود این مادامی که دیکتاتوری سلطنتی همچنان نقش عمده را در سرکوب خلق دارد، ما نمی توانیم انتظار امواج وسیع حرکات اقتصادی و سیاسی را از جانب توده ها داشته باشیم. حرکاتی با چنان وسعت تنها در شرایطی امکان پذیر است که سیستم برای یکدوره موقتی به شیوه های شبه دموکراتیک اعمال حاکمیت خود روی بیاورد. نتیجه اینکه مادامی که توده ها در پروسه تکامل جنبش رهائی بخش تحت تاثیر رشد تضاد های اجتماعی و اثر تسریع کننده ای که جنبش بر رشد و بلوغ این تضاد ها می گذارد و آگاه سازی و سازماندهی مردم توسط پیشاهنگ، آماده پیوستن به مبارزه قهر آمیز نشده اند، بکار بستن تاکتیک های سیاسی و اقتصادی اهمیت خود را حفظ خواهد کرد.

۳- خصلت دیگر مبارزه مسلحانه سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله است.

ببینیم سرشت تبلیغی یعنی چه و اگر عملیات مسلحانه ما در این مرحله سرشت تبلیغی نداشته باشد چه ماهیتی می تواند داشته باشد؟ مفهوم سرشت تبلیغی این است که با وارد ساختن ضربات نظامی به رژیم در روحیه توده ها به سود مبارزه اثر می گذاریم. انتخاب هدف ها در این مرحله باید چنان خصوصیتی داشته باشد که قدرت مطلق رژیم را در چشم توده ها تضعیف کند و متقابلاً به ضعف مطلق توده ها خاتمه دهد.

حاکمیت جابرانه، قدرت فوق العاده عوامل سرکوب و شکست ها گذشته جنبش باعث شده که یک فرد عادی از توده به رژیم به مثابه قدرتی شکست ناپذیر و ابدی می نگرد. این قدر در ذهن خود نیز امکان رهایی از وضع موجود را نمی دهد. هر گونه کوشش در جهت متحد شدن و مبارزه کردن بی نتیجه و مشت بر سندان کوبیدن جلوه می کند. در این موقعیت است که گره ها و جریان هائی از میان مردم بر می خیزند و با مبارزه مسلحانه خود به رژیم اعلام موجودیت می کنند. گر چه این جریان ها در مقایسه با نیروی رژیم بسیار کوچکند ولی مبارزه جوئی و فنا ناپذیری آنها در برابر تمام قدرت رژیم، به واقعیت مطلق و یکجانبه رژیم خاتمه می دهد. مردم می بینند «موجودی» در زندگی آنها پیدا شده که گول رژیم علیرغم تمام امکانات خود قادر به نابود کردن آن نیست و حتی رژیم ناگزیر در مبارزه با آن ضرباتی نیز متحمل می شود و ناچار می شود بارها نابود ساختن این موجود را تکرار کند. به این ترتیب طرف دیگر تضاد، یعنی خلق در چهره پیشاهنگ مسلح خود بر توده ها آشکار می شود و با رشد این تضاد، هر روز این طرف ضعیف یا فرعی رو به رشد می رود. در این مبارزه عملیات نظامی پیشاهنگ به خاطر آگاه ساختن توده ها از موقعیت خود و دشمن خود به کار بسته می شود و به همین دلیل انتخاب هدف های این عملیات امری است بسیار مهم، تنها با شناخت صحیح مجموعه شرایط است که می توان این ضربات نظامی را درست به هدف وارد ساخت، بدون توجه به محتوای مبارزه مسلحانه در این مرحله بسیاری از حرکات نظامی، جانبازی ها و آسیب هائی که به پیشاهنگ وارد می شود به هدر خواهد رفت. رژیم که در شرایط حاضر اساساً به معنی دستگاه دیکتاتوری شاه است و قلمرو مستقیم اعمال حاکمیت این دیکتاتوری، مراکز مهم سرکوب خلق و حامیان امپریالیست این دیکتاتوری که بیشتر از همه از آن سود می برد با موقع سنجی می توانند هدف های این ضربات نظامی به شمار روند. با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به اعتراض کشاند و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت. نه تنها باید خلق را بسیج کرد بلکه باید تضاد درون سیستم را از راه اعمال قهر تشدید کرد. چنین است سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله از جنبش رهایی بخش.

حال ببینیم که اگر سرشت تبلیغی از عملیات نظامی گرفته شود چه چیزی می تواند جانشین آن گردد. به نظر ما با دو برداشت می توان این خلا را پر کرد. اول با این اعتقاد که می توان از طریق وارد ساختن ضرباتی به راس رژیم آن را ساقط کرد و احیاناً جانشین آن شد. دوم با این اعتقاد که از راه این عملیات می توان نیروی نظامی و ساختمان اقتصادی سیستم را منهدم کرد و جای آن را گرفت. هر دو اعتقاد نادرست است. در مورد اول تقریباً هیچ مارکسیستی یافت نمی شود که رسماً از این عقیده جانبداری کند. پس از آنکه مارکسیسم بر ضد آنارشیزم، ناردنیسم و آوانتوریسم مبارزه ای بی امان کرده و روش های آنان را بی اعتبار ساخته است، پس از آنکه لنین مشی ماجراجویانه سوسیالیست های انقلابی (اس ار ها) را افشا کرده است دیگر جریان های مارکسیست-لنینیست از نظریه حمله به راس و توطئه گری به خاطر انتقال قدرت دفاع نمی کنند. معذک می توان انتظار داشت که این تمایلات در بخشی از جنبش حاضر بطور رسمی یا غیر رسمی طرفدارانی داشته باشد. نقش خرده بورژوازی در جنبش حاضر و فقدان رهبری همه جانبه و قدرتمند کارگری از عواملی است که می تواند امکان ظهور به این گرایش ها بدهد. همچنین گرایش های ایدئولوژیک قشرهای در حال زوال خرده بورژوازی که در نومیادی به سر برده امید بازگشت گذشته را از دست داده اند می تواند زمینه دیگری برای ظهور گرایش های ماجراجویانه و تروریسم باشد. اگر فرصتی داشته باشیم گرایش های انحرافی در جنبش مسلحانه را جدی تر و همه جانبه تر مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا کافی است بگوئیم که اگر بخواهیم عملیات نظامی را با این برداشت ماجراجویانه بکار ببریم، می بایست به تنهایی در برابر رژیم بجنگیم و می توان نتیجه چنین نبردی را از هم اکنون تعیین کرد. ما تاکید می کنیم که در شرایط فعلی کشتن عناصر منفور رژیم تنها به مثابه نشان دادن ضربه پذیری رژیم و برانگیختن احساس تنفر و

کینه مردم نسبت به رژیم ارزش دارد. در این میان بزرگترین هدف های فردی می توانند از نظر کمی و کیفی اثرات بزرگتری بگذارند ولی از این راه به هیچ وجه رژیم ساقط نشده و سیستم متلاشی نمی شود. عقیده دوم از اشتباهی ناشی می شود که برخی افراد یا جریان ها بین ماهیت عملیات نظامی در حال حاضر و ماهیت این عملیات در نبرد توده ای مرتکب می شوند. در این اشتباه مارکسیست ها و غیر مارکسیست ها شریک اند. در نبرد توده ای هدف تجزیه کردن نیروی نظامی دشمن، ضربه زدن به این نیرو و سرانجام انهدام جزء به جزء نیرو تا شکست نهائی و انهدام قطعی همه نیرو است. در چنین مرحله ای از مبارزه نابود کردن نیروی دشمن در هر مقیاسی گامی است به طرف نابودی کل دشمن بنا بر این هر فرد از نیروی دشمن که از میدان خارج شود ضربه ای است به کل نیروی دشمن. گر چه در آن مرحله نیز ارتش خلق دید طبقاتی و ضد امپریالیستی خود را در نابودی نیروی دشمن از دست نمی دهد، معذک ناپودی عناصر ساده دشمن امری ضروری و اجتناب ناپذیر می شود. حال اگر کسی تصور کند که ما چنان نبردی را آغاز کرده ایم، به خود اجازه می دهد که به خاطر یک سلاح (که حتی ممکن است به طریق دیگری تهیه شود) یک عنصر ساده را از پا در آورد. حال آنکه در این مرحله ما تنها هنگامی که این عناصر ساده دشمن و حتی افسران آنها، به ما حمله می کنند و یا مانعی در سر راه عملیات مان به شمار می روند آنها را از پای در می آوریم. مشخصه نبرد توده‌ای، پذیرفتن مبارزه مسلحانه از جانب توده است. چنین نبردی به معنی آغاز پروسه انقلاب است. در حال حاضر، حتی نابود کردن امراء دشمن جنبه نابود ساختن نیروی دشمن را ندارد. ما می دانیم که هر سال ده ها امیر نظامی مرتجع از خدمت خارج می شوند. جای فرسیو و طاهری توسط چریک ها خورده است، تنها با ضربات متقابلی که به چریک ها می زند می تواند تا حدودی جبران کند. در این پروسه می بینیم که نزاع بر سر اعمال قدرت رژیم و اعمال قدرت پیشاهنگ است و نه انهدام نیروی خصم در میان های نبرد. سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه در این مرحله می تواند علاوه بر ضرباتی که مستقیماً متوجه رژیم و اعمال حاکمیت آن می کند، در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی توده ها نیز قرار بگیرد. اعمال قهر انقلابی در چنین زمینه هایی از یک سو نیازمند رشد پیشاهنگ و نیرومند تر شدن اوست و از سوی دیگر مستلزم آمادگی توده ها در پذیرفتن این حمایت است. اگر جریان های سیاسی - نظامی بدون توجه به موقعیت و آمادگی مردم بخواهند با عملیات نظامی از خواسته های اقتصادی آنها حمایت کنند این امر می تواند موجب رمیدن آنها شده و به حرکات توده ای آسیب برساند. چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته های سیاسی - صنفی خود آشنا سازد و در موقعیت های حساس که توده ها از ضربات وحشیانه رژیم به خویش می پیچند و کینه قلب های آنان را در هم می فشرد به مثابه سلاحی از آن مردم اعمال قهر انقلابی کند. با چنین شروعی است که می تواند در آینده با دست بازتری از حرکات و خواسته های زحمتکشان در برابر رژیم دیکتاتوری از طریق عملیات مسلحانه از آنها حمایت کرد.

کاربرد عملیات مسلحانه در وارد ساختن ضربات اقتصادی در مرحله فعلی امر ساده ای نیست. نمی توان به این حساب که سرمایه های فعلی اغلب وابسته به انحصارات خارجی است به مراکز تولیدی و بازرگانی آسیب رساند. در اینجا باید به افکار توده ها و میزان پذیرش آنان توجه کرد. مراکز کار جمعی و وسائل مورد استفاده وسیع مردم نمی تواند از جانب چریک مورد تهاجم قرار بگیرد مگر آنکه مستقیماً با اعمال قدرت دیکتاتوری رابطه داشته باشد. مثلاً خرابکاری در مراکز نیرومقارن جشن های سال ۵۰ می توانست برنامه این جشن ها را در حضور صدها مهمان و خبرنگار خارجی مختل سازد و اعتراض به دیکتاتوری را به مردم و به افکار عموم جهان نشان دهد. در مرحله ای که چریک قدرت نظامی بیشتری پیدا می کند، مجاز است که به مبانی اقتصادی رژیم ضربات فلج کننده ای بزند. منابع نفت اساس قدرت اقتصادی رژیم دیکتاتوری است. اگر موجی از عملیات بتواند در استخراج و صدور نفت اختلال ایجاد کند خطر جدی متوجه ساخت اقتصادی سیستم و از همه بیشتر قدرت اقتصادی رژیم می شود. صنایع نفت هم دولتی است، هم منبع عمده استثمار خارجی است و هم دولت بطور جدی محافظت آن را به عهده دارد. بانک ها نه از این نظر که سرمایه آنها وابسته است مورد حمله و مصادره قرار می گیرند. زیرا از این حیث بین بانک ها و صنایع و بازرگانی اختلافی نیست. بانک ها از این نظر که مراکز مالی تحت حفاظت رژیم اند، از این نظر که از بزرگترین سرمایه ها محسوب می شوند (و پول مصادره شده از آنها متوجه فرد معینی نمی شود) و از نظر نیاز سازمان های چریکی به پول، آنان را تامین می کند، هدف های

مناسبی برای عملیات نظامی کوچک محسوب می شوند. در این نوع عملیات تمام مراحل یک عمل چریکی انجام می شود و حفاظت کامل این مراکز برای رژیم به سبب نیروی انسانی و هزینه سنگین آن غیر ممکن است. به این ترتیب نتیجه می گیریم که نمی توان هر کارخانه یا مرکز بازرگانی را به صرف اینکه سرمایه آن مشترک یا خارجی است در حال حاضر مورد حمله قرار داد. نمی توان فلان سینما را منفجر کرد زیرا که فیلم های منحط نشان می دهد. این نحوه انتخاب هدف با روح مبارزه مسلحانه انطباق ندارد و از راه آنها نمی توان مردم را بسیج کرد. اینجا است که تاکید می کنیم انتخاب هدف برای عملیات چریکی تنها با توجه به محتوای این مبارزه یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن می تواند به رشد جنبش، تثبیت مبارزه مسلحانه و بسیج توده ها منجر شود. بین فرم و محتوای مبارزه مسلحانه ارتباط دیالکتیکی برقرار است. اگر جنبش ما یک مرحله از پروسه جنبش رهایی بخش محسوب شده و خصلت ضد دیکتاتوری سلطنتی و یژگی این مرحله است، اگر این جنبش نسبت به انقلاب یک مرحله مقدماتی و تدارکاتی محسوب می شود، پس اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده ای یک مرحله مقدماتی محسوب می شود. اگر لازم است که ما شعارهای اقتصادی را بر گرد محور شعار سیاسی اصلی یعنی مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه به کار بگیریم، لازم است که از اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه بر گرد محور و شکل نظامی مبارزه استفاده کنیم. افراد و جریان هایی که تنها مبارزه مسلحانه را در فرم می شناسند و محتوای آن را در نظر نمی گیرند چه بسا دست به عملیاتی بزنند که نتیجه آن برای مردم زیان بخش خواهد بود.

حاصل آنچه در تعریف مبارزه مسلحانه گفته ایم و خصوصیتی که برای آن بر شمردیم این می شود که ما، مارکسیست ها که مشی مسلحانه را به مثابه مشی انقلابی در جنبش عمومی خلق می شناسیم در معرض دو برداشت متفاوت از این مبارزه هستیم. یک برداشت می گوید: هنگامی که جریان های پیشرو دست به مبارزه مسلحانه می زنند ضروری نیست که موقعیت انقلابی (یعنی شرایط عینی انقلاب) فراهم باشد. پیشاهنگ خود در تسریع فراهم شدن این شرایط فعالانه شرکت می کند. بنا بر این آغاز عملیات مسلحانه به منزله آغاز انقلاب نیست بلکه این عملیات آغاز مرحله نوینی در جنبش رهایی بخش خلق است و محتوای این جنبش مبارزه ای است ضد دیکتاتوری فردی شاه. مبارزه مسلحانه ترکیبی است از اشکال مسالمت آمیز و نظامی مبارزه که شکل نظامی نقش عمده و محوری را در آن به عهده دارد. اعمال قهر انقلابی در این مرحله سرشت تبلیغی دارد. این مرحله می تواند سالها به طول بیانجامد و از این راه است که پیشاهنگ خلق تکامل یافته و موفق به بسیج توده ها شده، جنبش راه تکامل خود را به سوی انقلاب رهایی بخش می پیماید. جریان های وابسته به طبقه کارگر در این جنبش باید نقش فعال داشته باشند. رهایی طبقه کارگر بدون توجه به جنبش رهایی بخش و در این مرحله بدون مبارزه با دیکتاتوری شاه غیر ممکن است. در پروسه این مبارزه است که پیشاهنگ طبقه کارگر رشد یافته طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را بسیج کرده و به عالیتترین شکل پیشاهنگ دست می یابد. چنین پیشاهنگی قادر است در جنبش رهایی بخش رهبری همه خلق را به عهده گرفته و هژمونی طبقه کارگر را در انقلاب دموکراتیک توده ای تحقق بخشد. برداشت دیگری می گوید: شرایط عینی انقلاب در موقع شروع مبارزه مسلحانه وجود داشته و یا دارد. بنا بر این توده ها آماده اند که به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ دهند. کافی است که ما با جانبازی و فداکاری به رژیم حمله کنیم تا مردم پشت سر ما قرار بگیرند. بنا بر این با شروع اولین عملیات باید به سرعت آن را گسترش داد. در مدت کوتاهی می توان دست به سربازگیری در شهر یا روستا زد. حتی شرایط را به فتری که سخت فشرده شده تشبیه می کنند که تنها یک میخ کوچک آن را نگهداشته است. وظیفه ما این است که این میخ کوچک را خرد کنیم ناگهان فتر منفجر خواهد شد. از نظر این افراد، بشکه باروت آماده انفجار است یک جرقه کافی است تا انقلاب آغاز گردد. پس محتوای مبارزه مسلحانه انقلاب دموکراتیک توده ای است و از آنجا که در این انقلاب طبقه کارگر نقش اساسی دارد پس همه کوشش ما این است که طبقه کارگر را آگاه سازیم. عنصر سوسیالیستی این انقلاب در ماهیت ضد سرمایه داری طبقه کارگر نهفته است و از اینجا است که روی طبقه کارگر تاکید یک جانبه می شود. به این ترتیب مبارزه مسلحانه به منزله اولین مرحله یک جنگ توده ای است و شعار آن حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر است. شعارهای جنبش با این برداشت، بطور یکسانی امپریالیسم، سرمایه داری وابسته و رژیم را مورد تعرض قرار می دهد و از آنجا که تضاد عمده

تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است هر چه شعارها بیشتر متوجه امپریالیست ها باشد سودمند تر است. علاوه بر عملیات نظامی باید از تبلیغات هم استفاده کرد. دیگر اشکال مبارزه حداکثر نقش کمکی دارند (البته در مواردی حتی گرایش خودبخودی مردم به اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه مورد انتقاد و نفی هم قرار می گیرد) توده ها بر اثر عملیات مسلحانه به پیشاهنگ روی خواهند آورد (زیرا شرایط عینی آماده است) و بنا بر این مبارزه مسلحانه از همین راه توده ای می شود.

هنگامی که این رفقا با واقعیت سخت روبرو می شوند و می بینند که علیرغم کوشش های ما، توده ها مسلح نشده اند و از انقلاب هنوز خبری نیست، به جای اینکه بینش خود را از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه تصحیح کنند و محتوای واقعی مبارزه مسلحانه را در شرایط فعلی بپذیرند یا به دستکاری در اصول عام مارکسیسم - لنینیسم می پردازند و یا یکباره مشی مسلحانه را به عنوان مشی ای نادرست نفی کرده و خیال خود را راحت می کنند. اینجا است که گرایش های اپورتونیستی چپ سر از تسلیم طلبی در می آورد. در اینجا است که استدلال می شود اگر شرایط عینی وجود داشته و انقلاب رخ نداده پس مشی ما غلط است و اگر شرایط عینی انقلاب وجود نداشته پس ما حق توسل به سلاح را نداریم. جالب است که اساس استدلال اپورتونیسم راست نیز همین اصل است: مادامی که موقعیت انقلابی وجود ندارد، پیشاهنگ نمی بایست دست به سلاح ببرد. بنا بر این هر گاه جریان هائی علیرغم فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب دست به عملیات مسلحانه بزنند حرکت آنها جنبه ماجراجوئی دارد و محکوم به شکست است! در اینجا است که می فهمیم نه تنها جریان های سنتی «مدافع» مارکسیسم - لنینیسم، بلکه این رفقا نیز هنوز شناخت درستی از مبارزه مسلحانه، ضرورت آن و درک درستی از موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه خود ندارند.

محال است که با این دو برداشت بتوان یک مشی داشت و به یکسان عمل کرد. فرم و محتوای مبارزه مسلحانه الزاما در یکدیگر بافته شده و یک استراتژی و تاکتیک معین بوجود می آورد. هدف ها و انتظاراتی که از مبارزه مسلحانه داریم با این دو برداشت تفاوت فاحش می کند. گر چه هر دو برداشت قائل به ضرورت مبارزه مسلحانه هستند و در برابر حملاتی که به مبارزه مسلحانه از موضع اپورتونیسم راست می شود از خود عکس العمل نشان می دهند ولی شناخت آنها از مبارزه مسلحانه، دلائلی که این مبارزه را ضروری می سازد و بالاخره در بارزه نتایجی که این مبارزه به بار خواهد آورد اختلاف نظر دارند. این اختلاف چیزی بیش از اختلاف های تاکتیکی است، اینجا در شناخت شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و در ارائه راه حل برای مسائل مبرم و عمده ای که در برابر ما قرار دارد اختلاف وجود دارد. این اختلاف نمی تواند منجر به دو مشی نشود و ممکن است هر دو مشی نادرست باشد ولی قطعاً هر دو آنها نمی تواند درست باشد.

با اینکه تا کنون بطور پراکنده به شرایطی که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخته، اشاره شده است اهمیت مساله ما را بر آن می دارد که بپرسیم مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا ما نمی توانیم از راه های مسالمت آمیز به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم.

پیش از اینکه بخواهیم به این مساله خاص پاسخ دهیم بگذارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می کنند. در برخی از ما این تصور وجود دارد که گویا با مساله بسیار ساده ای روبرو هستیم. عده ای به این اکتفا می کنند که یک تحلیل مختصر از شرایط اقتصادی و اجتماعی بکنند، طبقات جامعه را و قشرها را ذکر کنند. و حتی بدون توجه به شرایط سیاسی جامعه شکل معینی از مبارزه را پیشنهاد کنند. به نظر ما برای تعیین شکل مبارزه در یک مرحله معین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده ترین آنها عبارتند از: ۱) موقعیت اجتماعی - اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می پیماید. ۲) موقعیت اجتماعی - سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمده جامعه، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریان ها و سازمان های مبارز خلق می شود ۳) موقعیت روحی توده ها، میزان تحرک، جسارت و روحیه تعرضی آنها (و یا روحیه تسلیم و نومیدی آنها) ۴) سنت ها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود به کار بسته اند ۵) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه ای، نحوه موازنه نیروها و عوامل مثبت و منفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلق ها، دور و نزدیک به خود گرفته است و به درجات متفاوتی مردم در جریان

آنها قرار گرفته اند. برخی از این عوامل خود حاصر پروسه ها و رویدادهای متعددی هستند و تعیین دقیق آنها مستلزم شناخت این پروسه ها و رویدادها است.

موقعیت اجتماعی - اقتصادی جامعه، مرحله تکامل جامعه، جهت رشد آن و سیستمی را که می بایست جانشین سیستم موجود شود تعیین می کنند. در تحلیل این شرایط است که به نقش تاریخی طبقات و قشرها در مرحله تغییر سیستم یا انقلاب پی می بریم. نیروهای عمده انقلاب تعیین می شوند و هدف های نهائی جنبش شناخته می شود. تعیین مرحله انقلاب از این تحلیل بیرون می آید. از آنجا که هر مرحله از جنبش قدمی است در راه تدارک انقلاب، بدون تعیین مرحله انقلاب نمی توان آنچه را که باید برای «فردا» تدارک کرد شناخت. چه بسا که نیروهای عمده انقلاب در مرحله یا مراحل قبلی فاقد تحرک باشند، در این صورت باید از نیروهای بالفعل برای بسیج آنها مدد گرفت. به این ترتیب موقعیت اجتماعی - اقتصادی پر دوام ترین عوامل را به ما معرفی می کند عواملی که در سراسر پروسه ادامه یافته و در یک انقلاب دگرگون می شوند.

به این ترتیب علی رغم اهمیت اساسی این عوامل در تعیین مرحله انقلاب نمی توان با استناد به آن شکل مبارزه را در یک مرحله تعیین کرد. در حالیکه جامعه های متعددی می توانند در عام ترین خصوصیات اجتماعی - اقتصادی با یکدیگر شبیه باشند، اشکال مبارزات مردم در این جامعه ها به طور کلی می تواند بسیار متفاوت باشد. معذک تردید نیست که دگرگونی شرایط اجتماعی - اقتصادی در تعیین شکل مبارزه اثر بنیادی می گذارد. مثلاً در کشور ما اشکال مبارزات مردم در جریان انقلاب مشروطیت و حول و حوش آن با اشکال این مبارزه در سال های پس از حکومت رضا خان و یا در شرایط فعلی می تواند بسیار متفاوت باشد. ساخت اقتصادی جامعه، موقعیت شهر و روستا، ترکیب طبقاتی جامعه و حدودی که این عوامل عینی برای عوامل ذهنی تکامل اجتماعی به وجود می آورد در کیفیت مبارزه مردم در مرحله معین اثر می گذارد. دومین دسته عوامل یعنی عوامل اجتماعی - سیاسی در تعیین خصوصیات هر مرحله از جنبش و اشکال مبارزاتی هر مرحله اثر سنگین می گذارند. در جامعه ای با فرمایشون معین هر گاه موقعیت تضادها نسبت به هم تغییر کند، هر گاه تضادی عمده شود و جای تضاد عمده قبلی را بگیرد مرحله ای از جنبش آغاز می شود که هدف معینی را دنبال می کند. اینکه دشمن عمده خلق کیست و چه خصوصیتی دارد در شکلی که مبارزه به خود می گیرد اثر می گذارد. مثلاً در چین جنگ ضد ژاپنی گر چه مبارزه ای مسلحانه بر ضد دشمن خلق بود با نبرد توده ای انقلاب دموکراتیک علیه چیانکا یچک تفاوت های چشمگیر داشت. اینکه ما در همین جامعه فعلی بر ضد یک نیروی مهاجم خارجی مبارزه کنیم یا بر ضد دیکتاتوری شاه در اشکال مبارزه ما اثر می گذارد. هم چنین شیوه ای که طبقات حاکم و امپریالیست های مسلط بر جامعه در سرکوب خلق و به طور کلی در اعمال حاکمیت و سلطه خود در پیش می گیرند در اشکالی از مبارزه که ما باید در پیش بگیریم اثر غیر قابل انکار می گذارد. اینکه رژیم دیکتاتوری است یا شبه دموکراسی، دموکراتیک، اینکه امپریالیسم در حال تهاجم نظامی است یا از طریق رژیم عمل می کند در اینکه مردم و جریان های پیشرو آنها چه امکاناتی برای مبارزه داشته باشند اثر سنگین می گذارد. و بالاخره از زمره همین دسته عوامل موقعیت پیشاهنگ است. باید دید جریان ها و سازمان های سیاسی مردم که علیه دشمنان آنها مبارزه می کنند در چه وضعیتی به سر می برند. آیا مبارزات گذشته توانسته است برای مردم، سازمان هائی پر قدرت و با تجربه به وجود آورد؟ اگر پیشاهنگ در حالت نطفه ای به سر می برد و از کمیت و کیفیت ضعیفی برخوردار است آن اشکال از مبارزه را در پیش می گیرد که در حد توان اوست. باید دید ترکیب نیروهای فعال که جنبش را می سازند چگونه است. آیا جنبش عمدتاً از مردم شهری تشکیل شده یا از روستائیان، آیا کارگران استخوان بندی جنبش را ساخته اند یا کسبه و پیشه وران، بدیهی است که طبقه و قشر در هر مرحله از جنبش نه مرحله معین از تکامل جامعه، ظرفیت و خصوصیات ویژه ای دارد که از شرایط مادی زندگی آن، از فرهنگ آن و از آگاهی و میزان سازمان یافتگی آن ناشی می شود. بنا بر این نمی توان بدون توجه به ترکیب نیروهای بالفعل جنبش، ظرفیت و خصوصیات آنها شکل مبارزه را تعیین کرد. سومین عامل یعنی وضع روحی توده ها خود پیچیدگی خاصی دارد. توده ها بنا بر شرایط مادی زندگی خود، بنا بر آثاری که مبارزات گذشته روی آنان باقی گذاشته و بنا بر توان و قدرت پیشاهنگ و مبارزه جوئی او در برابر دشمن از خود روحیه های مختلف نشان می دهند. شرایط مادی رضایت بخش)

توجه کنید که قبلاً در مورد رفاه نسبت آن و ناراحتی و رابطه آن با نیازها و توقع ها توضیح داده ایم)، قدرت سرکوب رژیم، شکست های پیاپی جنبش در گذشته و ضعف پیشاهنگ در مقابله با رژیم می تواند توده ها را در حالتی از تسلیم و نومیدی قرار دهد. شرایط مادی بسیار دشوار که زحمتکشان را دردو راهی مرگ یا طغیان قرار می دهد، حتی در خفقان آوثرترین شرایط موجب حرکات کور، پراکنده و خشم آگین مردم می شود. ولی چنین شرایط مرگباری به ندرت بر جامعه مستولی می شود. بنا بر این عوامل دیگر، یعنی شدت سرکوب و نحوه عمل آن در تعیین حالت روحی توده ها اثر قاطع می گذارد. اگر این عوامل به سود حرکت توده ها باشد، به هیچ وجه ضرورت ندارد برای اینکه شاهد مبارزات وسیع مردم بر ضد نظام حاکم باشیم، وضع معیشت آنان به درجات فوق العاده وخیمی تنزل کند. در صورت مساعدت این عوامل توده ها تحرک داشته به حال اعتراض جمعی به سر می برند. این حالت متفاوت توده ها که خود حاصل یک رشته عوامل مختلف است نقش مهمی در تعیین اشکالی از مبارزه که پیشاهنگ خود آنها را می گزیند و یا کاربرد آنها را به مردم توصیه می کند، دارد.

آخرین عامل که باید در تعیین شکل های مبارزه مورد توجه قرار بگیرد سنت های مبارزاتی و اشکالی است که مردم در گذشته تاریخی خود به وجود آورده اند. در اینجا منظور مبارزاتی نیست که نسل فعلی مبارز در آن خود شرکت داشته است. سنت های انقلابی که یک نسل به جای می گذارد، شکل هایی که در مبارزه با دشمن نسل های پیاپی خلق بکار می بندند در فرهنگ طبقات و قشرها اثر می گذارد. مبارزات مسلحانه خلق های آمریکای لاتین علیه اسپانیای استعمارگر، در این قاره سنت های فرهنگی انقلابی بر جای گذاشته که در مبارزات امروز این قاره اثر دارد. در کشور ما، هنوز سنت های انقلاب مشروطیت، جنگل و اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه در سال های ۲۰ تا ۳۲ در تعیین شکل های مبارزه که امروز بر می گزینیم اثر دارد. قیام های عشایری، حتی آنجا که ماهیت صد در صد فتوئالی دارد، یاغی گری مسلحانه که در بسیاری از مناطق ایران تا چندی پیش (و در مناطقی حتی امروز) رایج است در تعیین شکل مبارزات مردم و پیشاهنگ آنها بی تاثیر نیست.

آخرین دسته عوامل در تعیین شکل مبارزه عوامل خارجی است. توازن نیروهای ترقی خواه جهان در برابر نیروهای ارتجاعی از جمله عواملی است که می تواند در تعیین شکل مبارزه اثر بگذارد. آنچه چند دهه پیش برای خلق های تحت سلطه غیر ممکن به نظر می رسید امروز شکل قابل قبول به شمار می رود. این توازن نیرو تنها در جنبش های انقلابی حاضر محدود نمی شود. توازن کلیه نیروها از دولت های سوسیالیستی گرفته تا کشورهای رها شده از بند امپریالیسم، از جنبش های انقلابی گرفته تا نیروهای سیاسی در هر بخش جهان، موقعیت امپریالیست ها، تضادها و وحدت های آنان همه و همه از زمره این نیروها به شمار می روند. به جز توازن نیروها، در جهان و بخصوص در منطقه، اشکالی که جنبش های خلق های جهان و به خصوص منطقه در مبارزات خود در پیش گرفته اند در جنبش ما اثر می گذارد. جنبش انقلابی مردم ویتنام در تمام منطقه هند و چین و پیرامون آن اثر گذاشته است. در منطقه ما، جنبش فلسطین و ظفار و اشکالی که این جنبش ها به کار گرفته اند در تعیین شکل مبارزه ما اثر می گذارد. نه تنها نظروهای پیشرو بلکه توده ها تحت تاثیر این جنبش و شکل مبارزه آنها قرار می گیرند. مبارزه خلق های آمریکای لاتین و در پیشاپیش آنها کوبا نه تنها در آن منطقه از جهان بلکه در سراسر جهان در تعیین شکل مبارزه اثر می گذارد.

این عوامل در یکدیگر اثر می گذارند و فرم و محتوای جنبش را در یک مرحله از پروسه تکامل تاریخی جامعه تعیین می کنند. بر خلاف یک عقیده عامیانه، مارکسیست ها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین به خود می گیرد تنها بر ساخت اقتصادی تکیه نمی کنند. بدیهی است ساخت اقتصادی جامعه و سطح تکامل تولید در یک جامعه عنصر اساسی مبارزه طبقاتی را در هر مرحله تاریخی تشکیل می دهد لکن عوامل روبنائی در تعیین فرم این مبارزه طبقاتی نقش موثرتری دارند. اگر چنین پیچیدگی در کار نبود، اگر بنا بود که تنها با یک فرمول ساده اقتصادی و به کمک یک تحلیل از طبقات و قشرهای جامعه فرم و محتوای مبارزه در شرایط معین را تعیین کنیم «کاربرد تنوری در هر دوره از تاریخ که برگزینیم از حل یک معادله ساده درجه یک آسانتر می شد» در این صورت درک ضرورت های حال و آینده جنبش دست کم به اندازه تحلیل گذشته آسان می شد.

حال برگردیم به مساله مورد بحث و بینیم ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده و هست. مقدماتاً بگوئیم که در تاریخ معاصر ایران چند بار شرایط بسیار مساعد برای کاربرد قهر انقلابی بر ضد دشمنان خلق به وجود آمده که چشم گیرترین آن در سال ۳۲ در روزها و ماه های نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است. توسل به کودتا از طرف نیروهای ارتجاعی با حمایت علنی امپریالیست ها، سقوط حکومت مصدق که یک سال قبل با جانبازی درخشان مردم (در سی تیر) سرکار آمده بود، آمادگی کامل مردم شهری برای حمایت از پیشاهنگ که طبقه کارگر و تقریباً تمام قشرهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را در بر گرفت، موقعیت نسبتاً مساعد روستاها که ظرف همان یک سال گذشته حرکت هائی برضد ارباب ها از خود نشان می دادند و بالاخره وجود یک حزب با دهها هزار عضو و چند برابر آنها طرفدار همه و همه جمع آمده بود و مبارزه را به آن درجه از حدت رسانده بود که یکی از دو طرف تضاد می بایست صحنه را خالی کند. در چنین شرایطی بود که شاه به عنوان مظهر نیروهای مرتجع فرار کرد ولی پس از کودتا بازگشت بی آنکه نفرت مردم از رژیم از رشد و شدت خود کاسته باشد. سقوط مصدق شرایطی بوجود آورده بود که برای هر حزب کارگری ایده آل است، یعنی بی آنکه حزب توده بر ضد رهبر ملی حرکتی کرده باشد ارتجاع و امپریالیسم او را ساقط و اسیر کرده بود. در چنین شرایطی بدون هیچ تردید می بایست حزب توده با آنهمه امکاناتی که داشت، (که سازمان نظامی قدرتمند آن بخشی از این امکانات محسوب می شود) دست به مبارزه ای قهر آمیز بر ضد رژیم کودتا زده و قهرمان رهائی خلق بشود. نه تنها طرفداران حزب توده بلکه تمام مردم (همه مصدقی ها) نیز به حمایت از آن بر می خاستند ولی می دانیم اپورتونیزم ریشه داری که بر حزب و ستاد رهبری آن چیره شده بود این موقعیت انقلابی را از دست داد و خلق و طبقه کارگر را به شکست کشاند. اشتباه نشود منظور ما این نیست که حزب توده می بایست و یا می توانست یک شبه حکومت را در دست بگیرد، نه، حزب توده می بایست در آن موقعیت با آنهمه امکانات توده ها را به مبارزه قهر آمیز با رژیم دعوت کند و در یک پروسه انقلابی قهر آمیز در یک نبرد توده ای مبارزه رهائی بخش را به پیروزی رساند. این همان چیزی است که ارتجاع و امپریالیسم نیز از آن در هراس بودند. نتایجی که در رابطه با این بحث از این رویداد تاریخی می گیریم عبارت است از اولاً: می بینیم که بدون تغییر مهمی در ساخت اقتصادی جامعه در فاصله کوتاهی می بایست شکل مبارزه از مبارزه ای مسالمت آمیز به مبارزه ای قهر آمیز تغییر کند، از اینجا اهمیت نقش شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و موقعیت رژیم در تعیین شکل مبارزه به خوبی قابل لمس است. ثانیاً: در می یابیم که ضرورت مبارزه مسلحانه در دهه اخیر یعنی پس از رفرم و استقرار سیستم سرمایه داری وابسته به وجود نیامده بلکه از انقلاب مشروطیت به بعد، در دوره های معین این ضرورت وجود داشته و البته اشکال متفاوتی از مبارزه مسلحانه در هر دوره می بایست مورد استفاده قرار می گرفته.

می دانیم که نه تنها ماه های اول پس از کودتا بلکه در سال های بین ۳۲ تا ۳۹ که دیکتاتوری رژیم تحکیم شده و تمام پیروزی های مردم پایمال ارتجاع و امپریالیسم گشت نیز نیروئی به وجود نیامد که علیه رژیم دست به اعمال قهر بزند. در فاصله سال های ۳۹ تا ۴۲ دیکتاتوری به میزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریان های سنتی (جبهه ملی و حزب توده) خلاء ای به وجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایجی پایدار بگیرند. معذک طای این سالها نطفه یک رشته جریان های جدید بسته شد. در سال ۴۲ که دیکتاتوری دست به تهاجم زد و مردم را که هنوز نفسی نکشیده بودند وحشیانه سرکوب کرد، این نیروهای جدید در برابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند. در این شرایط بود که جریان های متعددی، مارکسیست و غیر مارکسیست، به سوی مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند. این جریان ها طی دهه گذشته عملاً مهمترین پدیده های مبارزاتی جامعه ما بوده اند. بنا براین از نظر تاریخی، در سال های اول دهه اخیر گرایش به مبارزه مسلحانه در جامعه ظاهر شد و پس از طی یک دوره جنینی در سال ۴۹ این شکل از مبارزه در جامعه ما متولد گشت. برای درک ضرورت مبارزه مسلحانه توجه به شرایطی که این مبارزه در آن ظهور و رشد کرده است ضروری است.

رفرم ارضی گر چه مقارن با آغاز گرایش به مبارزه مسلحانه است ولی نقش مستقیمی در ضروری ساختن این مبارزه نداشت، در سال های نخست هنوز رفرم حتی آثار اقتصادی و اجتماعی خود را به بار نیاورده بود. نتایج رفرم از سال ۴۴ به بعد پیدا شده و هر چه

گذشت مشخص تر شدند. همانطور که گفته شد قبل از سال ۳۹، در سیستم فئودال - کمپرادور عوامل اقتصادی و اجتماعی کمتر از سالها پس از رفرم به سود مبارزه مسلحانه نبود. آنچه عامل تعیین کننده در ضرورت مبارزه مسلحانه به شمار می رود تهاجم دیکتاتوری پس از یکدوره عقب نشینی آنست. در حالیکه تفاوت بین شرایط سال ۴۲ و ۴۰ قابل مقایسه با تغییر شرایط قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیست، در حالیکه در سال ۴۲ نیروهای سازمان یافته مردم قابل مقایسه با این نیروها در سال ۳۲ نیستند، در حالیکه مردم فاقد آن آگاهی و مبارزه جوئی سال ۳۲ هستند، معذک تهاجم دیکتاتوری شاه (که خصلت فردی آن نسبت به دیکتاتوری سال های ۳۲ تا ۳۹ قابل تمیز است) با دیگر عوامل به نحوی ترکیب می شود که جریان های محدود این دوره را به مبارزه مسلحانه با رژیم می کشاند.

مهمترین عامل در ضرورت مبارزه مسلحانه بازگشت دیکتاتوری رژیم، سلب امکانات محدودی که طی دوره کوتاه قبل به مردم (و بخصوص به نسل جدیدی که در میدان مبارزه پیدا شده بود) داده شده بود، سرکوب خونین و وحشیانه مردم که حتی در ۲۸ مرداد هم سرکوب شبیه آن رخ نداده بود و بالاخره شکل فردی دیکتاتوری که خشن ترین و خفقان انگیز ترین نوع آن بود و مردم با نوع آن در حکومت رضا خان از نظر تاریخی آشنائی داشتند، به شمار می رود. همه اینها یک معنی می دهد حکومت تمام قوانین موجود را که خود ظاهرا به موجب آن عمل می کند برای حفظ سلطه خود زیر پا می گذارد. مردم بی سلاح را که دست به اعتراض و مطالبه حقوق سیاسی و اقتصادی خود می زنند به گلوله می بندد و از نیروی نظامی و پلیس مسلح بدون هیچ ملاحظه ای علیه مردم، خواه دانشجو باشد، کارگر یا کاسب و پیشه ور، استفاده می کند. مردم که طی سه سال گذشته علیرغم اعمال خشونت نسبی رژیم به میدان آمده اند بر سر صدها (یا هزاران) قربانی دیکتاتوری به مشت های خالی خود با خشم و نفرت می نگرند. مردم از خود می پرسند که آیا با دست خالی می توان با قدرت مهیب دیکتاتوری مصاف داد؟ جریان های مختلف سیاسی مخالف رژیم امکان پذیر است، و آیا اصولا کاربرد شیوه های محدود سیاسی و اقتصادی در برابر دیکتاتوری شاه و اختناق نظامی و پلیسی ثمری دارد؟ آیا در این شرایط مردم می توانند به هدف های اجتماعی خود از راههای مسالمت آمیز دست یابند، آیا نیرو های پیشرو با توسل به شکل غیر نظامی مبارزه می توانند مردم را بسیج و رهبری کنند؟ گوارا در بیان حداقل شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه می گوید: « مردم باید به وضوح دریابند که برای رسیدن به هدف های اجتماعی خود بیهوده است که مبارزه را در چهارچوب شکل غیر نظامی آن حفظ کنند. هنگامی که نیروهای سرکوب به آن مرحله می رسند که قدرت خود را با زیر پا گذاشتن قانون مورد قبول همه (قانون اساسی) حفظ می کنند، دیگر صلح نقض شده است. در این شرایط نارضائی عمومی خود را در اشکال فعال تری نشان می دهد و بالاخره مقاومت مردم به صورت مبارزه نظامی متراکم شده و طغیان می کند. چنین است نقش دیکتاتوری در ضرورت مبارزه مسلحانه. ولی آیا این عامل به تنهایی کافی بود تا جریان های پیشرو را که هنوز در حال جنبی خود بودند به مبارزه مسلحانه سوق دهد؟ این نیروی کوچک و پراکنده در این شرایط در این مرحله از جنبش رهایی بخش چه خصوصیتی داشت که در برابر دیکتاتوری به مبارزه مسلحانه روی آورد؟ اولاً، جریان های دهه اخیر از تجارب جنبش در گذشته استفاده می کردند و حاضر نبودند شکست و تسلیم طلبی سال های پس از کودتا را بپذیرند. آنها می دانستند که مردم چه بهای سنگینی برای ضعف پیشاهنگ در برابر کودتا پرداخته اند. از این گذشته برای این جریان ها (در بخش مارکسیستی جنبش) واقعیت مساله حزب، جانشین اسطوره حزب شده بود. مبارزه نمی توانست تا ایجاد حزب طبقه کارگر معلق بماند، بر عکس حزب طبقه کارگر تنها در پروسه یک مبارزه انقلابی بوجود خواهد آمد. بنا بر این اگر در گذشته حزب توده به خود اجازه می داد تا به بهانه کمبود شرایط عینی (ظاهرا فقدان جنبش های وسیع دهقانی) دست روی دست بگذارد، این بار نه تنها پیشاهنگ در همان مرحله جنبی خود می خواست در تکوین این شرایط عینی شرکت کند و آن را به پیش اندازد، بلکه فقدان خود حزب نیز نمی توانست مانعی برای آغاز مبارزه مسلحانه تلقی شود. ثانیاً، تجارب گذشته نشان می داد که در شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه دچار آن چنان محدودیت هائی است که هرگز تبدیل به یک جنبش توده ای انقلابی نمی شود و مقابله با رژیم در این شرایط نیاز به اعمال قهر دارد. علاوه بر تجاربی که جنبش در دوره های قبل باقی گذاشته بود، تجارب جهانی در تعیین شکل مبارزه در این مقطع تاریخی

اثر گذاشته است. این تاثیر نه امری استثنائی است و نه قابل انتقاد. جامعه های بشری گر چه هریک حدودی دارند و به سطح معینی از تکامل رسیده اند معذک به مثابه پروسه ای واحد در یکدیگر اثر می گذارند و تکامل یکدیگر را تحت تاثیر قرار می دهند. برای نمونه به رویداد عظیم انقلاب اکبر و تاثیراتی که در پروسه تکامل جهان باقی گذاشته فکر کنیم. انقلاب اکبر در ایران اثرات سنگین سیاسی و اجتماعی به وجود آورد و تا آنجا که در بحث ما مربوط است یک رشته جنبش های قهر آمیز را باعث گشت. چه کسی می تواند تاثیر انقلاب اکبر را در تکامل جنبش جنگل، قیام خیابانی و کلنل و جریان های دیگر منکر شود؟

در سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ که مبارزه مسلحانه در ایران دوره جنینی خود را می گذراند، پروسه های انقلابی مهمی به سوی مبارزه مسلحانه جهان را تحت تاثیر قرار داده بود. از نظر اهمیت آثار انقلاب کوبا از همه چشم گیرتر بوده است. پیروزی جنگ انقلاب در کوبا تقریباً بلافاصله در آمریکای لاتین موجی از مبارزات مسلحانه برانگیخت. جنبش انقلابی کوبا در سال های ۳۹ تا ۴۲ به تدریج از جانب جریان های مخالف رژیم شناخته شد ولی در مقطع سالهای ۴۲ به بعد به عنوان تجربه ای از آن پاسخی برای چه باید کرد مبارزه بیرون کشید مورد توجه قرار گرفت. انقلاب کوبا برای ما به باز شناختن چند اصل عام کمک کرد. این اصول عبارت بودند از: الف) نقش مبارزه مسلحانه در بسیج مردم و امکان پیروزی نیروی نظامی کوچک خلق بر نیروی بزرگ حرفه ای ارتش رژیم ضد خلقی. انقلاب کوبا یکبار دیگر نشان داد هر قدر ارتش های حرفه ای بزرگ، مجهز و مدرن باشند مردم قادرند به آنها غلبه کنند. آنچه در مورد کوبا چشمگیرتر بود نحوه آغاز جنبش مسلحانه در این سرزمین بود، کوچکی هسته اولیه این مبارزه و رشد سریع آن تا تبدیل شدن به ارتش خلق و پیروزی نسبتاً سریع بر دشمن بود. اینها جاذبه فوق العاده ای برای عناصر انقلابی وطن ما به سوی مبارزه مسلحانه ایجاد کرد. ب) انقلاب کوبا و نقش جنبش ۲۶ ژوئیه در آن نشان داد که تکوین پیشاهنگ طبقه کارگر در عالی ترین شکل آن یعنی حزب طبقه کارگر امر مقدماتی مبارزه نیست و از این راه نظریه ای را که در شرایط ایران در حال شکل گرفتن بود، یعنی اعتقاد به کار گروهی و موکول نکردن مبارزه با دشمن را به تشکیل «حزب» تأیید کرد و این اصل مارکسیست-لنینیستی را به جای شایسته خود نشاناد که حزب طراز نوین طبقه کارگر نتیجه مبارزاتی است که طبقه کارگر و عناصری که ایدئولوژی او را می پذیرند طی مدتی نسبتاً طولانی به عمل می آورند و تئوری اول حزب بعد مبارزه را که عملاً به سنگ راه مبارزه و نتیجتاً به مانعی در راه ایجاد حزب تبدیل شده بود، رد کرد و از این راه به در هم شکستن «اسطوره حزب» و جانشین شدن واقعیت نقش پیشاهنگ و راه اصولی رسیدن به حزب طبقه کارگر کمک کرد. ج) پیروزی انقلاب در کوبا نشان داد که یک جنبش انقلابی برای شروع و رشد خود محتاج کمک های خارجی نیست و بدون تصویب یک «قطب» جهانی می توان مبارزه ای را که مطابق با شرایط تشخیص می دهیم آغاز کنیم. رشد نیروهای مترقی جهان و امکاناتی که از این لحاظ برای جنبش رهایی بخش ایجاد شده امری نیست که قطب های جهانی بتوانند به دلخواه به جنبش اعطا کنند و یا از جنبش دریغ دارند. تردیدی نیست که در جهانی که هر روز کوچک تر می شود روابط نیروها و جنبش ها با یکدیگر اهمیت خود را حفظ کرده است. لکن برخورد مکانیکی با مناسبات بین المللی، پائین آوردن این مناسبات تا سطح استاد و شاگردی (اگر نه ارباب و رعیتی)، و بالاخره اعتقاد به اسطوره دیگری به نام «قطب جهانی» می بایست پایان پذیرد. تجارب داخلی نشان می داد که برخورد مکانیکی حزب توده با این مناسبات بین المللی در طول حیات این حزب چه نتایج زیانباری نه تنها برای مردم ایران، بلکه برای مردم و حتی دولت شوروی به بار آورده است. در سال های پس از ۳۲ می رفت که با این مساله برخوردی لینی شود. جدائی سیاست رسمی شوروی از جنبش کارگری ایران که در سال ۳۳ و ۳۴ جامه عمل پوشید، پس از یک دوره جنگ تبلیغاتی بین دولت ایران و شوروی، منجر به آشتی کنان می شود و خیانتی آنهم درست در آستانه تهاجم دیکتاتوری به مردم گشت. این رویداد نهائی چشم های کم سو تر را نیز گشود و «اسطوره قطب جهانی» در معرض شکست قرار گرفت. پروسه انقلاب کوبا به مارکسیست ها نشان داد که می توان با فکر خود و بنا بر ضروریات داخلی حرکت کرد و نیروها و مراجع مترقی جهان به هر حال ناگزیرند از جنبش های رهایی بخش که توانسته اند خود را تثبیت کنند حمایت کنند. برای اینکه نیروهای تازه نفس بتوانند در برابر تهاجم دیکتاتوری فردی شاه به مبارزه مسلحانه روی بیاورند لازم بود که این اسطوره ها در هم شکسته شود و واقعیت ها جای بت ها را بگیرد، والا این جریان های جدید نیز می بایست

منتظر تشکیل حزب طبقه کارگر، تأیید رهبری جهانی و طی مراحل سنتی تکامل مبارزه از مبارزه اقتصادی به سیاسی و سپس در یک نقطه عطف به مبارزه نظامی بمانند.

در برابر این نتایج درخشان انقلاب کوبا، مثل همیشه استراتژی این انقلاب نیز جنبش های دیگر را تحت تأثیر قرار داد تا آنجا که بدون توجه به شرایط و موقعیت های مختلف گرایش به تقلید مشی «سیرا» رواج یافت. این اثر زودگذر بزودی از «مد» افتاد، ولی در کشور ما نیز این گرایش ها برای مدتی نیروهای جدید را تحت تأثیر قرار داده بود و بخصوص که موقعیت روستاها هنوز تغییر نکرده بود.

تجربه دیگر جهانی انقلاب پیروزمند الجزایر بود. جنبش انقلابی در الجزایر نیز این ویژگی را داشت که از هسته های بسیار کوچک آغاز شده بود و علی رغم تمایل جریان های سنتی که سوابق و عناوین شناخته شده ای داشتند مبارزه مسلحانه را شروع کردند و از حمایت مردم برخوردار شدند. شروع مبارزه مسلحانه از شهر، رشد سریع جنبش و تبدیل شدن آن به انقلاب رهایی بخش و مشابهت مذهبی خلق الجزایر با خلق ایران در جنب ما اثر گذاشت و بخصوص برای جوان های ناسیونالیست اثر آن از جنبش های امریکای لاتین بیشتر بود. برای مارکسیست ها، بخصوص در جلب توجه آنان به مبارزه چریکی شهری، پروسه الجزایر بر کوبا امتیاز داشت و به همین لحاظ، در شرایطی که سنگینی مشی از روستا به شهر منتقل می شد این پروسه مورد توجه قرار گرفت. نبرد انقلابی در ویتنام که مهمترین جبهه ضد امپریالیستی را بوجود آورده بود، تحسین همه جهان و توجه نیروهای انقلابی ایران را به خود جلب کرده بود. در این میدان نیز مبارزه شکل قهر آمیز داشت و گرایش های قهر آمیز را تأیید و تشدید کرد. علاوه بر ویتنام در آفریقای سیاه نیز مبارزات مسلحانه در راه کسب استقلال جای مبارزات مسالمت جویانه را می گرفت. تمام پروسه های انقلابی جهان مبارزه مسلحانه را تأیید کرد. بعدها از سال ۴۸ به بعد، جنبش فلسطین به مهمترین پروسه قهر آمیز منطقه وسیعی از جهان تبدیل شد. برای ما، این دیگر بغل گوشمان بود. این جنبش مسلحانه تنها تأییدی بر ضرورت مبارزه مسلحانه نبود بلکه می توانست نقش مادی در شکل دادن به جنبش در ایران بازی کند. به این ترتیب هر روز عوامل تازه ای در تأیید مبارزه مسلحانه پیدا شد. یمن دموکراتیک و جنبش ظفار در منطقه به ظهور رسیدند. اینها همه در تکوین مبارزه مسلحانه در ایران اثر گذاشته است. اگر تهاجم دیکتاتوری شاه و سلب کلیه حقوق مردم عمده ترین عامل و شرط لازم مبارزه مسلحانه به شمار می رود، تجارب داخلی و جهانی که نیروهای مبارز در این دوره کسب کرده اند شرط کافی برای آغاز این مبارزه در وطن ماست.

در چنین جوی است که جنبش سنت های انقلابی گذشته را باز می شناسد. ستارخان و دلاوران انقلاب مشروطیت دوباره جان می گیرند. میرزا کوچک خان از ورای غبار تاریخ دوباره نمایان می شود. جنبش جنگل از نو مورد بررسی قرار می گیرد. هر گونه اعمال قهر بر ضد دشمن در تاریخ معاصر (و حتی جنبش های تاریخی) توجه روشنفکران را جلب می کند. متأسفانه پس از حاکمیت دیکتاتوری رضا خان، خلق ماعلی رغم نیروهای وسیعی که بسیج کرد و علی رغم امکانات کم نظیری که به دست آورد به این سنت های انقلابی چیزی نیفزود. فرقه دموکرات دهها هزار نیروی مسلح را به تسلیم و انهزام کشاند و حزب توده در حالیکه می توانست حداقل سنت انقلابی سنگینی برای نسل بعدی مبارزه به جای گذارد پس از ۲۸ مرداد، دست بسته تسلیم دشمن شد. این جاست که نسل جدید مبارزه برای یافتن سنتی انقلابی به دو یا سه نسل قبل روی می آورد، در حالیکه تجربه شکست های نسل قبل از خود را به دوش می کشد.

اینها عوامل عینی و ذهنی ای بود که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخت در برخورد با تهاجم دیکتاتوری در سال ۴۲، دیکتاتوری ای که خشن تر، جابرانه تر و سازمان یافته تر از دیکتاتوری سال های ۳۲ تا ۳۶ بود مرد. جراتان های سنتی و جریان های نوین هر یک به نحو خاصی عکس العمل نشان دادند. مردم که هنوز بر پای خود نایستاده با چنان تهاجم خونینی روبرو شده بودند به اعتقاد قدیمی خود پناه بردند که: «با دست خالی نمی توان به جنگ توپ و تانک رفت». این عقیده ای بود که اگر پیشاهنگ آماده درگیری مسلحانه با رژیم بود می توانست در آن موقع از آن به سود مبارزه مسلحانه استفاده کرده و پیش از آنکه مردم در نومیدی و خود فرو بروند آنان را به مبارزه ای قهر آمیز با دشمن خود دعوت کند. ولی می دانیم که جریان های جدید در برابر

همین دیکتاتوری بود که به ضرورت چنین مبارزه ای اعتقاد آوردند، همانطور که علی رغم تجارب طولانی در کوبا، این کودتا ۱۰ مارس ۵۲ بود که ضرورت مبارزه مسلحانه را در مقابل جریان های جدید قرار داد.

جریان های سستی یعنی جبهه ملی و حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری سیاست تسلیم طلبانه ای پیش گرفتند. جناح راست جبهه ملی (صالح و همکارانش) شعار «صبر و انتظار» را مطرح کردند و به امید روزی که تضادهای خارجی امکان ظهور مجددی به آنها بدهد به خانه نشینی پرداختند. جناح

چپ جبهه ملی که علیه این شعار موضع گرفت عملاً نتوانست در شرایط جدید مشی انقلابی در پیش گیرد و بنا بر این در حالیکه سد حرکت نیروهای جدید نشد اما خود عملاً به حالت کمون فرو رفت. به همین دلیل از دل این جریان ها (چپ جبهه ملی) عناصر و جریان های پیشرو تری جدا شد و در تکوین جنبش مسلحانه شرکت کرد.

حال بینیم جریان دیگر سستی یعنی حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری چه کرد. حزب توده که پس از شکست کوشش هایش در برقرار کردن رابطه با چند شبکه داخلی طی سال های ۳۵ تا ۴۰، با یک تاخیر چند ساله، درست هنگامی که امکانات محدود علنی در پایان خود بود به فکر ایجاد یک شبکه در داخل کشور افتاده بود. تشکیلات تهران که بعدها با تشکیلات جنوب و آذربایجان تکمیل شد، شبکه ای سیاسی بود که بدون توجه به تجاربی که طی دهسال به دست آورده بود، می خواست کار حزبی را از همانجا که در سال ۳۴ قطع شده بود، عیناً با همان اسلوب ادامه دهد. این شبکه موفق شد عده ای از عناصر جوان را که طی سال های ۳۹ تا ۴۲ به صحنه مبارزه وارد شده بودند جذب کند. تشکیلات تهران مدعی بود که می خواهد راه را برای تشکیل کنگره حزب باز کند. همه انتقادات، اعتراض ها و برخورد با مشی حزب به چنان کنگره ای واگذار می شد. تشکیلات تهران شعار! «اول تشکیلات بعد تعیین مشی» را می داد و به این ترتیب عملاً مسئولیت هر گونه عکس العمل را از خود سلب می کرد. همانطور که همه می دانند پلیس از همان لحظه اول در این شبکه نفوذ داشت و پس از بازداشت چند کادر مهم این شبکه، عملاً این شبکه تبدیل به یک دام فعال پلیس شد و طی قریب ده سال فعالیت خود ضربات سنگینی به جنبش زد.

برخورد حزب توده با مسائل داخلی تنها محدود به فعالیت تشکیلات تهران نمی شود. رهبری حزب اول در برابر رفرم به گنجی و سردرگمی دچار شد. در برابر هجوم رژیم به مردم در ۱۵ خرداد چند بار به فاصله های کوتاه موضع خود را ۱۸۰ درجه عوض کرد. در برابر جریان های ضد دیکتاتوری بلا تکلیف بود تا بالاخره در سال ۴۴ با پخش اثر مشهور گوارا به نام «جنگ چریکی» به نیروهای جدید در باغ سبز نشان می داد و در عین حال با گذاشتن یک مقدمه پر معنی عملاً مبارزه مسلحانه را به حال تعلیق در می آورد. بعد رادمنش در مجله دنیا مقاله ای نوشت که طی آن اعلام کرد حزب خود قادر نیست جریان های مسلحانه را بر ضد رژیم سازماندهی کند اما حامی هر گونه حرکتی در این زمینه است. ولی عملاً هیچ گونه حرکتی از حزب دیده نشد تا اینکه به دستگیری عباس شهریاری یا اسلامی معروف که در راس تشکیلات داخلی بود در صدد ایجاد جریان های مسلح برآمد و آن تراژدی خنده آور را خلق کرد که همه صحنه های رقت بار آن را در مصاحبه های امنیتی دیده اند. سرانجام شبکه ای که در راس آن یک کمیته رسمی پلیس قرار داشت، پس از ده سال همکاری سودمند با پلیس منحل شد و ده ها کانال آلوده برای نفوذ در جریان های بعدی را از خود باقی گذاشت. با همه اینها هنوز مساله برخورد حزب توده با مبارزه مسلحانه پایان نیافت. پس از درگیری خونین سياهکل و عملیات دنبال آن، طی سال ۵۰، رادیوی حزب توده مدتها کج دار و مریض به مبارزه مسلحانه حمله کرد تا سرانجام که کمر به نابودی مبارزه مسلحانه و جریان های مارکسیست طرفدار آن بست و این جریان ها را ماجراجو، دست مشکوک استعمار و هر چیز دیگر خواند و موضع خود را با قاطعیت بر ضد مبارزه مسلحانه اتخاذ کرد. معذک با شناختی که ما از این حزب داریم جا دارد که بگوئیم این حزب در تغییر مواضع سیاسی خود کمتر تابع ضوابط اصولی بوده است. از آنجا که «اپورتونسم چون مار بین نظرات ناسخ و منسوخ می پیچد» بعید نیست که حزب توده بنا بر مقتضیات یکشنبه موضع خود را در برابر مبارزه مسلحانه، بدون هیچ توجیهی، از نظر قبلی خود تغییر دهد.

جریان های نوین مبارزاتی که در همان سال های ۳۹ تا ۴۲ نطفه شان بسته شده بود، در برابر شرایط جدید کوشش کردند راه تازه ای بکشایند. از سال ۴۲ به بعد گروه هایی بوجود آمد که هدف خود را تدارک مبارزه مسلحانه قرار داده بودند. این جریان ها هیچ گونه تجربه ای از قبل برای عمل مسلحانه نداشتند. دو نسل فقدان مبارزه قهر آمیز و رطبه عظیمی در برابر این جریان ها گشوده بود. بنا بر این برخورد این گروه ها با مبارزه مسلحانه متفاوت بود. هنوز شناخت واحدی از مبارزه مسلحانه وجود نداشت. ضرورت این مبارزه نیروها را به سوی عمل می راند. د سال های ۴۲ تا ۴۹ عملیات مسلحانه ای در جامعه ظهور کرد. بهمن قشقائی و دو نفر همکارانش کوشیدند در منطقه عشایری جنوب جنبش مسلحانه بر پا کنند. در کردستان معینی شریف زاده و رفقایانش در همین راه شهید شدند. در چنین جوی بود که منصور ترور شد و شمس آبادی شاه را به گلوله بست. چندین گروه در این فاصله با مشی قهر آمیز در زیر ضربت پلیس قرار گرفتند. این دوره به منزله رشد جنبشی مبارزه مسلحانه است. در این سال هاست که مفهوم روشن تری از مبارزه مسلحانه و شناخت اصولی از فرم و محتوای آن بدست می آید و سرانجام در سال ۴۹ با یک رشته عملیات این مبارزه متولد می شود.

به این ترتیب اگر پرسیم که **شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران** چه بوده است؟ باید بگوئیم که اولاً: وجود نارضائی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که حال سیستم طبقاتی سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری فردی بود، خواسته های مردم رو به افزایش بود و رژیم برای جلوگیری از هر گونه حرکت توده ای به دیکتاتوری آشکار و اعمال خشونت بی سابقه ای دست زد که دومین شرط حداقل برای این مبارزه را به وجود آورد بنا بر این، ثانیاً: وجود دیکتاتوری آن هم به خشن ترین و عقب مانده ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری شاه که هر گونه امکان گسترش و تکامل مبارزه را از طریق مسالمت آمیز غیر ممکن ساخته بود و از هر گونه حرکت اعتراضی مردم ولو برای رسیدن به خواسته های صرفاً اقتصادی شان جلوگیری می کرد. ثالثاً: وجود نیروهایی که از نظر سیاسی این تجربه را داشتند که علیرغم کوچکی و جوان بودند خود به مقابله با این دیکتاتوری برخیزند و شکل فعال تری از اعتراض را بر ضد رژیم و کل سیستم به عمل آورند. هنگامی که این سه شرط حداقل یعنی نارضائی مردم، دیکتاتوری خفقان انگیز شاه و پیشاهنگ مبارزه جو باشد، دیگر جز زمان لازم برای رسیدن به شکل ممکن و موثر این مبارزه که حاصل تجربه پراتیک این نیروها می توانست باشد چیزی برای آغاز مبارزه مسلحانه کم نداشتیم.

در مطالبی که گفتیم به این مطلب اشاره شد که اصلاحات ارضی و به طور کلی رفرم در ضروری ساختن مبارزه مسلحانه نقش مستقیمی نداشت. آیا این به معنی رد هر گونه تاثیر رفرم روی این شکل از مبارزه است؟

اگر قبول کنیم که رفرم در استقرار سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نقش داشته بنا بر این در ترکیب نیروهای جنبش و زمینه ها اجتماعی و اقتصادی جنبش در مرحله فعلی اثر می گذارد. اما آنچه مربوط به شکل مبارزه است، می توان گفت رفرم از دو راه در تعیین شکل مبارزه نقش بازی کرده است. اول از راه سیاسی، به این ترتیب که در مرحله ای که رفرم در حال تکوین بود، مجموعه عوامل داخلی و خارجی شرایطی به وجود آورد که دیکتاتوری مجبور به عقب نشینی موقتی شد. این عقب نشینی نیروهای جدیدی را به میدان مبارزه آورد و در پایان این دوره کوتاه تهاجم دیکتاتوری این نیروها را به سوی مبارزه مسلحانه راند. از سوی دیگر در هم شکستن مناسبات فئودالی از نظر سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه خواسته های اقتصادی و سیاسی مردم را افزایش داد و این نیز عاملی بود که رژیم را به سرکوب خشن مردم می کشاند- اینها تاثیرات غیر مستقیم رفرم روی جنبش است. این تاثیرات در همان سال های نخست نقش خود را بازی کرده به عبارت دیگر حل سیاسی مساله که به سال ۴۲ پایان می پذیرد و مقارن با تهاجم مجدد دیکتاتوری می شود پایان نقش سیاسی رفرم روی جنبش است. طریق دیگری که رفرم در تعیین شکل مبارزه مسلحانه اثر گذاشته از راه نتایجی است که الغای مناسبات ارباب- رعیتی در روستا به بار آورده است. این نتایج بلافاصله ظاهر نشد و پس از اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی به تدریج ظهور کرد و رفرم به دهقانان صاحب نسق زمین و آب را که خواست عمده آنان را تشکیل می داد فروخت و عملاً مناسبات فئودالی و ستم مربوط به آن پایان یافت و رعیت صاحب زمین شده برای مدتی به آینده

خود امیدوار شد. تضاد های جدیدی که در روستا جایگزین شده بود طی سال های نخست پس از رفرم هنوز شکل نگرفته بود و مدتی باید می گذشت تا این خرده مالک تازه به زمین رسیده دریابد که تکه زمین وسیله ای است برای استثمار او.

ما قبلاً به شرایط جدید روستا اشاره کرده ایم. آنچه در اینجا باید بگوئیم این است که هیچ فرد یا جریان سیاسی نمی تواند نسبت به این تغییرات روستا بی تفاوت بماند. گوارا می نویسد: «در آن دسته از کشورهای آمریکای لاتین که عقب مانده اند روستا منطقه اساسی برای مبارزه مسلحانه است». او از انقلاب های چین، الجزایر، کوبا و بسیاری جنبش های رهایی بخش دیگر نتیجه می گیرد که ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه و به خصوص روستا و گرسنگی دهقانان برای زمین عاملی است که مبارزه چریکی روستا را تبدیل به مساله بنیادی استراتژی مبارزه مسلحانه می سازد. در این سرزمین ها شعار «زمین برای دهقانان» شعاری است استراتژیک و چریک در عین حال یک «رفرم» است. در ایران، مادامی که مناسبات ارباب - رعیتی ادامه داشت جریان های طرفدار مبارزه مسلحانه روستا را در تمام مراحل مبارزه پایگاه اصلی چریک می شناختند. در آن شرایط چریک با ضربه زدن به منافع ارباب مستقیماً تضاد ارباب و رعیت را شدت می بخشید و امیدوار بود که در چنین پروسه ای خیلی زود از حمایت روستائیان برخوردار گردد. در این شرایط مبارزه چریکی در شهر نقش درجه دوم داشت و عاملی کمکی به شمار می رفت. در بین رفقای ما کسانی یافت می شوند که بدون توجه به موقعیت روستا از تغییر استراتژی جنبش تعجب می کنند. آنها نمی دانند که تاکید بر روستا و فرعی بودن مبارزه شهری در سال های نخست رشد جنبش با ادامه مناسبات فئودالی در روستا رابطه داشت. طرح مساله تقسیم ارضی در سال ۴۰ و ۴۱ می توانست اشتباهی دهقانان را برای زمین تیزتر کند بدون آنکه به آنها زمین و آب بدهد. سقوط امینی و سپس ارسنجانی (که دومی مظهر رفرم ارضی شده بود) و عقب نشینی رژیم در سال ۴۲ از برنامه پیش بینی شده، همه به جریان های طرفدار مبارزه مسلحانه نوید می داد که در روستا نه تنها شرایط برای رشد مبارزه مسلحانه تضعیف نشده بلکه تقویت نیز شده است. در سال های ۴۴ به بعد بود که نتایج ابتدائی رفرم ارضی آشکار شد. جنبش در این سال ها در تحلیل خود از نتایج اصلاحات ارضی ناگزیر تجدید نظر کرده، از این پس باید این واقعیت مورد قبول قرار می گرفت که گسترش مبارزه مسلحانه در روستا کند تر و جلب حمایت روستائیان از این مبارزه مستلزم کوشش و صرف وقت بیشتر و از آن مهمتر محتاج عمل کردن در سطح کل جامعه و تاثیر گذاشتن روی رژیم و کل سیستم در شهر و روستاست. البته جریان هایی که معتقد به کار روستائی و بطور کلی پیاده کردن استراتژی انقلاب چین در ایران بودند تا همین اواخر (و شاید امروز هم) منکر این تغییرات اساسی در روستا بوده اند و به مشی خود ادامه داده اند ولی ما از جریان های جنبش مسلحانه صحبت می کنیم. این جریان ها پس از درک واقعیت رفرم و نتایج آن، روی مبارزه چریکی در شهر تاکید کردند. این تنها به خاطر کاهش شرایط گسترش مبارزه مسلحانه در روستا نبود بلکه در عین حال به معنی رشد نیروهای شهری در پرتو استقرار مناسبات سرمایه داری وابسته بود. به این ترتیب مبارزه مسلحانه در شهر و روستا هم پایه قرار گرفت. در مرحله نخست این مبارزه به مبارزه شهر از نظر تاکتیکی تاکید می شود و شهر به روستا در مرحله فعلی می چربد ولی ایجاد هسته های چریکی در منطقه روستائی از همان آغاز ضروری به نظر می رسد و «کوه» به تدریج بر شهر پیشی می گیرد و سرانجام نقش عمده را به عهده می گیرد. در این فاصله است که تضادهای جدید روستا رشد می کند و عمیق تر می شود. حضور مبارزه چریکی در منطقه روستائی خود مسائلی را به دنبال می آورد که به رشد این تضادها مستقیماً کمک می کند. بیهوده نیست که رژیم چهار چشمی روستاها را زیر مراقبت گرفته و از هر گونه نزدیکی چریک به روستا در هراس است. به این ترتیب رفرم از این راه نیز در استراتژی مبارزه مسلحانه اثر گذاشته است. به همین دلیل است که می بینیم برخی گروه ها که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند تنها روی چریک شهر تاکید می کردند و حتی کوشش در جهت ایجاد هسته چریکی در منطقه روستائی را در برنامه خود نگنجانیده بودند. این مساله را نمی توان جز با تغییراتی که در روستا پس از فرم به عمل آمده توجیه کرد. تردیدی نیست که گسترش مبارزه مسلحانه شهری (چریک شهر) و تجارب جنبش های آمریکای لاتین در زمینه قانون چریکی در شکل دادن به نظر این جریان ها تاثیر داشته است. به نظر ما، پذیرش تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران منتج به نفی مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی (کوه) نمی شود. این شکل از مبارزه مسلحانه از جهات مختلف دارای اهمیت است. از آنجا که روستا بخش مهمی

از جامعه ما را تشکیل می دهد و دهقانان بخش مهمی از زحمتکشان به شمار می روند مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی می تواند اثر تبلیغی روی این بخش داشته باشد. هم چنین در شرایطی که رژیم خود را آماده در گیری با چریک در سراسر جامعه کرده است، نبرد چریکی در «کوه» روی کل سیستم و رژیم دیکتاتوری اثر خود را به جای می گذارد. انعکاس این مبارزه در شهر نیز با جنبه سمبولیکی که مبارزه «کوهی» دارد به هیچ وجه کمتر از انعکاس مبارزه شهری نیست. چنانچه مقدمات این مبارزه تدارک شود نتایج تاکتیکی آن نیز در مقایسه با عملیات شهری کم ارزش تر نیست و به هر حال در مقابل تلفات وارده از این راه نتایج کمتری به دست نمی آید. اما از دیدگاه استراتژیک مبارزه در منطقه روستائی واجد اهمیت دیگری است. اولاً بسیج دهقانان عمده حاصل چنین مبارزه ای خواهد بود گرچه اشکال دیگر مبارزه در شهر نیز روی روستا اثر می گذارد. ثانیاً تکامل مبارزه شهری در مرحله معینی تکیه بر «کوه» را ضروری می سازد. این ضرورت هم به لحاظ خصلت نظامی مبارزه در کوه است که امکان پیوستن توده های وسیع به این نوع مبارزه را می دهد و هم از نظر محدودیت شهر برای رشد چریک شهری و خطر تراکم زائد این نیرو در شهرهاست. نباید فراموش کنیم که چریک شهری نمی تواند به دلخواه خود لحظه خروج از شهر را تعیین کند. گذشته از آن، برای اینکه یک نیروی مهم به «کوه» برود و در آنجا بتواند ضربات گسترده و سازمان یافته دشمن را بخوبی از سر بگذراند تجربه و امکاناتی لازم است. این تجربه و امکانات نمی تواند در یک مدت کوتاه آن هم در تنگنای مقتضیات تاکتیکی فراهم شود. به این ترتیب ایجاد هسته های مبارزه مسلحانه در کوه از برنامه جنبش حذف نشده است. اگر تا امروز تجربه سیاهکل ادامه نیافته نه بخاطر رد مبارزه در کوه بلکه عمدتاً به خاطر مشکلاتی است که جریان های پیشرو در تدارک مجدد این نوع مبارزه داشته اند. اگر تجربه سیاهکل در شرایط مساعدی که ما آن را انتخاب می کنیم تکرار شود (و نه آنکه در زیر فشار شدید دشمن شرایط نامساعد به ما تحمیل گردد)، اگر یک واحد چریک بتواند چند ماهی در یک منطقه با دشمن مصاف دهد ولو آنکه تلفات و خسارت سنگینی بدهد. نتیجه به سود جنبش خواهد بود.

مبارزه چریکی در روستا شعارهای اقتصادی خاص خود را باید داشته باشد. الغای باج و خراج های دولتی مثل اقساط زمین و آب بها و هر گونه عوارض، حمایت از نیازهای مادی و معنوی دهقانان و بالاخره شعار تقسیم اراضی بزرگ اربابی، که به طریق روزمزد کشت می شود و معمولاً مرغوبترین اراضی فئودالی را که تقسیم نشده است تشکیل می دهد، بین دهقانان کم زمین و بی زمین می تواند با شعارهای حق طلبانه بر ضد رژیم و به ویژه دیکتاتوری شاه همراه شود.

در مورد شکل مبارزه مسلحانه در روستا جنبش در مرحله فعلی بیشتر روی هسته های متحرک چریکی فکر می کند زیرا این فرم از مبارزه با ترکیب نیروهای ما (که تماماً شهری و عمدتاً روشنفکری است) و امکانات ما متناسب به نظر می رسد. اما جنبش باید اشکال دیگر مبارزه در منطقه روستائی را نفی نکند و برای عناصر و جریان هایی که امکاناتشان متفاوت است این اشکال را معرفی و تأیید کند. مهمترین این اشکال تکیه بر جنبش های خلق های اقلیت تحت ستم رژیم است. کردها، بلوچ ها و عرب ها علاوه بر همه ستم ها، ستم ملی را نیز تحمل می کنند. برای نیروهای پیشرو این خلق ها امکانات بالقوه چشمگیری در این جنبش های خلقی نهفته است. در این صورت مناسبات چریک در این مناطق با مردم از آغاز عملیات چه بسا که با مناسبات هسته چریکی با مردم محلی متفاوت بوده و از همان آغاز از حداقل حمایت مردم برخوردار گردد.

هم چنین از توجه به سنت های عشایری که در ایران سابقه تاریخی دارد نباید غافل بود. اگر امروز جریان های چریکی نمی توانند کار خود را بر اساس این سنت ها و یا تضاد خلق های تحت ستم با رژیم قرار دهند به خاطر موقعیت و امکانات آنها ست و الا در هر مورد که چنین مبارزه ای در گیرد، جریان های چریکی بایست حداکثر کمک ممکن را به آنها بکنند.

اکنون جا دارد به این پرسش که در مرحله فعلی، ما از مبارزه مسلحانه چه می خواهیم پاسخ داده شود.

مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد؟

مقابله با دیکتاتوری شاه مهمترین هدف مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی است. از مبارزه مسلحانه انتظار داریم که در پروسه رشد خود بتواند موانعی را که دیکتاتوری در سر راه حرکت مردم ایجاد کرده از میان بردارد. البته این به این معنی نیست که در مبارزه

مسلحانه دیکتاتوری از بین رفته و جای خود را به شیوه دیگری از اعمال حاکمیت رژیم بدهد. این یک شق مساله است. شق دیگر این است که مبارزه مسلحانه رشد کرده و بتواند نخست نیروهای بالفعل را عمدتاً متحد و یک پارچه سازد و سپس مردم را در یک جنبش توده ای بر ضد رژیم بسیج کند و از این راه علیرغم ادامه شیوه دیکتاتوری و حتی خشن تر شدن آن بتواند بر آن غلبه کند. به این ترتیب در حالیکه محتوای سیاسی مبارزه مسلحانه اساساً مقابله با دیکتاتوری است ولی این مقابله می بایست بد و هدف دست یابد: اول، متحد ساختن عمده ترین نیروهای بالفعل در زیر یک شعار و یک مشی انقلابی که از آن زیر عنوان تثبیت مبارزه مسلحانه یاد می شود و دوم، بسیج توده ها که به معنی به حرکت آوردن مردم در برابر رژیم زیر یک رهبری انقلابی است.

این دو هدف یعنی تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده ها با هم پیوند ناگسستنی دارد. هنگامی می توان مردم را بسیج کرد که بخش عمده نیروهای فعال مخالف رژیم که مجموعاً پیشاهنگی پراکنده را تشکیل می دهند به مشی واحد انقلابی معتقد شده باشند و هنگامی می توان این نیروهای فعال را متحد ساخت که حرکت به سوی توده ها آغاز شده و اولین نتایج آن صحت مشی انقلابی را اثبات کرده باشد. به عبارت دیگر نمی توان مبارزه مسلحانه را صرفاً با تاکید بر فرم آن تثبیت کرد. نمی توان صرفاً با تکیه بر جانبازی، شجاعت و قاطعیت چریک از نیروها و جریان های فعال خواست که مشی مسلحانه را بپذیرند. این فداکاری و جسارت تنها در رابطه با محتوای انقلابی ای که این مبارزه دارد می تواند ارزش خود را اثبات کند. اگر چریک ضرورت های جامعه خود را در این مرحله درک نکند و از درون آنها شعارهای زنده ای بیرون نکشد نمی تواند جهت درستی به عملیات نظامی خود بدهد. در این صورت این عملیات علیرغم جانبازی چریک قادر نخواهد بود که در جامعه یعنی بر رژیم، توده ها و پیشاهنگ اثر جدی و استوار بگذارد. بنا بر این لازمه اینکه باید بر محتوای انقلابی آن تکیه کرد. محتوایی که باید از ضرورت های مرحله فعلی مبارزه ناشی شده باشد. تاکتیک هائی که برای تثبیت مبارزه مسلحانه به کار می رود از همان آغاز روی توده ها نیز اثر می گذارد. هنگامی که اولین عملیات چریکی ظاهر شد مبارزه مسلحانه را در سطح جامعه مطرح کرد اثر جدی خود را روی جریان های مبارزاتی موجود باقی گذاشت. به این ترتیب می توان گفت تثبیت مبارزه مسلحانه در حالیکه با بسیج توده ها رابطه متقابل دارد نسبت به آن تقدم زمانی دارد. عملیاتی که با رستاخیز سیاهکل مشخص می شود بیش از هر چیز در پی مطرح ساختن این مبارزه در سطح نیروهای موجود جنبش بود. در این دوره همراه با عملیات نظامی مبارزه ایدئولوژیک در جهت تثبیت مشی انقلابی تشدید می شود و عملاً تا رسیدن به این هدف با پی گیری دنبال می شود. نتایجی که این عملیات بیار می آورد، شکست ها و پیروزی های تاکتیکی اش، نیروهائی که به میدان می کشاند، افشاگری بی سابقه ای که از دیکتاتوری به عمل می آید همه عواملی است برای تثبیت مبارزه مسلحانه. اما در عین حال همه این عملیات، افشاگری ها و اشکال دیگری از مبارزه که در پیش گرفته می شود از همان آغاز توده ها را از بی اعتنائی خارج کرده آنان را به موضع گیری می کشاند. لیکن با ادامه مبارزه مسلحانه و با تکامل کیفی آن موقع آن می رسد که عمدتاً روی تاکتیک هائی تاکید شود که توده ها را به مبارزه می کشاند. به این ترتیب در دو مرحله تفاوت بر سر تاکیدی است که بر این دو هدف می شود: نخست تاکید بر تثبیت مشی است و سپس تاکید بر بسیج مردم به مبارزه.

در مرحله نخست عملیات خیره کننده نظامی شروع دوره جدیدی را از مبارزه به مردم اعلام می کند و از همه نیروهای پیشرو می خواهد که اشکال بی ثمر مبارزه را به کنار بگذارند و مشی انقلابی را بپذیرا شوند. اهمیتی که ما برای سیاهکل قائلیم و آن را رستاخیز می نامیم از این دیدگاه است. مردمی که نزدیک به دو دهه در زیر اختناق دیکتاتوری به سر می برند سرانجام موفق می شوند از دل خود اولین واحد چریک را برای مقابله با دیکتاتوری ظالمانه بوجود آورند. با این رویداد تاریخی جنبشی که چند سال رشد جنینی خود را می گذراند متولد می شود. مبارزه مسلحانه در برابر چشم تمام جریان های سیاسی قرار می گیرد و آنان را وادار می سازد که موضع خود را نسبت به آن روشن سازند. اعدام سیزده تن چریک، اعدام انقلابی فرسیو به تلافی آن همه یک معنی می دهد: از امروز نیروئی در این جامعه متولد شده که با همه جوانی و کم تجربگی خود قادر است نقطه عطفی در مسیر تکاملی جنبش رهائی بخش باقی گذارد. در چنین شرایطی است که متن های مدافع مبارزه مسلحانه جان می گیرد و با ولع از جانب نیروهای جلب شده به سوی جنبش بلعیده می شود. والا در یک شرایط عادی، در شرایطی خالی از پراتیک مبارزه مسلحانه این متن ها قادر نبود

شور و شوقی در نیروهای فعال برانگیزد. از اینجاست که از دیر باز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمدتاً از راه پراتیک و نه صرفاً از طریق تئوری مورد توجه جریان های معتقد به این مبارزه بوده است. مبارزه ایدئولوژیک در مقیاس وسیع خود تنها پس از مطرح شدن عمل مبارزه مسلحانه توانست به نتایج پیش بینی شده دست یابد.

به نظر ما، تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل به معنی آنست که سازمان های چریکی یا جریان های سیاسی- نظامی که این مشی را اعمال می کنند، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال را به سوی خود جلب کنند و در بخش نظامی و در بخش سیاسی جنبش بتوانند رهبری خود را تثبیت کنند. باید این جریان ها در پروسه تکامل خود به عمده ترین جریان سیاسی مخالف رژیم هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی تبدیل شوند. در این صورت ما به هدف اول خود رسیده ایم. بدیهی است در حال حاضر گر چه در این راه گام های امید بخشی برداشته شده، هنوز تا هدف فاصله داریم و به همین دلیل باید تاکید بر تاکتیک هایی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه می کند، ادامه یابد.

بسیج توده ها به معنی به حرکت آوردن مردم علیه رژیم است. حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم در آغاز از شکل قهر آمیز مبارزه فاصله دارد. در حالیکه پیشاهنگ اساساً بر مبارزه قهر آمیز متکی است مردم اصولاً به شیوه های مسالمت آمیز گرایش نشان می دهند. به این ترتیب بسیج مردم به معنی مسلح شدن آنان و یا توده ای شدن مبارزه مسلحانه نیست. تنها در مراحل بعدی است که مردم آگاهی و توان لازم را برای بکار بستن فعالانه ترین شکل اعتراض یعنی شکل مسلحانه آن بدست می آورند و مبارزه مسلحانه توده ای می شود. چنین تحولی به منزله تبدیل شدن مبارزه مسلحانه با مفهوم کنونی آن به نبرد توده ای است. پیشاهنگ در شرایط فعلی با ترکیبی از مبارزه مسالمت آمیز با مبارزه قهر آمیز است که می تواند توده ها را به حرکت دعوت کند. باید به خواسته های اقتصادی مردم توجه شود و چریک به زندگی روزانه آنها داخل گردد. باید مبارزه بر ضد بی عدالتی با مبارزه در راه زندگی بهتر برای مردم، نه زندگی بهتر پس از پیروزی بلکه رسیدن به شرایط بهتر زندگی همین امروز) تلفیق شود. مردم که در حال حاضر بیشتر دیکتاتوری را در برخورد رژیم با جریان های سیاسی پیشرو می بینند، هنگامی که برای دریافت شرایط بهتر زندگی به حرکت می آیند سر نیزه رژیم را روی سینه خود حس کرده، دیکتاتوری و ضرورت مبارزه با آن را به خوبی لمس می کنند.

با این توضیحات می توانیم بگوئیم هدف های مبارزه مسلحانه در این مرحله عبارتست از پایان دادن به رکود جنبش که در دو پدیده: یکی بی عملی و تسلیم طلبی پیشاهنگ و دیگری سکون، نومیدی و تحمل ستم از جانب توده ها، نمودار شده بود. هنگامی که بخشی از جریان های پیشرو به ضرورت مبارزه مسلحانه پی بردند و در صدد تدارک و اعمال این مبارزه بر آمدند، بین خود و توده ها فاصله ای حس کردند و دریافتند که رشد جنبش مستلزم کوتاه کردن این فاصله و نهایتاً از بین بردن این فاصله است. هنگامی که پیشاهنگ با اتکا به آگاهی خود با شور انقلابی در صدد در هم شکستن سدهای رژیم بر می آید و در همان حال توده ها در خمود و بی حرکتی بسر می برند یک شبه تضاد در حالت این دو پدیده به چشم می خورد.

مبارزه مسلحانه می بایست این شبه تضاد را حل کند. می بایست پیشاهنگ را به توده خود متصل کند. در این جاست که گفته می شود پیشاهنگ از این راه نقبی به سوی توده می زند. مبارزه مسلحانه با اختناق و ترور دیکتاتوری که عامل عمده بی حرکتی و تسلیم توده هاست مقابله می کند و در شرایطی که مبارزه مسالمت آمیز نمی تواند جنبش را با ابعاد توده ای آن برساند با توسل به اعمال قهر انقلابی به مثابه عمده ترین وسیله بن بست را می گشاید. در عین حال در چنین پروسه ای است که هدف دیگر این مبارزه یعنی ایجاد پیشاهنگ انقلابی جامه عمل می پوشد و در رشد و گسترش جنبش این پیشاهنگ به تکامل می رسد.

حال که هدف های مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی مورد اشاره قرار گرفت باید پرسیم که طی سال هایی که از ظهور مبارزه مسلحانه می گذرد چه نتایجی از آن حاصل شده است. به عبارت دیگر برای درک مثبت بودن این مشی باید راندمان چند ساله آن مورد بررسی قرار گیرد. پس می پرسیم دستاوردهای مبارزه مسلحانه در سه سال گذشته چه بوده است؟

با این مساله می توان دو نوع برخورد کرد: اول به این صورت که ببینیم از مبارزه مسلحانه چه انتظاری داشته ایم و بعد نتیجه بدست آمده را با این انتظارات مقایسه کنیم، و دوم به این طریق که موقعیت جامعه را در سه سالی که گذشته با قبل از شروع این جنبش

مقایسه کنیم و راندمان این مبارزه را محاسبه کنیم. در صورت نخست این اشکال جدی وجود دارد که همه معتقدان به مبارزه مسلحانه از این مبارزه یک شناخت و یک توقع نداشته و ندارند. هنوز هم عناصر و حتی جریان هایی در حول و حوش یافت می شوند که معتقدند در مقطع سال ۴۹ موقعیت انقلابی وجود داشته بنا بر این جنبش مسلحانه (که از نظر ما بخشی از پیشاهنگ پراکنده فعلی خلق را تشکیل می دهد و از نظر این عده اغلب به مثابه کل پیشاهنگ تلقی می شود) با دست زدن به عملیات نظامی، انقلاب را آغاز کرده. معنی این اعتقاد این است که ما هم اکنون داریم پروسه انقلاب را از سر می گذاریم. ما نمی دانیم این رفقا چگونه کمبود توده ها را در این مبارزه مسلحانه توجیه می کنند و حتی فقدان جنبش های خود انگیزه را در گذشته و حال نادیده می گیرند و یا چگونه تفاوت جنبش را در مرحله فعلی با «انقلاب» درک نمی کنند. آنچه غیر قابل تردید است این است که با چنین اعتقادی از جنبش، می بایست مبارزه مسلحانه در این مدت که از ظهور آن گذشته تبدیل به یک نبرد توده ای شده باشد. داشتن چنین انتظاری از مبارزه مسلحانه در شرایط سال ۴۹ و حتی در شرایط فعلی نه تنها نادرست بلکه خطرناک است. خطر در آنجا نهفته است که این توقع برآورده نمی شود و عناصری که چنین انتظاری دارند محکوم به یاس می شوند. عناصری که در شرایط فعلی دست به مبارزه مسلحانه می زنند باید بخوبی موقعیت جنبش، خصلت اعمال قهر و هدف های مبارزه مسلحانه را بشناسند و بدون هیچگونه اشتباه و توهمی به مبارزه ای سخت و طولانی پی اندیشند. این خصوصیتی است که هر فرد از یک جریان پیشرو مارکسیست-لنینیست در برخورد با مبارزه مسلحانه باید داشته باشد. به هر حال در برخورد با مساله حاضر، توقع و انتظارات این عناصر از مبارزه مسلحانه با آنچه بدست آمده فاصله زیادی دارد. شناخت دیگر از مبارزه مسلحانه که بر واقعیت متکی است در مقایسه با آنچه از این مبارزه به دست آمده و آنچه از آن انتظار داشته است فاصله عمیقی نمی بیند. ما برای اینکه در این بررسی هر چه بیشتر خود را از نظر به واقعیت نزدیک کرده باشیم طریق دوم را بر می گزینیم یعنی شرایط امروز را با دیروز مقایسه می کنیم؛ ایرادی که می توان به این شیوه بررسی گرفت این است که چگونه می توان در آنچه امروز هست سهم مبارزه مسلحانه را از دیگر عوامل تغییر شرایط جدا کرد؟ ممکن است کسی مدعی شود که اگر مبارزه مسلحانه در کار نبود امروز حتی شرایط بهتر از این بود که هست. ما در برخورد با این پلیمیک می گوئیم عواملی که در تغییر شرایط اثر می گذارند دو دسته اند: عوامل عینی و ذهنی. عوامل عینی خارج از اراده و کنترل ما عمل می کنند بنا بر این جنبش به مثابه یک عامل ذهنی می بایست حرکت این عوامل را محاسبه کرده و مشی خود را بر آن متکی کند. بنا بر این هیچگاه منکر نقش این عوامل در تعیین شرایط جنبش نبوده و نیستیم درست بر عکس یکی از دلائل صحت مشی را در انطباق آن با تحول و رشد عوامل عینی تکامل اجتماعی می شناسیم. اما در برخورد با عوامل دیگر ذهنی، در بررسی خود نشان خواهیم داد که این عوامل چه سهمی در به دست آوردن این نتایج داشته اند. بر اساس شرایط عینی و ذهنی انقلاب. در بررسی دستاوردهای سه ساله مبارزه مسلحانه ما سه زمینه را انتخاب می کنیم: اول موقعیت توده ها، دوم موقعیت رژیم و سوم موقعیت پیشاهنگ. می خواهیم به اختصار بگوئیم که در فاصله سال های پس از سرکوب مردم تا ظهور جنبش و در سه سال اخیر چه تغییراتی و در کدام جهت، در این سه موقعیت بوجود آمده.

اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته

دستاورهای مبارزه مسلحانه بطور کلی دو کیفیت دارند: آنچه به صورت کمیت قابل اندازه گیری است و آنچه به آمار در نمی آید. پدیده های قابل بررسی آنهایی هستند که در جامعه ظهور یافته اند یعنی قابل رویت و لمس ظاهری اند. آنچه امروز نهانی وجود دارد، آنچه در بطن جامعه در حال تکوین است با بینش عمیق تری قابل تشخیص است. ما از هر دو نوع پدیده ها سخن خواهیم گفت. در سال های ۴۲ تا ۴۹ توده ها به سکون و رکود فرو رفته بودند. زحمتکشان تقریباً هیچگونه حرکت اعتراض نداشتند. روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند. مهمترین این حرکات در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوسرانی بود. دانشجویان نیروی عمده این اعتراض ها بودند. تازه این اعتراض های دانشجویی اغلب در رابطه با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه و یا حیات جینی جنبش مسلحانه بود. اگر این عوامل را نخواهیم به حساب بیاوریم باید بگوئیم که اعتراض های عمومی نزدیک به صفر بود. در این سه سال ما شاهد اعتصاب های کارگری پراکنده ای بودیم که از مجموع اعتصاب های دوره قبل چند بارز بیشتر

بوده است. جالب این جاست که این اعتصاب ها حاصل عقب نشینی دیکتاتوری و پیدا شدن امکانات شبه دمکراتیک (مثل سال های ۳۹ تا ۴۲) نبوده و درست به موازات رشد سریع خشونت و اختناق رژیم رشد کرده است. اعتصاب جهان چیت، شرکت واحد، پالایشگاه ها و چندین اعتصاب کوچک دیگر کارگری در این سه سال رویداده که در برابر اغلب آنها رژیم به خشونت متوسل شده است.

طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجویی تقریباً هیچگاه قطع نشده. اغلب دانشگاه هر سال تعطیل شده و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده اند. اینها آن نمود هائی است که به آمار در می آید. اما مهمتر از اینها تغییری است که در مناسبات توده ها با جنبش رویداده است. آنچه از مبارزات دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود عبارت بود از شکست، تسلیم طلبی و باز شکست. توده ها نه تنها همواره در پشت سر رهبری خود شکست خورده بودند، بلکه بارها شاهد تسلیم طلبی رهبران، سازش و از میدان گریختن آنها بودند. این پدیده در مردم بی اعتقادی به مبارزه، بی اعتقادی به عناصر پیشرو و بی اعتقادی به نیروی خود را بوجود آورده بود. جنبش مسلحانه طی سه سال مبارزه خونین به این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده زد. مردم اینک پس از این مبارزه خونین پیش خود می گویند: این بچه ها، یک چیز دیگری هستند. مردم اینک اعتقاد دارند که چریک ها اگر کم تجربه اند، اگر با دشمنی بسیار نیرومند سرو کار دارند ولی عزمی استوار دارند و در برابر دشمن سازش ناپذیرند. مردم با چریک ها ابراز همدردی می کنند. آنها را از خود می دانند. گر چه هنوز به حمایت مادی از آنها بر نخاسته اند اما طی سه سال گوش به زنگ حیات و حمایت آنها بوده اند. مردم با انتقال اخبار و پخش صداها شایعه به سود چریک ها رژیم را به ستوه آورده اند. هر چریکی که از پای در آمده به دنبال خود افسانه های قهرمانانه باقی گذاشته. به دنبال حمله به پاسگاه سیاهکل و حتی پس از اعدام سیزده نفر، جنگل ها مملو از دسته های چریک شد. پس از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای نه چریک فراری مردم با ساختن ده ها لطفه رژیم را به مسخره گرفتند. پویان پس از شهادت بارها زنده شد. صفاری در جنگ و گریز های خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام شهادت ساعت ها یک تنه با دشمن جنگید. مهرنوش با مسلسل از بامی به بامی می جست و عوامل دشمن را از پای در می آورد. زیرم افسانه های ملی را در جوانمردی و انسان دوستی بار دیگر زنده کرد. اینها نشانه های مثبتی از همدردی و علاقه مردم نسبت به مبارزه مسلحانه است. مردم که همواره خود را پاک باخته و زبون می یافتند. این بار عنصری را در برابر دشمن خود می بینند که مرگ را به بازی می گیرد و بی آنکه چشمداشتی به مردم داشته باشد تا آخرین نفس در راه عدالت می جنگد. این پدیده ای نیست که در حیات جامعه اثر نگذارد. مردم نمی توانند برای همیشه در برابر این عنصر بی تفاوت بمانند. به این ترتیب در این سه سال نه تنها ما شاهد رشد فعالیت مردم بر ضد رژیم بوده ایم. بلکه فاصله بین توده و جنبش کوتاه تر شده و یخ جدائی در برابر شور انقلابی چریک در حال ذوب شده است. مردم که در گذشته چیزهائی از درنده خوئی رژیم می شنیدند. اینک با چشم خود چهره بدون ماسک رژیم را می بینند. آنها حتی قدمی جلوتر رفته اند و سر نیزه دیکتاتوری شاه را روی پوست خود احساس می کنند. رژیم هیچگاه طی دو دهه گذشته این چنین نزد توده ها رسوا نبوده است. دیگر اعصاب عناصر پیشرو به خاطر عوامفریبی رژیم خرد نمی شود. گر چه فشار، خشونت و ستم افزایش یافته ولی دیگر رژیم هیچ امیدی به فریب دادن مردم ندارد. دیگر برنامه های عوامفریبانه قادر نیست چشم مردم را تیره سازد. مردم اینک دشمن خود را بهتر از پیش می شناسند. هنوز از او هراس دارند اما دیگر در برابر این دشمن تنها نیستند. این دگرگونی در توده ها حاصل رشد تضادهای سیستم و اثری است که جنبش مسلحانه روی این تضادها گذاشته است. اگر جنبش نمی بود، تضادها می توانستند مدتها به رشد خاموش خود ادامه دهند. اما اینک پیشاهنگی در میدان است که رشد این تضادها را تسریع می کند و نیروهائی را که در دو طرف تضاد قرار دارند به برخورد می کشاند.

این هاست دگرگونی هائی که در موقعیت توده ها پیش آمده. بی شک اینها گامی است در جهت تدارک شرایط انقلاب. این نتایج را حتی مخالفان مبارزه مسلحانه نمی توانند به آسانی انکار کنند. اما در حالیکه این نتایج نسبت به آنچه قبلاً بود چشمگیر است در برابر آنچه باید در آینده به آن دست یابیم ناچیز می نماید. در آینده باید توده ها در ابعاد وسیع تری، بصورت متحد بر ضد دشمن خود دست به حرکت بزنند. جنبش باید رهبری مردم را در کلیه سطوح بدست بگیرد. سرانجام باید مردم به مبارزه قهر آمیز با رژیم

روی آورند. در برابر چنین دورنمایی است که باید از نتایج بدست آمده دچار غرور نشویم. باید به این نتایج پر بها ندهیم و با هوشیاری به مبارزه خود ادامه دهیم.

اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیست های حامی آنها

رژیم دیکتاتوری پس از سرکوب تاریخی سال های ۳۲ تا ۳۴ هیچگاه تا ظهور جنبش مسلحانه با یک جریان داخلی خطرناک روبرو نبود. رژیم که توانسته بود حزب توده و جبهه ملی را، با آن همه نیرو و امکان، حداکثر ظرف دو سال سرکوب کند، این بار با جنبشی روبرو شد که به تدریج امید غلبه بر آن را دارد از دست می دهد. رژیم که در آغاز فکر می کرد با یک ضربه جنبش را در نطفه خفه خواهد کرد، به تدریج دریافت که با حریف پی گیر و خطرناکی روبروست. لاف و گراف های اولیه رژیم جای خود را به تدارک طولانی و همه جانبه سرکوب داد. «کمک آشپزهای ارتش شاهنشاهی» جای خود را به «کمیته مشترک» نیروهای مخصوص گاردهای مختلف که به قیمت اجیر کردن دهها هزار نفر نیرو و صرف میلیاردها خرج بوجود آمده اند، دادند.

تلویزیون ها، رادیوها، روزنامه ها، نمایندگان مجلس، خود شاه و همه نوکرانش سه سال است به جنبش مسلحانه حمله می کنند. پس از جنگ رادیویی ایران و شوروی و ایران و مصر و عراق چنین حمله گسترده ای بی سابقه بوده است. اهمیت موضوع در این است که این بار هدف حملات یک جنبش کاملاً داخلی است. در این فاصله هر روز دیکتاتوری شاه چهره خشن تری به خود گرفته، هر روز ماسک رژیم بیشتر دریده شده. رژیم به مثابه دشمن آشکار مردم ایران و ژاندارم بی آزر امپریالیست ها در منطقه شناخته شده است. در این میان از جمله عواملی که به جنبش کمک کرده، جنبش های انقلابی منطقه و تضادهای منطقه ای است. جنبش فلسطین و جنبش ظفار نقش چشمگیری در افشای چهره رژیم در منطقه داشته اند. بخصوص جنبش ظفار تبدیل به باتلاق کوچکی برای رژیم شده که می تواند گسترش یابد و پایه های رژیم دیکتاتوری سلطنتی را به لرزه در آورد. رژیم دیگر نزد افکار عمومی جهان هیچ حیثیتی ندارد. بی شک دیکتاتوری شاه یکی از خون آشام ترین دیکتاتوری های جهان معرفی شده است. دیگر امیدی به جبران مافات نیست. در برابر جنبش مسلحانه و جنبش های انقلابی منطقه، نقش فردی شاه هر روز عمده تر شده است. مشاوران سیاسی و رجال نظامی همه به درجه نوکران در خانه «خان» تنزل کرده اند. شاه و خانواده سلطنتی مهمترین مقامات و بیشترین سودها را به جیب خود می ریزند. ضرورت اعمال خشونت هر چه بیشتر ابعاد بی سابقه ای به دیکتاتوری فردی بخشیده است. این امر تضادها را در درون طبقه حاکمه و جناح های امپریالیستی تشدید کرده است. سرمایه داران از خود می پرسند: آیا راهی به جز دیکتاتوری خشن شاه برای حفظ سیستم وجود ندارد؟ آیا باید حیات سیستم را فدای خودکامگی شاه و خانواده او کرد؟ جناح های ناراضی امپریالیستی با این صداها همراه می شوند. آنها می پرسند: آیا هنگام آن نرسیده تا دیکتاتوری را مانند نگودین دیم و امثال او فدای مصالح خود سازیم. البته در منطقه ما این عمل جسارت آمیز و خطرناک است. معذالک شاه زیر فشار قرار می گیرد تا راه های عاقلانه تری برای حفظ سیستم بیابد. این نیز نمود دیگری از تشدید تضادهای درونی سیستم است. آیا مبارزه مسلحانه در این میان نقشی نداشته است؟ آیا دریدن ماسک های رژیم، رسوا کردن آن نزد مردم و جهان حاصل مبارزه مسلحانه نیست؟ رژیم که همواره عادت داشت جنبش را با مشی مسالمت آمیز آن در برابر اعمال قهر ضد انقلابی خود مات کند، رژیم که از شبکه های سیاسی با تمسخر یاد می کرد و می رفت که مبارزه مسلحانه را نیز در سیمای «پایگاه دهقانی» آن به مسخره بگیرد، سزای خود را دید و درست هنگامی که فکر می کرد همه چیز بر وفق مراد اوست با ضربه خیره کننده چریک روبرو شد. مبارزه قهر آمیز از سوی چریک به رژیم تحمیل شد. قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی علم شد. رژیم به میدانی کشیده شد که همواره از کشیدن به آن در هراس بود.

اینک این دیکتاتوری شاه است که با رسوائی در برابر جنبش به خود می پیچد و هر روز چهره واقعی خود را آشکارتر می کند. جنبش در مصاف با رژیم دوره حساسی را می گذراند. دوره هایی که طی آن نیاز به عزمی استوار و اعصابی پولادین دارد. برای عناصر آگاه این اراده پولادین حاصل آگاهی و ایمان انقلابی آنهاست. آمادگی برای ادامه مبارزه تا هر وقت لازم باشد. دشمن باید بداند که چریک به مبارزه ادامه خواهد داد، حتی اگر تا آخرین فرد گروه سیاسی - نظامی موجود شهید یا اسیر شوند. دیری نمی

گذرد که جنبش نیروهای تازه ای را جانشین آنها خواهد ساخت. شرایطی که مبارزه مسلحانه را ایجاب کرده است نیروها و سازمان های لازم آن را پیاپی می آفریند. سرانجام این رژیم است که از پیروزی نومید خواهد شد نه چریک که نماینده مردم در برابر رژیم است. در آینده، در برابر رشد و گسترش مبارزه مسلحانه باید رژیم بیش از پیش موقعیت خود را از دست بدهد. هنگامی فرا می رسد که دستگاه های اجرائی در دل اعتراف می کنند که پیروزی غیر ممکن است. این یک نقطه عطف استراتژیک است. ما هنوز به این نقطه نرسیده ایم اما از آن فاصله زیادی نداریم. سرانجام باید به آنجائی برسیم که رژیم در میان تضادهای خود غرق شود. هر کس و هر دستگاهی به فکر نجات خود و پر کردن جیب خود خواهد افتاد. گسترش نیروهای مسلح و بال رژیم خواهد شد. جنبش باید در آینده به چنین موقعیتی دست یابد.

نتایجی که مبارزه مسلحانه بر پيشاهنگ به جای گذاشته:

جریان های سنتی در برابر اختناق و اعمال قهر انقلابی رژیم از مبارزه بازمانده و کوشش های آنان محدود به حرکات مردم با یکدیگر و ایجاد یک جنبش یکپارچه علیه رژیم نبود. قبلاً به این نحوه برخورد جبهه ملی، حزب توده و سازمان های مشابه آنان اشاره کردیم. در اینجا کافی است به آخرین سال های قبل از ظهور جنبش مسلحانه نظری بیاندازیم و موقعیت جریان ها و نیروهای پیشرو را که مسئولیت آگاه ساختن مردم و هدایت حرکات آنان را به عهده داشتند مورد بررسی قرار دهیم:

طی چند سال آخر دوره مورد بحث (۴۹-۴۲) جناح های مختلف جبهه ملی هیچگونه نمود سیاسی نداشتند. جریان های وابسته به جناح چپ این جبهه نیز ناگزیر از سکوت شده بودند. تنها عناصر مبارزی که خواستار ادامه حرکت بودند از این جریان جدا شده و به جنبشی که در حال رشد جنینی خود بود، پیوسته بودند. حزب توده، پس از آشکار شدن نقش پلیسی شبکه داخلی خود بیش از پیش به بی عملی دچار شده و نومیدانه به تبلیغات کمرنگ رادیویی خود که کمتر شنونده ای می یافت، ادامه می داد. طی این دوره تنها جریان هائی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند، حتی اگر برخی از آنها اعتقادی روشن و شناختی دقیق از مبارزه مسلحانه نداشتند، در برابر رژیم مقاومت می کردند و حتی در هنگام بازداشت و یا شکست خود نیز از موضع مردم در برابر رژیم دفاع می کردند. معذالک این جریان ها که در مرحله ای از تدارک یا در آغاز حرکت خود ضربه می خوردند قادر نبودند شناخت روشنی از «پیشاهنگ» به مردم بدهند.

درست در آستانه ظهور جنبش مسلحانه رژیم با بر پا ساختن چند «شوی» امنیتی روحیه مردم و بخصوص جریان های مخفی مبارز را زیر ضربات خود گرفته و تخم یاس و بدبینی را در بین آنها پراکنده می ساخت. عده ای از سردمداران سازمان های خارج از کشور که مدعی رسالت انقلابی در زیر شعارهای «چپ نما» بودند درست در همین آخرین سال، دست های خود را در برابر رژیم بلند کرده و به دیگران نیز فرمان تسلیم بلاقید و شرط می دادند. برای اینکه بدانیم اینک چه داریم، باید این خاطرات دردناک را یاد آور شویم. عناصر و جریان هائی که بار مبارزه را به دوش گرفته بودند در یک چنین جوی نومید کننده قرار داشتند که شاهد تولد خونین جنبش مسلحانه شدند. درست هنگامی که رژیم کمتر از هر وقت انتظار داشت، از دل مردمی که محکوم به شکست ابدی شده بودند، آتش فشانی سر طغیان برداشت. نفس در سینه ها حبس شد، در میان بهت دوست و دشمن عنصری پا به میدان گذاشت که مردم تا کنون از وجود آن بی خبر بودند.

ضربات وحشیانه رژیم با ضربات متقابل پاسخ داده شد. جانبازی و جسارت چریک مردم و همه عناصری را که به نحوی با مبارزه سروکار داشتند به حیرت تحسین آمیزی واداشت. از آن پس چه شده است؟

رژیم وعده نابودی این نیرو را می داد ولی هر چه گذشت، ناگزیر اعتراف به شکست خود در انجام وعده اش می کرد. در این سه سال بیش از صد تن در برخورد با عناصر سرکوب، در کوه، خیابان و میادین تیر از پای در آمدند. صدها تن در زیر پرچم مبارزه مسلحانه بر ضد دیکتاتوری شاه جنگیده اند و در تمام مراحل مبارزه از آرمان های خود دفاع کرده اند. در این مدت اولین جریان های چریکی که جلوتر از همه آنها «چریک های فدائی خلق» و «مجاهدین خلق» قرار دارند خود را تثبیت کرده اند. امروز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه ایران را که در این جریان های کوچک و بزرگ شکل می گیرد، می شناسند و به عنوان

مهمترین دشمن رژیم از آنها نام می برند. اینها حقایق غیر قابل انکار است. جنبش که در دوره قبل تنها یک جریان اقلیت به شمار می رفت در این مدت تبدیل به مهمترین جریان در بین نیروهای فعال به شمار می رود. همراه با آغاز عملیات مسلحانه مبارزه ایدئولوژیک در درون پشاهنگی که خصلت آن پراکندگی و عدم وحدتش در مشی مبارزه بود آغاز شد. مبارزه با نظرات تسلیم طلبانه، با گرایش های رفرمیستی و برخورد غیر فعال و مکانیکی با مساله مبارزه و انقلاب اولین هدف های این مبارزه ایدئولوژیک بود. اپورتونیسم راست جنبش را متهم به ماجراجویی می کرد و از شکست های تاکتیکی برای اثبات ادعای خود بهره می جست. اینجا دیگر می بایست نه تنها عناصر پیشرو بلکه توده ها در جریان مبارزه درونی جنبش قرار بگیرند. بنا بر این جنبش مانعی نمی دید که در حالیکه با مسلسل و نارنجک به دشمن خلق یورش می برد با برداشتی خلاق از مارکسیسم-لنینیسم به اپورتونیسم بتازد. این مبارزه تا امروز ادامه دارد و در آینده نیز بی گمان مطابق با ضرورت ها و الویت ها ادامه خواهد یافت. آنچه ما به دست آورده ایم این است که جنبش مسلحانه به مثابه مرحله ای از جنبش رهائی بخش اکنون بخش مهمی از جنبش عمومی مردم به حساب می آید. اینک این جنبش به قیمت ده ها شهید و صدها اسیر توانسته است خود را به مردم معرفی کند. مردم اینک نیروی را می بینند که می توانند به آن اعتماد کنند. این تحول چشمگیر در کیفیت پشاهنگ و مناسبات او با مردم است.

از نظر کمی ابعاد نیروها ی فعال که بازگو کننده مفهوم پشاهنگ خلق هستند، چندین برابر شده است. در حالیکه طی دوره قبل تنها کمتر از ده گروه و جریان مبارزه با سرکوب روبرو شده و حاصل این سرکوب بطور متوسط وجود سیصد زندانی سیاسی و کمتر از ده نفر شهید بوده است. طی سه سال اخیر بیش از سی جریان کوچک و بزرگ مبارزاتی با دشمن روبرو شده اند و حاصل سرکوب رژیم بطور متوسط سالانه دو هزار و پانصد زندانی و نزدیک به دویست تن شهید بوده است. علاوه بر این جنبش در سطح نسبتا وسیعی در سراسر کشور، در شهرهای کوچک و بزرگ گسترش یافته است. این رشد چشمگیر در شرایطی به عمل نیامده که دیکتاتوری عقب نشسته باشد (مثل سال های ۳۹ تا ۴۲) و امکاناتی برای حرکات سیاسی پیدا شده باشد. این رشد سریع در شرایطی حاصل شده که هر قدر خشنوت دیکتاتوری افزایش یافته شکنجه ابعاد کاملاً بی سابقه ای پیدا کرده (تنها چندین نفر در زیر شکنجه جان سپرده اند). سیستم کنترل، مراقبت و تعقیب به مرزهای نهائی خود در جهان، رسیده. رژیم منکر هر گونه حقی برای مردم شده و خودکامگی، تجاوز و وحشیگری بحد غیر قابل تصویری رشد کرده است. در چنین شرایطی کدام عامل امکان چنین گسترش را به مبارزه داده است؟ به نظر ما بدون هیچ تردید این حاصل مبارزه مسلحانه، این شیوه انقلابی است که کاملاً با شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما مناسب بوده است. از این حیث مبارزه مسلحانه توانسته است به میزان غیر قابل توصیفی به هدف های پیش بینی شده دست یابد. معذالک در سطح کل جنبش و بطور اخص در میان پیشرو ترین جریان ها اشتباهات، نارسائی ها و حتی گرایش های ناسالم دیده شده است. هر کس چشم خود را به این اشتباهات و گرایش های ناسالم ببندد نه مدافع مبارزه مسلحانه بلکه مسخ کننده و ویران گر آن خواهد بود. هم بدین سبب است که مبارزه با این گرایش های ناسالم در سطح کل جنبش و بویژه در سازمان چریک های فدائی خلق که عمده ترین جریان مارکسیستی جنبش است وظیفه تمام مبارزان بخصوص مارکسیست-لنینیست های راستین است.

مبارزه مسلحانه بر پشاهنگ اثر مثبت غیر قابل انکار گذاشته ولی پشاهنگ ما هنوز مراحل ابتدائی حیات خود را می گذراند. در اینجا نیز باید بگوئیم آنچه بدست آورده ایم قابل پذیرش است و اما در مقابل آنچه باید بدست بیاوریم چیز بزرگی نیست. جریان های مارکسیست لنینیست جنبش مسلحانه باید در پروسه تکامل خود به سازمانی واحد، با تجربه و قدرتمند تبدیل شوند. باید در رابطه با افزایش فعالیت مردم و از آن جمله طبقه کارگر این سازمان (یا سازمان ها) به پشاهنگ متحد و انقلابی طبقه کارگر تبدیل شوند، پشاهنگی که می کوشد با در پیش گرفتن صحیح ترین برنامه استراتژیکی و تاکتیکی، باشناخت درست شرایط و دادن بهترین پاسخ ها به ضرورت های جامعه و جنبش رهائی بخش به پشاهنگ همه خلق تبدیل شود. ما هنوز تا رسیدن به چنین هدفی فاصله داریم. معذالک دوری ما از هدف نباید موجب سهل انگاری ما نسبت به هدف شود. وحدت نیروهای وابسته به طبقه کارگر امری نیست که خود بخود فراهم شود. در عین حال نمی توان از طریق مذاکرات «میز گرد» به آن دست یافت. مبارزه ایدئولوژیک

خستگی ناپذیر، درک ضرورت و اهمیت وحدت این نیروها در تعیین سرنوشت انقلاب و کوشش خستگی ناپذیر در انجام رسالت انقلابی در برابر مردم، این هاست عواملی که در یک پروسه مبارزاتی ما را به عالی ترین مرحله تکامل پیشاهنگ طبقه کارگر رهنمون خواهد کرد. چنین پیشاهنگی در طی مراحل یک پروسه قهر آمیز، اساساً خصلت سیاسی- نظامی خود را حفظ کرده فرم و محتوای ویژه ای خواهد داشت. همچنانکه پیشاهنگ طبقه کارگر، حتی در فرم معین حزب طبقه کارگر، در هر مرحله از یک جنبش و در هر سرزمین بنا بر شرایط تاریخی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آن و بنا بر وظایف و رسالتی که این حزب بر عهده گرفته است ویژگی خود را دارد. چنین است دورنمای تکامل پیشاهنگ طبقه کارگر در آینده جنبش ما. دورنمایی که ما از هم اکنون آن را باید بشناسیم و آگاهانه و استوار به سوی آن گام برداریم.

مساله رهبری جنبش رهایی بخش امری نیست که جریان های مارکسیستی در حرف از هم اکنون مدعی آن شوند. نیروهای ناسیونالیست با ایدئولوژی بورژوازی ملی و ایدئولوژی التقاطی خرده بورژوازی در جنبش رهایی بخش نقش تاریخی دارند و مدعی طبیعی رهبری جنبش رهایی بخش به شمار می روند. مارکسیست- لنینیست ها که در حال حاضر نماینده جنبش کارگری هستند تنها در پروسه مبارزه است که می توانند و می بایست شایستگی خود را برای احراز رهبری جنبش اثبات کنند. مادام که این نیروها پراکنده، دچار دسته بندی های خرده بورژوائی و نارسائی ها و انحرافات اصولی هستند نمی توانند رهبری طبقه کارگر را به دست گیرند چه رسد به رهبری همه خلق را. معذالک برای جریان های انقلابی مارکسیست- لنینیست یعنی آنها که به شناخت دیالکتیکی از شرایط خود دست یافته و به مشی انقلابی در مبارزه عملی می کنند، امر تأمین هژمونی طبقه کارگر در جنبش رهایی بخش هدفی مهم به شمار می رود. تنها راه رسیده به این هدف اتخاذ شیوه انقلابی مبارزه، سخت کوش و آگاهانه در جهت این هدف است. بنا بر این کوشش در راه تأمین رهبری طبقه کارگر از کوشش در راه رهبری همه خلق جدا نیست و راه دست یافتن به آن اساساً مبارزه پی گیر و اصولی با دشمن خلق و طبقه و فرعا مبارزه ایدئولوژیک پیگیر در درون جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش با هر گونه انحراف به چپ و راست و فرصت طلبی است.

ظاهراً با بیان این آخرین مطالب بحث ما در باز شناختن مبارزه مسلحانه پایان یافته ولی هنوز یک مساله مهم مانده که باید به آن پاسخ داده شود. مساله این است که نارسائی ها و احیاناً گرایش های نادرستی را که در جنبش مسلحانه بروز کرده بشناسیم و حداقل

خصوصیات عمده این گرایش و ضرورت مبارزه با آنها را مورد بحث قرار دهیم. بنا بر این می پرسیم **خصوصیات عمده**

اپورتونیسیم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست؟

به نظر ما این مساله دارای اهمیت زیادی است بخصوص در شرایطی که هنوز مشی انقلابی نتوانسته برتری بی چون و چرا در جنبش عمومی پیدا کند و مبارزه ایدئولوژیک با حدت و شدت باید همراه با مبارزه سیاسی ادامه یابد. مبارزه ایدئولوژیک مانند مبارزه با دشمن در شرایط و مراحل مختلف از فرم و محتوای متنوعی تبعیت می کند. در شرایطی این مبارزه اساساً بصورت مبارزه درونی حزب در می آید. در شرایطی دیگر به صورت مبارزه بین جناح ها و جریان های مختلف یک جبهه و در شرایطی مثل موقعیت فعلی ما بصورت مبارزه ای چند جانبه از سوی گروه ها و جریان های مختلف و گاه جناح های داخلی یک سازمان یا گروه ظاهر می شود. از آنجا که در حال حاضر جریان های وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در یک حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند بنا بر این مبارزه با اپورتونیسیم نمی تواند در چارچوب داخلی یک سازمان یا درون سازمان های مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح کل جنبش بدون قید و شرط گسترش می یابد. از سوی دیگر مبارزه در راه رسیدن به مشی انقلابی تنها به جریان های مارکسیست- لنینیست محدود نمی شود. هر گونه مشی نادرست که جنبش را از راه خود منحرف سازد و نیروهای ارزنده مردم را به هدر دهد، خواه از جانب نیروهای ناسیونالیست پیش گرفته شده باشد، و خواه از جانب جریان های مارکسیست- لنینیست حمایت شود باید ریشه کن گردد. بنا بر این مبارزه ایدئولوژیک میدان باز هم وسیع تری پیدا می کند. با این توضیح مقدماتی نگاهی به گذشته نزدیک مبارزه ایدئولوژیک می اندازیم:

حزب توده به مثابه مهمترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت. معذالک این رسالت پیشاهنگی به منزله انقلابی بودن حزب توده نبود. زیرا همه می دانیم که این حزب دچار اپورتونیسمی ریشه دار بود. که سرانجام طبقه کارگر و همه خلق را به شکست استراتژیک کشاند و پس از این شکست حزب توده پیشاهنگی خود را از دست داد و به یک سازمان اساسا در مهاجرت که خود را رسما مارکسیست-لنینیست می داند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد. در این دوره از حیات خود، حزب توده بیش از گذشته در غرقاب اپورتونیسم غوطه خورده و علیرغم امکانات بین المللی که در اختیار داشته کمتر از هر وقت دیگر به جنبش خدمت کرده است. اگر آسیب های دهساله تشکیلات پلیسی داخلی این حزب را به حساب آوریم آن وقت متوجه می شویم که چگونه اپورتونیسم ریشه دار درون حزب طی یک مدت طولانی از جانب دشمن به بازی گرفته شده است. عمده ترین خصلت اپورتونیسم حزب توده در این سال ها عبارت بوده است از:

۱- برخورد مکانیکی با مساله مبارزه و دچار شدن به سیاستی غیر فعال در برابر شرایط جامعه و عملا منتظر ماندن تا شرایط خود بخود و یا بر اثر دخالت عواملی که ارتباطی به حزب توده ندارد، بهبود یابد. این برخورد مکانیکی که بی عملی نام گرفته است هر گونه رسالت انقلابی و نقش آگاه سازنده حزب توده را نقض می کند و با داعیه رهبری حزب مغایرت دارد.

۲- حزب توده به دنباله روی بی چون و چرا از سیاست دولت شوروی در ایران ادامه داده و با تغییرات این سیاست موضع تبلیغاتی خود را در برابر رژیم تغییر داده است.

۳- بنا بر گرایش های نیروهای داخلی گاه و بیگاه سعی کرده است در تبلیغات (که مهمترین نمود حیات این حزب بوده است) از این زمینه ها برای کسب وجهه استفاده کند و در نتیجه در حرف مواضع مختلفی را بدون توجه اصولی اتخاذ کرده است.

با ظهور جنبش مسلحانه حزب توده احساس کرد که این بار با نیرویی سروکار دارد که مبارزه با آن بسیار دشوار است. و این دشواری از این واقعیت ناشی می شود که جنبش مسلحانه سخت به دشمن یورش می برد و بدون هیچ تردید و تزلزلی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود دفاع می کند پس حزب توده نخست با این «جوانان کم تجربه» ابراز همدردی کرد و به «انتقاد پدرانه» از آنها پرداخت و سپس که خطر منفرد شدن خود را بیشتر احساس کرد به حملات خود افزود تا آنجا که این حرکات را رسما ماجراجوئی خرده بورژوازی و حتی آب به آسیای دیکتاتوری ریختن نامید. در این مرحله، چهره راست و سازشکارانه اپورتونیسم به وضوح از خلال تبلیغات و تعلیمات حزب توده آشکار شد. ویژگی اپورتونیسم راست حزب توده در خطوط زیر نمایان است:

۱- شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است. علیرغم اینکه به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد معتقد است که این سیستم سرانجام به دموکراسی بورژوائی و یا چیزی شبیه آن روی خواهد کرد. در اینجا حزب توده از درک تفاوت های این سیستم با سرمایه داری غربی عاجز است و بیهوده انتظار اعطای حقوق اساسی و دموکراتیک را از جانب رژیم می کشد. به این دلیل حزب توده با نوعی امیدواری تقاضای آزادی فعالیت های سیاسی و سندیکائی را می کند و بیهوده بهبود شرایط بیمه های اجتماعی کارگران و مانند آن را خواستار می گردد.

۲- حزب توده معتقد است که باید در شرایط حاضر مبارزه تنها در شکل مسالمت آمیز آن انجام پذیرد.

این دگم از یک رشته استدلال های رویزیونیستی ناشی می شود. عوامل سازنده این دگم عبارتند از: الف- مبارزه طبقه کارگر باید مرحله سه گانه مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون و چرا بپیماید. در این استدلال اولاً روی تمام پروسه ای که طبقه کارگر و همه خلق ما طی چند دهه از سر گذرانده اند، (از جمله به آنچه خود حزب توده طی بیش از دوازده سال گذرانده) خط بطلان کشیده شده و ثانياً به تکامل مبارزه طبقاتی و اشکالی که در شرایط مختلف به خود می گیرد بی توجهی شده است. ب- حزب توده امکان گذار مسالمت آمیز به حاکمیت را اساساً پذیرفته است و امیدوار است با اتکاء به قدرت جهانی سوسیالیسم بدون درد سر و خونریزی به حاکمیت برسد. ج- حزب توده هر گونه توسل به قهر را مادامی که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم-لنینیسم و نمودی از ماجراجوئی خرده بورژوازی می شناسد. این حزب قادر به درک

این واقعیت نیست که اولاً پیشاهنگم موظف است فعالانه در تسریع این شرایط شرکت کند و نقش جنب می تواند و باید در خلق شرایط انقلاب به حساب آید. به این ترتیب حزب توده در شرایط حاضر مخالف جدی کاربرد قهر انقلابی برای تسریع شرایط عینی و ذهنی انقلاب است.

۳- حزب توده علیرغم تجارب طولانی جنبش کارگری، نسبت به رابطه این جنبش با جنبش رهایی بخش هنوز دچار یک نوع یک جانبه نگری طبقاتی است و نوعی اکونومیسیم بر حزب مستولی است. اگر برخی جریان های تازه مارکسیست شده دچار چنین پدیده ای که می توان آن را نوعی «کارگرگرایی» نامید، بشنوند امر بعیدی نیست ولی تاثر انگیز است که حزب توده علیرغم کهنولت خود هنوز دچار این بیماری کودکانه است.

۴- حزب توده موقعیت واقعی خود را در جامعه و جنبش درک نمی کند. علیرغم اینکه طی دو دهه نقش عمده ای در تعیین سیر جنبش نداشته و محکوم به نوعی زندگی در مهاجرت شده است هنوز خود را به عنوان نماینده منحصر به فرد طبقه کارگر می شناسد و با طرح این ادعا به سهم خود به رشد نیروهای جدید که می بایست رسالت خود را در برابر طبقه و خلق به عهده بگیرند آسیب می رساند.

۵- بالاخره حزب توده همچنان از مناسبات انترناسیونالیستی برداشتی مکانیکی و غیر مارکسیست-لنینیستی دارد. حزب توده خود را ملزم به تبعیت بی قید و شرط نسبت به «قطب» جهانی می داند و از تصحیح موضع خود نسبت به مناسبات بین المللی و روابط بین احزاب و جنبش های جهان عاجز است. نتیجه چنین اپورتونیسمی این است که حزب توده نه به عنوان طبقه کارگر بلکه به عنوان یک سازمان کوچک نیز نتواند نقش و مسولیت خود را به دوش بگیرد. نتیجه این می شود که جریان های مارکسیست - لنینیست معتقد به مبارزه مسلحانه ناگزیر می شوند بر ضد مشی حزب توده به عنوان مهمترین مظهر اپورتونیسم راست طی سال های اخیر دست به مبارزه ایدئولوژیک بزنند و بکوشند که چهره اپورتونیستی حزب را بر نیروهای مبارز آشکار سازند.

اگر ما طی سه سال گذشته همراه با مبارزه ای خونین با دشمنان ما اپورتونیسم حزب توده نیز مبارزه کرده ایم به دلیل اهمیتی است که برای این پروسه و تاثیر آن در جنبش، بخصوص در بخش کارگری یا مارکسیست-لنینیستی آن قائلیم. تقریباً تمام معتقدان به مبارزه مسلحانه در این مبارزه ایدئولوژیک متحد بوده اند گر چه نحوه برخورد های متفاوت و احیاناً برخی موضع گیری های نادرست در این مبارزه ایدئولوژیک به جای سود به ما آسیب رسانده است. در این دوره ما با یک پروسه اپورتونیستی دیگر نیز سرو کار داشته ایم. این پروسه ظاهری چپ و باطنی راست داشته است. ما با سازمان انقلابی، طوفان و دیگر هم مسلکان آنها نیز درگیر مبارزه ایدئولوژیک بوده ایم. در دوره قبل این جریان ها خطر عمده ای محسوب نمی شدند. آنها بر سر «قطب گرایی» با حزب توده اختلاف داشته و دارند. اینها جریان های طرفدار چین و معتقد به «اندیشه مائو» اند که می کوشند از موضع بین المللی و منطقه ای چین دفاع کنند و بدو توجه به شرایط میهن خود استراتژی انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند. تصادفی نیست که تقریباً تمام این پروسه ها نیز از درون جریان های مهاجران و دانشجویان مقیم خراج، از جو دموکراسی های غربی ناشی می شود و رنگ آفتاب ایران را بر چهره ندارد. این جریان ها که روزی در زیر شعارهای چپ نمای خود نیروهای را جلب می کردند امروز حداقل در داخل کشور زمینه مساعد را از دست داده اند. کوشش هایی که این پروسه ها برای انتقال مبارزه به داخل کشور به عمل آورده اند اغلب با نتایجی منفی، شکست خورده است. روزی بود که کسی جرات نمی کرد به این دون کیشوت های فرنگی مآب بگوید بالای چشمستان ابروست. آنها شوالیه های نجات بخشی بودند که با شمشیر چوبی به جنگ «سوسیال امپریالیسم» و حزب «وابسته» به آن می رفتند. ولی امروز واقعیت چهره خود را نمایان ساخته. سردمداران این پروسه ها پیاپی به رژیم تسلیم شده است. پس از هیاهوی بسیار هر یک همچون گوسفند از پی دیگری به مسلخ تبلیغاتی رژیم رفته اند. مخالفان سر سخت دکتر یزدی ها گوی سبقت را از آن ها ربوده اند. و بالاخره سازمان رهایی بخش که در زیر فشار واقعیت ها می خواست پلی بین دو مشی بزند. گروهی که پایگاه دهقانی و مزارع تربت را با قصد ربودن سفیر آمریکا توأم ساخته بود، و آخرین امید طرفداران این پروسه ها به شمار می رفت، پروسه ای که ممکن بود به عنوان یک استثنا خود را از سقوط نجات دهد، متأسفانه سر بزنگاه، به سازش کشیده شد و رسالت

انقلابی خود را به زیر پای رژیم افکند. بنحو تاثیر انگیزی این استثنا نیز قاعده از آب در آمد. بی شک عدم درک واقعیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران و موضع غیر اصولی این پروسه ها، بی ریشگی ایدئولوژیک و در یک کلام اپورتونیسمی که بر پروسه چیره شده است در این تسلیم طلبی ها، در این ناکامی های اجتناب ناپذیر سهم دارد. اینک بینیم خصوصیات عمده اپورتونیسم در این پروسه ها کدام است:

این پروسه اپورتونیستی که ظاهری چپ و باطنی راست دارد با خصوصیات زیر مشخص می شود:

۱- در شناخت سیستم مسلط بر جامعه دچار دگماتیسم قشری است. این پروسه ها سیستم فعلی را نیمه فئودال- نیمه مستعمره می شناسند و معتقدند اصولاً امکان تغییر خصوصیات آن طی دهه های گذشته (از جمله در جریان رفرم) ممکن نبوده است و بنا بر این فئودالیسم همچنان در ایران نقش عمده را در ساخت اقتصادی جامعه دارد. این برخورد را از آنجا دگماتیسمی می نامیم که قادر به درک تغییرات محیط اجتماعی خود نیست و به جای اینکه چشم و خرد خود را به سوی واقعیت بگشاید و از دانش عام مارکسیسم برای درک این واقعیت استمداد جوید به چند عبارت آیه مانند چسبیده است که در چند دهه قبل از جانب رهبری حزب کمونیست چین در باره سیستم های حاکم بر جهان صادر شده است. به نظر این پروسه ها اگر سیستمی جز فئودال- نیمه مستعمره در کشورهای تحت سلطه به ظهور رسیده باشد قبلاً رهبری خدشه ناپذیر حزب کمونیست چین می بایست آن را درک کرده و اعلام کرده باشد. از این گذشته الغای مناسبات فئودالی در «صلاحیت» بورژوازی کمپرادور نیست و تنها یک طبقه انقلابی قادر به حل این مساله است. پس «اصول» ما حکم می کند که اعتقاد ثابت خود را تغییر ندهیم و سیستم را نیمه فئودال نیمه مستعمره بشناسیم بخصوص که تنها استراتژی جنبش انقلابی در ایران نیاز مبرمی به ادامه این مناسبات فئودالی در روستا دارد. می بایست به روستاها تکیه کرد و پایگاه های دهقانی به وجود آورد. متأسفانه این یکدندگی تحجر آمیز مباحثات درونی جنبش ادامه می یابد ولی در برابر استدلال های عناصر سازمان امنیت این اعتقاد در هم می ریزد و آن چنان «دگرگونی» در عقاید رهبران این پروسه ها به وجود می آید که لازم می بینند آنچه را که تنها خود از درک آن عاجز بوده اند، از وسائل ارتباط جمعی به گوش همه مردم و همه جریان های مبارزاتی برسانند.

۲- در تعیین خط مشی جنبش و در پاسخ به چه باید کرد مبارزه نیز این پروسه ها دو روشی خود را نشان می دهند. آنها با قاطعیت می گویند ما مخالف هر گونه اعتقاد به گذار مسالمت آمیز هستیم. این تر که با روح مارکسیسم مطابقت دارد از آنجا مورد تأیید قرار می گیرد که یکی از خصوصیات رویزیونیسم معاصر ما در جهان، پذیرفتن امکان گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم است. اما پذیرش اصل گذار قهر آمیز از جانب این پروسه ها دردی از جنبش دوا نمی کند. زیرا که توسل به قهر انقلابی از دیدگاه این پروسه ها نیز عیناً مثل حزب توده تنها هنگامی مجاز است که کلیه شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده شده باشد. بنا بر این در حال حاضر مبارزه جنبه مسالمت آمیز خواهد داشت و بنا بر این مبارزه مسلحانه مغایر با اصول تلقی شده و زیر عنوان ماجراجویی قرار می گیرد. این پروسه ها نیز مانند حزب توده سعی می کنند از آثار کلاسیک مارکسیسم نقل و قول هائی در رد مبارزه مسلحانه بیاورند. بدون اینکه این نقل و قول ها را با شرایط خاص ایران انطباق دهند و آنها را با توجه به روح مارکسیسم- لنینیسم خلاق تفسیر کنند.

این پروسه ها در تعیین خط مشی خود روی مساله حزب تأکید می ورزند و وصول به آن را مقدم بر یک حرکت عمومی می شناسند و در این مورد تفاوت شان با رقیب شان یعنی حزب توده در این است که حزب توده معتقد است که هم اکنون چنین حزبی وجود دارد ولی این پروسه ها هنوز بر سر تشکیل، ایجاد و یا احیای حزب با یکدیگر اختلاف دارند و به هر حال ایجاد حزب طبقه کارگر را مقدم بر یک مبارزه واقعی با دشمن طبقاتی و امپریالیسم می دانند. اینها به این اصل که حزب انقلابی طبقه کارگر حاصل یک مبارزه انقلابی است و اینکه نمی توان مبارزه را تا ایجاد چنین حزبی معلق گذاشت اعتقاد ندارند. این برخورد مکانیکی و دگماتیستی با مساله حزب است.

در تعیین استراتژی جنبش (اگر بتوان از چنین استراتژی اصلاً سخن گفت)، این پروسه‌ها روی کار توده‌ای، رفتن به میان دهقانان، ایجاد پایگاه‌های دهقانی و بالاخره در مرحله نهائی دست زدن به یک جنگ چریکی دهقانی و محاصره شهرها از سوی روستاها را تأکید می‌کنند. تاکنون عملاً این جریان‌ها مقادیر هنگفتی سرمایه را خرج ایجاد پایگاه (مزارع و دامداری‌ها) در نقاط مختلف کرده‌اند و برای نفوذ در میان کارگران نیز گاه «سرمایه‌گذاری» کرده‌اند. چه بسا اشخاص صادقی که چند سال وقت خود را صرف نفوذ در دهقانان کرده‌اند و سرانجام صادقانه اعتراف کرده‌اند که این کوشش بیهوده و نادرست بوده است. این پروسه‌ها نه بخصوصیات اقتصادی و اجتماعی جامعه توجه دارند و نه از موقعیت سیاسی جامعه.

از نقش دیکتاتوری رژیم و موقعیت جریان‌های پیشرو برداشتی واقعی ندارند. آنها پای خود را در یک کفش کرده‌اند تا آنچه را که چند دهه قبل در چین گذشته است در اینجا پیاده کنند. آنهم از راه چنین تاکتیک‌های مردود و شناخته شده‌ای تعجب‌انگیز است کسانی که با چراغ دارند دنبال «ماجراجویی» می‌گردند تا آن را رسوا کنند، خود چنین در ورطه عمیق گرایش‌ها و تاکتیک‌های ناردنیکی سقوط کرده‌اند. در برخورد با مسائل بین‌المللی این پروسه‌ها دنباله روی بی‌چون و چرای سیاست و شعارهای حزب کمونیست چین‌اند. اینها عملاً تمام مناسبات احزاب کمونیست را با حزب کمونیست شوروی در زمان استالین صحنه می‌گذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران آن قائلند. عجیب است که این سرسپردگی غیرمارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحک آن باید تکرار شود. این پروسه‌ها در برخورد با مسائل داخلی حزب کمونیست چین بدون قید و شرط از «جریان حاکم» تبعیت می‌کنند. هنگامی که لین پیائو کتاب سرخ را همچون آیات منزل و یا اوراد و طلسمات برای رفع هر گونه اپورتونیزم و کشف راه حل هر مسأله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه می‌کند، اینان نیز در اینجا این عبارات را از بر می‌کنند و هنگامی که اعلام می‌شود لین پیائو خائن بوده و سال‌ها چهره خود را پنهان کرده است این حکم را تکرار می‌کنند. اینان چشم خود را بر نارسائی‌ها و اشتباهات دولت توده‌ای چین در برخورد با مسائل جهانی بسته‌اند. اینان انقلاب کوبا را قبول ندارند زیرا پروسه‌ای که این انقلاب طی کرده با نتیجه چینی انقلاب عیناً مطابقت ندارد.

پس از ایجاد رابطه بین ایران و چین، پس از مسافرت‌های پر معنای خانواده سلطنتی به چین و مشاهده آن استقبال‌ها و خلاصه پس از آنکه چین توده‌ای در لاس زدن با رژیم مخوف دیکتاتوری ایران گوی سبقت را از شوروی سوسیالیستی ربود، این پروسه‌ها دچار دردسر شدند و برای تفسیر این پدیده‌ها بدست و پا افتادند. این‌ها برای توجیه سیاست جدید چین در منطقه سعی کردند به «خطر وحشتناک سوسیال امپریالیسم» متوسل شوند. هنگامی که چین اعلام می‌کند که «خطر سوسیال امپریالیسم» بیش از امپریالیسم است و «سوسیال امپریالیسم» را دشمن درجه یک در جهان اعلام می‌کند، هنگامی که در منطقه ما وزیر خارجه چین اعلام می‌کند که سیاست ایران در منطقه و اقیانوس هند را درک می‌کند و می‌کوشد ایران و پاکستان را به اتحاد محکم تری دعوت کند، هنگامی که کمک‌های چین به جمهوری یمن، ظفار و جنبش اریتره قطع می‌شود و مقارن آن نیروی نظامی ایران به فرمان امپریالیست‌ها نقش ژاندارمی خود را در ظفار انقلابی آغاز می‌کند پروسه‌های طرفدار چین می‌بایست بین پیوند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق خود و دنباله روی از این سیاست نادرست یکی را انتخاب کنند دولت چین به خاطر مصالح خود و رقابت با شوروی، رقابتی که به دشمنی کشیده شده است، در این منطقه می‌خواهد ولو با کمک امپریالیست‌ها و متحدان آنها در منطقه از نفوذ شوروی و «پیشروی» آن جلوگیری کند. حال در این میان تکلیف خلق‌های منطقه چیست؟ آیا ما در زیر ستم «سوسیال امپریالیسم» به سر می‌بریم یا در زیر سلطه امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دیگران؟ مصالح جنبش انقلابی ایجاب می‌کند که ما با سیاست نادرست هر کشور سوسیالیستی، خواه چین باشد یا شوروی در کشورمان مخالفت و رژیم. این در عین حال کوششی است در تصحیح سیاست نادرست این دولت‌ها. فقدان تشخیص انقلابی و بی‌ریشگی ایدئولوژیک در این پروسه‌ها باعث شده که نتوانند درک درستی از اصل «عدم مجذوبیت به قطب‌های جهانی» که ما سال‌هاست بر آن تأکید می‌کنیم، داشته باشند. اینها از تجارب جنبش کارگری در ایران هیچ پندی نگرفته‌اند. اغلب آنها با این تجارب بیگانه‌اند و از تجارب انقلابی خلق چین نیز در

دوران انقلاب بهره ای نبرده اند. این نحوه برخورد با روابط بین المللی جنبش کارگری آشکارا مغایر آموزش های مائوتسه دون در پروسه انقلاب چین است.

این جریان ها در مجذوبیت نسبت به چین کار را به آنجا کشانده اند که بدون توجه به اینکه ما در چه مرحله ای به سر می بریم می خواهند برنامه های داخلی حزب کمونیست چین را نیز تقلید کنند. اگر در چین پس از قریب دو دهه از پیروزی انقلاب دموکراتیک، مساله انقلاب فرهنگی مطرح می شود، این جریان ها می خواهند در شرایط فعلی خود را با اسلوب های انقلاب فرهنگی چین انطباق دهند. اینان با مسائل فرهنگی برخوردی جدا غیر مارکسیستی می کنند. روشنفکر را با اعزام به کوره پز خانه در مدت ۱۵ روز پرولتریزه می کنند و ژست های پزشکان پا برهنه را تقلید می کنند.

ژنده پوشی، زهد و ریای خرده بورژوائی و تلقین آیاتی که از متون مختلف حتما باید از بر کرده باشند راه هائی است برای ریشه کردن خصلت های خرده بورژوائی در فرد! این جاست که بار دیگر ظاهر چپ پوش بر باطن راست پوشی پیروز می شود. اینجاست که این شتر مرغ های جنبش در زیر پوششی از مارکسیسم یک فرقه مسلکی ضد مارکسیستی را پنهان می کنند و به این لحاظ ضرورت ایجاب می کند تا ماسک آنها برداشته شود، تا نیروهای فعال جنبش آنها را برای یکبار و همیشه بشناسند.

ممکن است این نحوه برخورد با جریان های اپورتونیستی که در برون جنبش مسلحانه قرار دارند این تصور را بوجود آورد که این جنبش در معرض هیچ خطر اپورتونیستی قرار ندارد. کسانی ممکن است ساده اندیشانه فکر کنند علم بر خصوصیات اپورتونیستی دیگران خود بخود موجب مصونیت از ابتلای به اپورتونیسم در خود می شود. تجربه نشان داده که چنین نیست. علم بر این خصوصیات تنها می تواند تا حدودی از ابتلا به همین نوع اپورتونیسم جلوگیری کند، ولی راه برای نفوذ اپورتونیسم به اشکال دیگر را نمی بندد.

اصولا در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرده بورژوازی برخاسته است. در شرایطی که این خرده بورژوازی در یک پروسه انقلابی تربیت ایدئولوژیک نشده است. در شرایطی که حزب طبقه کارگر و یا هر شکل دیگر از پیشاهنگ این طبقه که دارای تربیت و تجربه انقلابی باشد وجود ندارد که نقش رهبری و تربیتی خود را بر این نیروی وسیع خرده بورژوازی (عمدتا روشنفکر) اعمال کند، جنبش در مجموع در معرض انحراف از مشی انقلابی قرار دارد و جریان های مارکسیست-لنینیست آن در خطر سقوط به ورطه اپورتونیسم هستند. به این عوامل عواملی چون عکس العمل شدید نیروهای جدید نسبت به اپورتونیسم حاکم بر جریان های سنتی، فقدان یک جنبش انقلابی کارگری در منطقه که دیگر جنبش ها را تحت تاثیر ایدئولوژیک خود قرار دهد و بر عکس آن همجواری با جنبش های اساسا ناسیونالیستی خلق های عرب می تواند گرایش های اپورتونیستی را در جریان های مارکسیستی تقویت کند. نفوذ تاریخی بورژوازی ملی و سنت های ایدئولوژیک آن در جنبش رهائی بخش، نقش خرده بورژوازی در کلیه پروسه های گذشته و بالاخره رشد برخی ایدئولوژی های خرده بورژوائی در سطح جهانی از تروتسکیسم گرفته تا نظرات مارکوزه وفانون که رنگ تند انقلابی را با تخطئه مارکسیسم-لنینیسم در هم می آمیزند، دیگر عواملی هستند که زمینه های گرایش های اپورتونیستی را در اشکال مختلف در جنبش حاضر تقویت می کنند و در مجموع راه را برای برداشت های ناسالم از مبارزه مسلحانه می گشاید. باید به این زمینه ها با هوشیاری نگرست و نارسائی ها را بطور جدی به حساب آورد. از آنجا که جنبش در دوره های گذشته به اپورتونیسم راست و در مجموع سازشکاری و بی عملی دچار شده است، از آنجا که دیکتاتوری رژیم ما را به هر گونه اعمال خشونت می کشاند، از آنجا که گرایش های تند و رادیکال خرده بورژوائی که در بخش های مهمی از جهان روشنفکران را در بر گرفته است، با ایدئولوژی طبقه کارگر در هم می آمیزد و از آنجا که جنبش ما بسیار جوان و کم تجربه است، در شرایط حاضر ما در معرض گرایش های چپ روی، این بیماری کودکان قرار داریم و نه در معرض اپورتونیسم راست.

آیا ما از یک خطر احتمالی صحبت می کنیم یا واقعا با این گرایش های چپ رو سرکار داشته ایم؟ اگر این گرایش ها در درون

جنبش مسلحانه وجود داشته به چه صورتی و در چه پدیده هائی ظاهر شده است؟

به نظر ما، این گرایش ها عملاً در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون نیز ما با این گرایش ها درگیر هستیم. وجود همین گرایش ها به سهم خود به رشد جنبش آسیب رسانده و چنانچه با آن مبارزه جدی نشود می تواند کل جنبش را به خطر بیاندازد. ظهور این گرایش ها محدود به دو سه سال اخیر نمی شود و تقریباً از همان دوره جنبی رشد جنبش با آن همراه بوده است. با همه اینها در سال های اخیر بخصوص در مقطع ظهور جنب این گرایش ها در یک رشته مسائل و پدیده ها شکل نسبتاً مشخصی به خود گرفته است. طی دوره قبل، این گرایش های خفیف مورد اغماض قرار گرفته و در سال های اول ظهور جنبش مسلحانه مبارزه با این گرایش ها تحت الشعاع مبارزه با اپورتونیزم راستی که از بیرون به جنبش می تاخت قرار داشت در آن زمان می بایست اپورتونیزم راست سرکوب شود زیرا خطر عمده از سوی گرایش های سازشکارانه و تسلیم طلبان بود. طی دو سال اخیر آثار و نتایج این گرایش ها، گرچه هیچگاه نتوانسته اند بر جنبش بطور کامل حاکم شوند و همواره جریان های سالم در برابر آنها قرار داشته، معلوم شده و نقطه ضعف هائی که وجود این گرایش ها در جنبش ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیزم راست قرار گرفته و جنبش را ضربه پذیر ساخته است. ضرورت مبارزه جدی با این گرایش ها از اینجا ناشی می شود که اولاً رشد و تکامل جنبش در گرو ریشه کن ساختن این انحراف است. ثانیاً مبارزه با اپورتونیزم راست در این مرحله بطور اجتناب ناپذیری از کانال مبارزه با این انحراف به چپ در درون جنبش می گذرد زیرا از یکسو این انحراف ها مستمسکی برای کوبیدن جنبش، به اپورتونیست های خارج از آن می دهد (و حتی رژیم نیز از این نقاط ضعف ما بخوبی استفاده می کند)، و از سوی دیگر این گرایش های ناسالم نیروهای جنبش را به ناکامی و نومیدی می کشاند که خود می تواند نقطه عطفی در تغییر ماهیت این چپ روی به راست روی و سازشکاری باشد.

انحراف های درونی جنبش مسلحانه بنا بر ماهیت ایدئولوژیک جریان های مختلف آن از دو گونه است: اول انحراف هائی که در جریان های مارکسیست-لنینیست به صورت گرایش های اپورتونیستی چپ ظهور کرده است و دوم انحراف در جریان های ناسیونالیست که نمی توان آنها را زیر نام اپورتونیزم گنجانده ولی با انحراف های دسته اول بطور کلی از یک منشا سرچشمه می گیرد. به سبب خصوصیات عمده این گرایش ها می توان آنها را بطور کلی گرایش های ماجراجویانه (آوانتوریستی) و آوانگاردیستی نامید. ما در اینجا سعی می کنیم خصوصیات عمده این گرایش های غیر انقلابی را در جنبش حاضر نشان دهیم و جنبش را به مبارزه آگاهانه با این گرایش ها دعوت می کنیم. اولین پایه این انحراف در جریان مارکسیستی بر یک برخورد نادرست با تحلیل شرایط عینی و ذهنی انقلاب و درک نادرست از موقعیت انقلابی قرار دارد. در حالیکه اپورتونیزم راست (همانطور که در مورد دو پروسه اساسی آن نشان دادیم) برای آغاز یک مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب می ماند و هر گونه توسل به قهر را در نبود موقعیت انقلابی محکوم می کند برخی رفقای ما به عنوان پاسخ به این نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده اند که در دوره قبل یعنی فاصله سال های ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است. عده ای نیز علیرغم واقعیت های غیر قابل انکار سال های اخیر همچنان اصرار می ورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل به قهر را با این استدلال مجاز می شناسند. ما در مواردی با این استدلال روبرو شده ایم که فقدان جنبش های توده ای و حرکات خودبخودی در توده ها، کمبود حرکات اعتراضی و نبود حالت اعتراضی و تهاجم در توده ها دلیل بر کمبود شرایط عینی انقلاب نیست. فقدان جنبش های توده ای از یک سو ناشی از اختناق رژیم وابسته به امپریالیسم و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهنگ یعنی سازمان ها و جریان های مخالف رژیم می باشد. بنا بر این وجود جریان های محدود مبارزه که طی این سال ها با دشمن روبرو شده اند (منظور جریان های پیش از ظهور جنبش است) وجود شکنجه ها و مقاومت ها، وجود جنبش های پراکنده جرقه وار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است. به دنبال این استدلال گفته می شود که عدم وجود جنبش های خود بخودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است. نتیجه نهائی این استدلال این است که اولاً: موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراهم است. ثانیاً: پیشاهنگ با حرکت جسورانه خود به بی عملی سازمان های سیاسی قبلی خاتمه می دهد و شرایط ذهنی را از عقب ماندگی می رها کند. ثالثاً: با

وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی به منزله آغاز انقلاب است و توده ها به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ داده به مبارزه ای قهر آمیز و توده ای بر ضد دشمن خود دست می زنند و بالاخره این تصور در طر فداران مبارزه مسلحانه بوجود می آید که برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز یک پروسه نبرد توده ای همه چیز آماده است و تنها حرکت ما می تواند جامعه را به انفجار بکشاند. در یک جای دیگر بی آنکه نیازی به رعایت این ملاحظات باشد (زیرا که جریان خود را مارکسیست-لنینیست نمی داند) خیلی ساده استدلال می شود: خشم و نارضایتی توده ها همچون فوری که سخت فشرده شده زیر کنترل رژیم بی حرکت مانده است. کافی است ما ضرباتی بر رژیم بزنیم تا این فر ناگهان منفجر شود. همه این استدالات به ما این تصور را می دهد که مبارزه مسلحانه به سرعت در سطح توده ای گسترش می یابد و اگر مبارزه طولانی خواهد بود به دلیل مقاومت رژیم و نیروهای امپریالیستی است که یک نبرد طولانی توده ای را به ما تحمیل می کنند و الا فاصله بین شروع مبارزه مسلحانه و توده ای شدن آن کوتاه خواهد بود.

واقعیت این است که اگر بپذیریم که شرایط عینی انقلاب وجود دارد جز این هم نباید توقعی داشته باشیم. حال ببینیم از این نحوه برخورد با شرایط عینی انقلاب چه بر می خیزد و نادرستی این برخورد در کجای آن است.

مقدمتا باید بگوئیم که روح این استدلال بخصوص در شرایطی که جنبش در سال ۴۹ داشته، پاسخگوئی به نظرات تسلیم طلبانه ای است که نه تنها کاربرد عملیات قهری را بدون فراهم بودن شرایط عینی انقلاب انحراف می شناسد بلکه اصولا هر گونه فعالیت پیگیرانه پیشاهنگ را موکول به نوعی فراهم شدن این شرایط از طریق مکانیکی می کنند. بنا بر این ضمن آنکه ما به تحلیل و رد این نحوه برخورد با موقعیت انقلابی می پردازیم از روح آن غافل نیستیم بخصوص که در آن شرایط صاحبان این استدلال چنان نتایج نادرست را از آن بیرون نمی کشیدند. متأسفانه در دوره جدید جنبش برخی رفقا در پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته اند و بر اساس آن یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه را در سطح جنبش مطرح می کنند. به همین دلیل ما مقابله با این گرایش ناسالم را وظیفه خود می دانیم. اساس استدلال بر این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبش های خود انگیزه توده ای در جامعه ما بسیار نادر و کم وسعت باشد و از آنجا که ظهور این جنبش ها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه های پیش در آمد انقلاب است، به سبب عوامل یاد شده نباید فقدان این جنبش ها به معنی فقدان موقعیت انقلابی تلقی شود. ضعف این استدلال در این مقدمات نهفته است: الف- نقش دولت و در اینجا دیکتاتوری رژیم به عنوان یک عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود. رژیم دیکتاتوری عاملی کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه و به معنی اخص در جلوگیری از رشد و تکامل آنتاگونیسم خلق با دشمن خود به شمار می رود و می تواند روی تکامل تضادها اثر بگذارد و از عمق، حدت و شدت برخورد طرفین تضاد بکاهد و به سهم خود مانع بلوغ نهائی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد.

ب- شرایط عینی انقلاب در یک رشته پدیده های عینی ظاهر می شود که از آن جمله است: بحران اقتصادی و سیاسی، تشدید تضادهای درونی طبقات حاکم، ضعف دولت در اعمال حاکمیت خود و اداره و کنترل سیستم و در صف مردم نارضایتی شدید که ادامه وضع موجود و تحمل ستم طبقه حاکم و رژیم را غیر ممکن می سازد و توده ها را به حرکاتی بی سابقه و تاریخی که در شرایط عادی از آن اجتناب می ورزند می کشاند. در چنین موقعیتی اگر حتی شرایط ذهنی یعنی سازمان ها و عوامل آگاه سازنده و اجرا کننده آماده نباشد و جنبش های خود انگیزه نتوانند به یکپارچگی، وسعت و هماهنگی و بالاخره جهت، هدف و مشی انقلابی در نابود ساختن دشمن دست یابند، رژیم ها، هر قدر مستبد باشند نمی توانند مانع ظهور این جنبش ها شوند. برای نمونه به موقعیت بنگال پس از یک فاجعه طبیعی (طوفان و سیل) بنگریم. یک فاجعه طبیعی سیستم تولیدی جامعه را بشدت مختل می کند. بیش از سه میلیون نفر تلف می شوند و چند ده میلیون نفر بی خانمان می شوند. سطح زندگی ناگهان به حد بسیار نازلی سقوط می کند. بحران اقتصادی سراسر جامعه را فرا می گیرد. دولت پاکستان ضعف خود را در برخورد با فاجعه طبیعی و سپس در برابر بحران اقتصادی آشکار می سازد. رژیم که قادر به هیچ کمکی به مردم نبوده تنها در برابر آنها نیروی سرکوب را تقویت می کند. با

اینکه پیشاهنگ انقلابی در میان مردم نیست مردم پشت سر حزب عوامی مجیب الرحمان به صورت انبوه متحد می شوند. دیکتاتوری نظامی وحشیانه در برابر بحران سیاسی از خود عکس العمل نشان می دهد. نزدیک به یک میلیون نفر در فاصله ۹ ماه قتل عام می شوند. این یک نمونه گویا از وجود شرایط عینی است. نه دیکتاتوری نظامی یحیی خان، نه فقدان پیشاهنگ انقلابی و نه سکون و سکوت طولانی مردم در زیر فشار رژیم دیکتاتوری نظامی ایوب خان و یحیی خان باعث ادامه سکوت و بی حرکتی توده ها نشد. اخیرا در اتیوپی شاهد بودیم که چگونه بحران اقتصادی به بحران سیاسی تبدیل شد و جامعه ای که سال های طولانی در زیر اختناق دیکتاتوری سلطنتی و نظامی به سر می برد چگونه در فاصله ای کوتاه به حرکت و تلاطم درآمد در حالیکه از پیشاهنگ تقریبا خبری نبود. تمام تعاریف و توضیحاتی که از شرایط عینی و موقعیت انقلابی داده شده جز این شناختی به ما نمی دهد که این شرایط عینی از آنچنان ویژگی هائی برخوردار است که تعیین وجود یا عدم آن به میکروسکوپ های قوی نیاز ندارد. به موقعیت های انقلابی در روسیه طی سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳، سال ۱۹۰۵ و بالاخره سال ۱۹۱۷ بنگریم. در ایران به موقعیت انقلابی در سال ۱۹۰۶ (در آستانه انقلاب مشروطیت) در سال های ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ و بالاخره در سال های ۱۹۵۱ تا ۵۳ (۳۰ تا ۳۲) توجه کنیم.

ج- استدلال می شود که فقدان این جنبش ها نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه اساسا به سبب سرکوب و ... است. وجود ناکافی تضادها چه معنی می دهد؟ تضادها از آغاز یک پروسه، از لحظه استقرار یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و این تضادها با رشد سیستم تکامل می یابد و از آنجا که ماهیتا این تضادها آنتاگونیستی است با رشد خود به عمق و شدت بیشتری می رسند. از این جاست که نارضائاتی یعنی انعکاس این تضادها همواره در حد معینی وجود دارد. از اینجاست که مبارزه طبقاتی از ساده ترین و ابتدائی ترین شکل آن تا عالی ترین شکل آن از این تضادها ناشی می شود. به این دلیل مبارزه تعطیل بردار نیست. ولی اینکه این مبارزه بتواند وسعت توده ای و حدت نهائی خود را پیدا کند مستلزم رشد نهائی و بلوغ این تضادهاست. باید رشد تدریجی جامعه در معرض دگرگونی کیفی در آستانه جنبش قرار گیرد. باید تحول به انقلاب تبدیل شود. و در بالغ ساختن این تضادها، در فراهم شدن چنین موقعیتی پیشاهنگ باید نقش تاریخی خود را بازی کند. همچنانکه دولت ها به مثابه مدافع سیستم حاکم نقش ارتجاعی خود را در این زمینه بازی می کنند. به این ترتیب باید بگوئیم که تضادهای موجود برای آغاز مبارزه مسلحانه، برای ادامه و تکامل مبارزه ای که از مدتها قبل شروع شده کافیت. اما برای اینکه توده ها به دنبال پیشاهنگ دست به حرکاتی فوق العاده بزنند، برای اینکه توده ها پشت سر پیشاهنگ خود متحد شده و به دشمن خود هجوم ببرند، تضادها هنوز عمق و حدت لازم را نداشته و به برخورد شدید منجر نشده است. اینکه مردم چند دهه بر ضد امپریالیسم و متحدان آن مبارزه کرده اند و این مبارزه دوره های اوج و حسیض را از سر گذرانده، اینکه جریان های مبارزاتی طی دوره اخیر یعنی پس از تهاجم دیکتاتوری به مبارزه خود ادامه داده اند و بالاخره اینکه ما گاه و بیگاه شاهد جرقه های اعتراض های خودبخودی مردم در مقیاس کوچکی بوده ایم انعکاس وجود تضادها، رشد آنها و بالاخره نماینده ضرورت مبارزه است. مبارزه ای که در شرایط فعلی اساسا به اعمال قهر انقلابی متکی است.

به این ترتیب مبارزه جوئی جریان های پیشرو در شرایط اختناق انعکاس فعالیت پیشاهنگی است و جرقه های پراکنده اعتراض های خود انگیزته انعکاس نارضائاتی مردم از وضع موجود به شمار می رود و هر دو این پدیده ها دال بر وجود تضادهای اجتماعی و حرکت ترشد یابنده آنهاست. اما اینکه شرائط عینی انقلاب و به طور کلی نشانه های عینی انقلاب که از قبل آن را خبر می دهند در شرایط دیکتاتوری و در حالیکه پیشاهنگ بر ضد این دیکتاتوری می جنگد و مبارزه مسلحانه در جنبش تثبیت شده است، در چه نمودهایی بروز و ظهور می کند مساله ای است که باید به آن پاسخ داده شود. تردیدی نیست که در تمام شرایط فراهم شدن شرائط عینی انقلاب به یکسان منعکس نخواهد شد. رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم، قادر نیست جلوی ظهور هر گونه اعتراض توده ای را بگیرد بخصوص هنگامی که توده ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند. معذالک این تصور که در این شرایط ما شاهد ظهور امواج سهمگین شورش ها و اعتراض های خود انگیزته خواهیم بود نادرست است. رشد و بلوغ تضادهای سیستم سرمایه داری و ابسته همراه با گسترش جنبش مراحل تکامل خود را خواهد گذراند و نقطه عطف هائی وجند

خواهد داشت که هر یک به نوبه خود نزدیک شدن موقعیت انقلابی را خبر خواهد داد. گسترش حرکات اعتراضی مردم، گرایش مردم به اشکال قاطع تری از اعتراض، پذیرفتن رهبری جنبش مسلحانه که به مثابه پیوند پیشاهنگ با توده است و بالاخره توسل توده ها به قهر انقلابی برای واژگون ساختن رژیم و به دست گرفتن قدرت. همه نقطه عطف هائی است که آخرین آن (یعنی پاسخ دادن توده ها به فرمان پیشاهنگ مسلح خود آغاز توده ای شدن مبارزه مسلحانه) انعکاس وجود کامل شرایط عینی همراه با وجود شرایط ذهنی انقلاب شناخته می شود. در این پروسه به همان اندازه که تضادها رشد کرده و فعال می شوند. به همان اندازه که توده ها به مبارزه روی می آورند و به همان اندازه که مبارزه آنها آگاهانه تر می شود، جنبش وسعت می یابد، سازمان یافته تر می گردد و به سوی یک انقلاب پیش می رود و در این پروسه هر قدر نیرو آزاد می شود، هر قدر به نیروی بالفعل مردم افزوده می شود، جنب ظرفیت جذب آن را خواهد داشت و با کنترل و هدایت خود از هدر رفتن نیرو جلوگیری خواهد کرد. به این ترتیب با رشد و تکامل پیشاهنگ، حرکات مطلقا خود انگیزه، شورش های کور و بی هدف به ندرت در جامعه ظاهر خواهد شد. اما اگر جنبش مسلحانه از رشد و تکامل باز ماند، اگر دیکتاتوری رژیم مانند گذشته مطلق شود و توده ها بدون هیچ سازمان شایسته رهبری کننده بمانند و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد، در این صورت تضادهای اجتماعی به رشد پنهان خود ادامه می دهند و در یک موقعیت بحرانی، هنگامی که دیگر جان مردم به لبشان رسید، هنگامی که ستم و استثمار غیر قابل تحمل شد، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورش های کور و یا نیمه آگاه جامعه را در بر می گیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند، بتوانند این جنبش ها را کنترل و رهبری کنند. این جنبش های خود انگیزه بدون رهبری در برابر سرکوب سازمان یافته رژیم از پای در می آیند. توده ها به زیر یوغ رانده می شوند و به تسلیم و نومیدی کشیده می شوند. قاعدتا پس از یک چنین سرکوب هائی رژیم و در مجموع کل سیستم ضرورت تغییراتی کم و بیش موثر را احساس می کنند و به فرم هائی دست می زنند و به این ترتیب سیستم به حیات خود تا ظهور بحران دیگر ادامه می دهد. اینجا ست که ضرورت ایجاد و تکامل پیشاهنگ ملموس می گردد. اینجا ست که هیچ عنصر پیشرو و هیچ جریان انقلابی نمی تواند برای شروع مبارزه ای موثر با دشمن خلق و طبقه منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ظهور جنبش های وسیع خود انگیزه بماند. اگر مساله بر سر رفع یک اختلاف در فهم شرایط عینی و موقعیت انقلابی بود، مطلب در همین جا خاتمه می یافت. ولی متاسفانه امروز نحوه برخورد با شرایط عینی اساس یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده است. در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو می شویم که تضادها در شهر و روستا به سرعت رشد کرده است. می گویند که در روستا پس از فرم تضادهای جدید طی چند سال به کمال خود نزدیک شده و اصولا انجام فرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته. همه این مقدمات به این نتیجه منجر می شود که توده ها آماده اند تا تقریباً بلافاصله به ما بپیوندند. در اینجا این تصور پیش می آید که گویا تاکید برخی رفقای پیشگام ما به اینکه: مبارزه طولانی و سخت خواهد بود، تعارفی بیش نیست. هنگامی که ما می شنویم: با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان به این مطلب دو چیز را نمی شناسند اول مبارزه مسلحانه را در مرحله حاضر و دوم انقلاب را بطور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم بطور خاص.

با این زمینه است که ما شاهد نمودهای دیگر از برخورد چپ با مسائل جنبش می شویم. بی توجهی به شرایط عینی منجر به تاکید بر نقش پیشاهنگ می شود. به موقعیت واقعی توده ها، به حالت و امکانات آنها واقعی گذاشته نمی شود. این تصور پیش می آید که گویا انقلاب در گرو آغاز حرکت پیشاهنگ است و بس. اعمال قهر انقلابی از نقش محوری خود به نقشی مطلق تبدیل می شود. اشکال دیگر مبارزه که در ایجاد رابطه بین پیشاهنگ و توده ها در این مرحله اهمیت خاص دارند مورد بی اعتنائی قرار می گیرد و از اشکال غیر نظامی مبارزه تنها به «تبلیغات سیاسی» پیشاهنگ در جنب اعمال قهر اشاره می شود. ما تا آنجا پیش می رویم که توده ها را از توسل به شیوه های اقتصادی و سیاسی مبارزه منع می کنیم و تصور می کنیم که با این منع آنها سلاح به دست می گیرند و

همراه ما با دشمن خود می جنگند. نتیجه اینست که ما در حالیکه موکدا روی نقش تاریخی توده ها تاکید می کنیم عملا به نقش آنها بی توجه می مانیم. این پدیده ای است آوانگاردیستی که به جدائی پیشاهنگ از توده ها منجر تواند شد.

به دنبال چنین گرایش هائی است که ما تصور می کنیم هم اکنون در آستانه انقلاب دمکراتیک توده ای قرار داریم. تصور می کنیم که زحمتکشان بخصوص کارگران و دهقانان آماده اند که نقش عمده خود را در این انقلاب به عهده بگیرند. بنا بر این در بسیاری موارد روی تضاد کارگران و دهقانان با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور تاکید یکجانبه ای می کنیم و در مقابل از درک محتوای فعلی جنبش یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن، از نقش نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در این مبارزه و از درک تضادهای درونی طبقات و عوامل حاکم غافل می مانیم و بعد به این نارسائی ها، درک نادرست، بسیار کلی و مبهم از امپریالیسم و نقش آن در شرایط فعلی ایران، علاوه می گردد. همه اینها دست به دست هم می دهد و شناختی ایده آلیستی از شرایط و راه حلی مکانیکی برای مسائل جنبش را در زیر پوشش مارکسیسم لنینیسم ارائه می دهد. به این ترتیب عناصر مارکسیست در شناخت واقعیت از مردم عادی عقب می مانند. سوئزکتویسم جای خود را جای شناخت و برخورد دیالکتیکی را می گیرد، و در عمل از رشد به موقع مبارزه مسلحانه، از جذب نیروهائی که بر اثر حرکت این جنبش آزاد شده اند و از تامین یک رهبری قوی و همه جانبه ممانعت به عمل می آورد.

برداشت نادرست از مبارزه مسلحانه باعث ظهور یک رشته پدیده های منفی در جنبش شده است. این تصور در عده ای وجود دارد که هر گونه عمل قهری، هر انفجار و هر ترور به هدف های مبارزه مسلحانه کمک می کند. تردیدی نیست که همراه با رشد سالم جنبش، حرکاتی پراکنده از جانب هسته ها یا جریان های کم تجربه و غیر مسول بروز خواهد کرد که می تواند از جنبش نیرو بگیرد تا به آن نیرو ببخشد. این حرکات پراکنده موضوع بحث ما نیستند. برداشت های نادرست از مبارزه مسلحانه در برخی جریان های مهم جنبش باعث بروز حرکاتی ناسالم، کور و منفی شده است. اگر ما تصور جذب سریع توده ها را نداشتیم در آغاز ظهور جنبش دست به سرباز گیری از میان عناصر بسیار ساده نمی زدیم و شتابزده در صدد گسترش کمی عملیات مسلحانه بر نمی آمدم، برای وظایف استراتژیک خود و تامین یک رهبری سالم برای جنبش ارزش بیشتری قائل می شدیم و کادریهای ارزنده را برای عملیات یا تماس های پیش پا افتاده قربانی نمی کردیم. در بخش دیگری از جنبش به دنبال روی از تمایلات قشرهای معینی از خرده بورژوازی کشیده نمی شدیم و به سینماها و فروشگاه ها و فلان مجله که عکس لخت چاپ می کند حمله نمی بردیم. اینها تاوان برداشت های نادرست از مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است. اگر به موقع با این پدیده ها مبارزه نشود، اگر نتوانیم با قاطعیت خود را از نارسائی ها و اشتباهات خود برهانیم هیچ عامل متافیزیکی ما را از سقوط به یک مشی انحرافی باز نخواهد داشت. همه جانبازی های، فداکاری ها و جسارتی که در مبارزه با دشمن از خود نشان داده ایم به این شرط می تواند از انحراف جلوگیری کند که با صداقت و شجاعت سیاسی ما همراه گردد و راه را برای تکامل کیفی جنبش بگشاید.

این گرایش ها در مجموع زمینه مساعدی برای دچار شدن جنبش به آوانتوریسم به شمار می روند. اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم خود بخود نمی تواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند. در جنبش ما که در حال حاضر اساسا یک جنبش روشنفکری است زمینه طبیعی برای این قبیل انحرافات وجود دارد. یک رشته پدیده های فرعی تر نشان می دهد که ما به نارسائی های جدی ایدئولوژیک نیز مبتلا هستیم. برخی رفقای ما زیر علم قانون و مارکوزه دانسته یا ندانسته سینه می زنند ولی خود را مارکسیست می دانند. به همه چیز از دیدگاه فرهنگی می نگرند. جامعه شناسی توصیفی و ذهنی آمریکائی را با جامعه شناسی ماتریالیستی تفاوتی نمی گذراند و در عین حال خود را مرجع قضاوت دیالکتیکی قلمداد می کنند. اینها نارسائی هائی است که در پروسه مبارزه باید جبران شود. به شرط آنکه ما آگاهانه و با احساس مسئولیت نسبت به آنها برخورد کنیم.

حال از جنبه دیگری به این گرایش های چپ در جنبش بنگریم: تکلیف کسانی که شرایط عینی انقلاب را آماده می دیدند و انتظار داشتند که به سرعت از حمایت توده ها برخوردار شوند در روبرو شدن با واقعیت موجود چیست؟

بیش از سه سال از ظهور جنبش مسلحانه می گذرد و ما هنوز تا توده ای شدن این مبارزه فاصله زیادی داریم. این چگونه موقعیت انقلابی آماده ای است که علیرغم فعالیت چشمگیر پیشاهنگ، توده ها به آن پاسخ نمی دهند؟ ما انتظار حمایت کارگران و دهقانان را می کشیم حال آنکه روشنفکران، کسبه، روحانیون به ما پاسخ مساعدتری می دهند. آیا مشی ما یعنی مبارزه مسلحانه که در این مدت نه توانست هاست جنبش ما را به یک انقلاب دمکراتیک توده ای تبدیل کند اشتباه نبوده است؟ این پرسشی است که در ذهن تمام کسانی که چنین انتظار بی موقعی از مبارزه مسلحانه داشته اند، قرار دارد. رژیم هنوز از درون متلاشی نشده است، او به خشونت خود می افزاید، قربانی های ما افزایش می یابند، توده ها به حرکت وسیع دست نمی زنند، توقع ها و انتظارات ما بی موقع از آب در می آید، آنگاه عنصر روشنفکری که با عشق به نجات توده ها پای در میدان نبرد با غول رژیم گذاشته بود خسته و نومید می شود، در حرکت خود، در صحت راه خود شک می کند و در این موقع اپورتونیزم چپ آماده است که به اپورتونیزم راست بدل شود. امیدی به انقلاب نیست. باید به لاک خود برگشت و باز مطالعه کرد، مگر نه آنکه ما در شناخت جامعه خود عاجز بوده ایم. مبارزه مسلحانه غلط از آب درآمده است. چنین است سرانجام پدیده ای به نام چپ روی در درون جنبش مسلحانه. این سرانجام می تواند بر تمام جنبش سایه اندازد به شرط آنکه عناصر انقلابی در درون جنبش از مبارزه با آن باز بمانند و مواضع ناسالم اپورتونیزم را در صفوف خود درهم نگویند.

خوشبختانه در جریان های پیشگام، به میزان زیادی، بطور رسمی و یا غیر رسمی با این گرایش های مبارزه شده و این پدیده در حال عقب نشینی است. باید این مبارزه به تمام صفوف جنبش گسترش یابد. جریان های ناسیونالیست نیز باید خود را از شر این گرایش ها رها سازند. اگر ما نارسائی ها و انحراف های جریان های غیر مارکسیست-لنینیست را زیر عنوان «اپورتونیزم» قرار نمی دهیم تنها بدین دلیل است که این انحراف ها در چارچوب جنبش سیاسی طبقه کارگر نمی گنجد ولی آنجا که جنبش رهائی بخش مطرح است، هر گونه انحراف، خواه گرایش آوانتوریستی باشد یا رفرمیستی، خواه این انحراف در بخش مارکسیستی جنبش روی دهد یا در بخش ناسیونالیستی آن به مردم آسیب می رساند. متأسفانه در پیشروترین جریان های ناسیونالیستی حاضر نیز بی توجهی به محتوای واقعی مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی، بی توجهی به سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه و بی توجهی به امر توده ای شدن مبارزه به چشم می خورد. وقتی ما از یک جریان پیشگام می شنویم که جنبش هم اکنون توده ای است و وجود ما (یعنی نیروی پیشرو) به معنی حضور توده ها در این مبارزه است، در می یابیم که اصولاً تصور روشنی از مبارزه توده ای برای این رفقا وجود ندارد و اهمیت مسئله هنوز درک نشده است حال آنکه باید راه توده ای شدن جنبش گام به گام با شکبائی کوبیده شود. هر گونه امید به نیروی سریع، هر گونه بی توجهی به تربیت عمیق کادرهای جنبش و غفلت از درک واقعیات و ضرورت ها و محتوای جنبش در مرحله فعلی جبران ناپذیر است.

بدیهی است در این مبارزه آتش بس وجود ندارد. همانطور که جنبش چریکی با رژیم پی گیرانه می جنگد، همانطور که تداوم اعمال قهر انقلابی سنگ بنای حیات جنبش و شرط لازم برای تکامل آن است، همان طور هم مبارزه با اپورتونیزم و هر گونه گرایش انحرافی در درون جنبش باید دائماً ادامه یابد، با دگماتیسم بدون هراس مبارزه شود و امکان داده نشود که جنبش در این آغاز جوانی خود به «عوارض پیرانه» دچار شود. و به این خاطر است که در حال حاضر مبارزه با اپورتونیزم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کمین کرده است، از کانال مبارزه با اپورتونیزم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه می گذرد و از این طریق است که می توان اپورتونیزم را در چهره راست و چپ آن به ورشکستگی کشاند.